

الکسی کالامیتسف



مسیح گرانبها

درک اسرار تجسم الهی

مسیح گرا نیها

به یقین که راز دینداری بس عظیم است:
خدا در جسم ظاهر شد... اول تیموتائوس ۱۶:۳

درک اسرار تجسم الهی

درباره نویسنده



شبان الکسی کالامیتسف در خانواده یک خادم کلیسای تعمیدی (بپتیست) در شهر شاخت در استان راستوف روسیه به دنیا آمد. در ۱۳ سالگی آگاهانه به خداوند ایمان آورد. در نوجوانی شروع به آموختن موعظه کرد. او در فعالیتهای موسیقی و خدمت جوانان بود. در سال ۱۹۹۱، الکسی

به عنوان مبشر برای تکمیل خدمت تاسیس کلیسای جدید در شهر نوفوروسیسک دستگذاری شد. از سال ۲۰۰۲ به عنوان شبان در کلیسای انجیلی «کلام فیض» در بتل گراند، واشنگتن (ایالات متحده آمریکا) می باشد. الکسی کالامیتسف همچنین مدیر خدمت «کلام فیض» است، که در زمینه آموزش خادمان و نشر موعظه کتاب مقدسی بر فایل های صوتی، CD، DVD، رادیو، تلویزیون و همچنین از طریق اینترنت (www.slovo.org) فعالیت می کند. دارای مدرک لیسانس (B. A.) از کالج کتاب مقدس جنوب شرقی Southeastern، بیرمنگام، ایالت لاباما، و همچنین دو درجه الهیات کارشناسی ارشد (MDiv) و (Th. M.) از The Master's Seminary در سان ولی در لس آنجلس می باشد.

فهرست

۹	معمای جهان هستی	
۱۳	راز و رمز خدا-انسان	فصل اول
۶۱	متولد شد تا بمیرد	فصل دوم
۱۰۵	متولد شد تا زندگی کند	فصل سوم
۱۳۷	متولد شد تا رستاخیز کند	فصل چهارم
۱۶۹	متولد شد تا بالا برده شود	فصل پنجم
۲۰۵	متولد شد تا نجات دهد	فصل ششم

گفتار نویسنده

عید تجسم مسیح - اسرارآمیز و برای هر کس به اعتقاد خود عزیز است. من می‌دانم که برای بسیاری از مردم، خیلی مهمتر از تزئینات کریسمس، چراغانی و پخش موسیقی در فروشگاه‌ها است. مهمتر از چیزهایی است که ما به یکدیگر هدیه می‌دهیم. عید تجسم مسیح - عیسی مسیح خداوند، منجی شخصی آنها است. حتی برای مردم دور از دین، عید تجسم مسیح - یک مناسبت خاص برای شکستن روال زندگی و رفتن به کلیساست، حتی اگر تنها یک بار در سال باشد.

عید تجسم مسیح خانواده‌ها را گرد هم می‌آورد. در عید تجسم مسیح دانشجویان خرافاتی از بدست گرفتن کتاب می‌ترسند. حتی آخرین بی‌دین را سخت می‌شود به سرکار فرستاد. در این جشن چیز خاصی وجود دارد، دارای وزن و هسته است... در عید تجسم مسیح چنین مفهومی وجود دارد که بیش از یک نسل بی‌خدا را پشت سر گذاشته است. عید تجسم مسیح حاوی چیزی است که حقیقتاً شایسته آغاز یک دوره جدید است.

اگر درباره‌ی معنای واقعی و مطابق کتاب مقدس تعمق شود، عید تجسم مسیح - یک چیزی درک‌ناشدنی، در مقیاس بزرگ و قدرتمند است که به‌طور غیر ارادی مملو از فروتنی می‌شوی، وقتی فکر کنی که خداوند انسان شد!

حسی که این سه کلمه در من بوجود می‌آورند، مانند این است که، گویا شما در ساحل اقیانوس ایستاده‌اید و به مرزهای بی‌حد و حصر آن می‌نگرید، آنقدر که افق دیدتان اجازه می‌دهد می‌نگرید، شما می‌دانید

که اقیانوس بسیار بزرگتر، قدرتمندتر و با عظمت‌تر از آن است که شما قادر به دیدن آن باشید.

همین احساس در من بوجود می‌آید که وقتی من با ذهن ناقص خود در تلاش هستم تا به مسیح نزدیکتر شوم، با ادغام این دو جزء: الوهیت و انسانیت وی. رازی بسی عظیم! ذهن بسی محدود!.. اما علیرغم دست‌نیافتنی بودن این حقیقت، کتاب مقدس مردم را به فکر کردن در باره آن ترغیب می‌کند. خداوند برای ما مهم می‌داند که دائماً با عظمت این رمز و راز روبرو شویم.

به‌عنوان شبان کلیسا، من همیشه احساس پشیمانی می‌کردم که توانسته‌ام فقط سالی یک بار دربارهی عید تجسم مسیح موعظه کنم. برای یک وعده خدمت کلیسایی کوتاه، این موضوع بسیار گسترده است. اینگونه، آرزوی رجوع با یک سوال ساده به اعضای کلیسای محلی و بدنبال آن به هر کسی که تا حدی مفهوم عید تجسم مسیح برایش هیجان‌انگیز می‌باشد، بوجود آمد: با چه هدفی مسیح متولد شد؟ با چه هدفی خداوند نیاز به انسان شدن داشت؟ چه عواملی باعث شد که او از جلال چشم پوشی کند، قدرت خود را محدود کند و ماهیت الهی خود را به محدودیتهای انسانی مقید کند؟

در نتیجه تفکر در مورد اینگونه سؤالات، یک سری کوچکی از موعظه‌ها درباره معنای تجسم عیسی مسیح متولد شد و در ادامه آن این کتاب بوجود آمد که برخی از جنبه‌های شخصیتی خدا - انسان را برای ما باز می‌کند که ما عادت کردیم آنها را بشنویم اما به ندرت عمیقاً فکر می‌کنیم. مضامین مختصر برای این کتاب را از رسول عزیز، پولس امانت گرفتم که شاید دقیق‌ترین توصیف از پدیده تجسم الهی در یکی از نامه‌ها به شاگردش تیموتائوس را ارائه می‌دهد.

تا اگر تأخیری شد، بدانی که در خانه خدا که کلیسای
خدای زنده و ستون و بنیان حقیقت است، چگونه باید
رفتار کرد. به یقین که راز دینداری بس عظیم است: خدا
در جسم ظاهر شد... (اول تیموتائوس ۳: ۱۵-۱۶).

معمای جهان هستی

در نصحیت پولس رسول به شبان جوان تیموتائوس این خادم بالغ خداوند، در مورد چگونگی هدایت صحیح کلیسا، همه چیزهای ثانویه و انسانی را کنار گذاشته و بر روی یک حقیقت کلیدی خداوند، برای زندگی مردم تمرکز کرد. این - حقیقت در مورد تجسم الهی است.

تا اگر تأخیری شد، بدانی که در خانه خدا که کلیسای
خدای زنده و ستون و بنیان حقیقت است، چگونه باید
رفتار کرد. به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در
جسم ظاهر شد... (اول تیموتائوس ۳: ۱۵-۱۶).

این - نکته‌ای استراتژیک از الهیات و خدمت کلیسایی می‌باشد: با تمام زندگی خود موعظه کرد، و در ساختاری منسجم حقیقت تجسم را، بر روی ستونی بلند ("بنیان حقیقت")، برای همه نمایان کرد. جایی در تاریخ مسیحیت در طی قرون اختلافاتی شروع به رخ دادن کردند. بر این بنیان، ایده‌هایی درباره نجات به واسطه شایستگی انسانی، ارزشهای اخلاقی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهان غیر مسیحی در تفکر انحصاری بعضی افراد و کلیساها و ملل گردآوری شده است. گاهی در همین بالای ستون آموزه‌ها و دکترین‌های عجولانه‌ای درهم تنیده شدند و فرقه پشت فرقه بوجود آوردند. در این دکترین‌های

عجولانه نیز بعضی اوقات حقایق صحیح کتاب مقدس وجود داشتند که هر چند نقشی اساسی در آموزش مسیحیان ندارند. در نتیجه، کلیساهای به سازمانهای سکولار، بنیادهای خیریه، و دیگر خدمات تبدیل شدند... قبل از اینکه ما به ذات پدیده شگفت‌انگیز تجسم الهی برسیم، می‌خواهم به شما کمک کنم تا همراه با پولس رسول بفهمیم چرا توجه به این مورد مهمتر از برخی دیگر از رازهای کتاب مقدس است.

عملکرد تجسم الهی - این فقط نمایش حکمتِ درک‌ناشدنی و کاردانیِ فوق‌العاده خداوند نیست. دلیلی که خدا انسان شد این بود که بشر محکوم شد، شما و من نابودی ابدی را به ارث می‌بریم! خدا بهتر از هر کسی می‌داند این بسیار جدیست! به همین علت تجسم الهی - گواهی حیرت‌آور برای محبت عملی خدا به گناهکاران است که سزاوار محکومیت ابدی هستند.

مردم عهد عتیق خدا را از این لحاظ نمی‌شناختند. آیه‌ایی که برای بسیاری از مسیحیان عادی شده است و در انجیل یوحنا مکتوب است^۱، بدون تردید مدت زیادی در گوش نیکودیموس زنگ می‌خورده است. این اعلانیه‌ای کاملاً جدید و حیرت‌انگیزی بود: خدا به حدی این جهان را دوست دارد که زندگی یگانه پسرش را برای نجات آن می‌دهد!

در مقابل ادیان مرده‌ی سرشار از ترس، ممنوعیت، شک و آگاهی از محدودیتها، فقط مسیحیت با صلح، راستی و شادی بسیار عمیق خود می‌درخشد. چرا که شناخت و پرستش خدایی که گناهکاران را دوست دارد و نجات می‌دهد - این یک لذت غیرقابل قیاس است!

هرچند نجات شخصی که در گناه بسر می‌برد حتی برای خداوند زیاد کار آسانی نبوده است. در واقع این - سخت‌ترین کار در جهان هستی است. اگر شما سعی کنید بفهمید که چگونه سلول‌های انسان کار می‌کنند، چگونه کیهان کار می‌کند، اگر شما سعی کنید قوانین فیزیک

ازیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد

و شیمی را عمیق تجزیه و تحلیل کنید با پدیده‌های پیچیده فوق‌العاده مواجه می‌شوید، اما نجات سخت‌ترین آنهاست! برای تحقق آن نیاز به حل تعدادی وظایف انسانی غیر قابل انجام شدن بود و فقط مداخله خداوند در درون انسان قادر به انجام آن بود.

- معمای جهان هستی بواسطه انسان گناهکار، پیچیده‌تر شده است. گناه از وی جدا نمی‌شود. گناهِش را نمی‌توان پاک کرد. گناه - واقعیت است. در نظام عدالت خداوند و سیستم مقدسش یک تعادلی دائماً در حال انجام است همیشه در حال کار هستند. با این حال با آن فقط یک چیز قابل انجام است: گناه باید مجازات شود و بخاطر آنکه مزد گناه موت بود برای نجات مردم، مسیح باید متولد می‌شد تا بمیرد...

- لیکن برای نجات فقط نیاز به آمرزش گناهان نیست بلکه وجودِ زندگی کاملاً مقدسی را می‌طلبد. تصور کنید، بر فرض تمام گناهان گذشته شما بخشیده شده است. در همان لحظه شما شروع به تولید گناهان جدید می‌کنید! بهمین علت نه فقط نیاز به یک قربانی مقدس، بلکه همینطور نیاز به زندگی مقدس است. به همین دلیل عیسی مستقیماً از آسمان به صلیب نیامد. او تمام مراحل شکل‌گیری انسان از تولد تا مرگ را گذرانید. او زندگی کاملی را گذراند تا آن حیات را به من و شما بدهد. نجات دهنده متولد شد تا حیات بیاید!

- علاوه بر این ما می‌دانیم که بر اثر گناه، تمامی مردم در معرض زوال یا فساد قرار دارند. نجات کامل نمی‌شود اگر همچنان مرگ بر جهان حاکم باشد. برای اینکه این معادله روحانی (مرگ و حیات) معقول باشد باید یک متغیر ثابت حذف شود. عیسی مسیح باید متولد می‌شد

تا رستاخیز کند. لازم بود قانون مرگ برعکس شود.

▪ سرانجام برای به واقعیت پیوستنِ آشتی انسان با خدا و تمایل وی نسبت به او، خدا باید انسان را با حضور مقدسش بر می افراخت. دقیقاً به همین علت مسیح متولد شد تا بالا برده شود.

ماهیت مسائل استراژی نجات عنوان فصل‌های بعدی کتاب را تعیین می‌کند. من صمیمانه امیدوارم که بعد از خواندن آن، شما کاملاً با نگاهی دیگر به این حقایق بنگرید که چه ثروت عظیمی برای شخص شما پنهان است در حقایقی که مسیح ...

متولد شد تا بمیرد.

متولد شد تا زندگی کند.

متولد شد تا رستاخیز کند.

متولد شد تا نجات دهد.

متولد شد تا بالا برده شود.

فصل اول

راز و رمز خدا-انسان

... پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند،
چگونه پسرش می‌باشد؟
(متی ۲۲: ۴۵)

همانطور که ما قبلاً ذکر کردیم، وظیفهٔ کلیسا بروی زمین قبل از هر چیزی تایید و تعالی بخشیدن به حقیقت خداوند است یا همانطور که پولس می‌گوید، برای آن "ستون" باشد، به نوعی نمایشگر. کلیسا با چیزهای عادی که می‌توان به راحتی و غیرمسئولانه با آنها برخورد کرد، کاری ندارد. حقیقت دربارهٔ عظمت خداوند سخن می‌گوید، بنابراین نمی‌توان بدون شور آن را موعظه نکرد.

مانند این است که ماشین شما خراب شده و برای اینکه دوست شما به نوعی به شما کمک کند ماشین قدیمی «راز زاپوروتس» - یک ماشین قدیمی اکراینی» خود را قرض می‌دهد. البته شما از هر گونه کمک خوشحال خواهید شد و پشت فرمان ماشین عتیقه هم می‌نشینید. اما تصور کنید که مدیر یک شرکت بزرگ، جایی که دوست شما در آنجا کار می‌کند، پس از اطلاع از درد شما، پاترول جدید خود را به شما پیشنهاد می‌دهد. مطمئناً شما این پیشنهاد را با اشتیاق فراوانتری می‌پذیرید،

پس وقتی به شما اعتماد شده و چیزی داده می شود شما نیز در قبال آن با مسوولیت بیشتری عمل خواهید کرد!

همین قوانین در دنیایی که ارزش های خودش را دارد کار می کند. هر چه قدر مؤلف آنها با نفوذتر باشد، ما آزادی کمتری برای مقابله با آنها خواهیم داشت و بالطبع باید مطیع معیارها و اصول ایشان رفتار کنیم. اسرار دینداری که پولس توصیف می کند از این اصل ناشی می شود که خداوند ما عیسی مسیح چه کسی است و چه نقشی را در این جهان هستی ایفا می کند.

تا اگر تأخیری شد، بدانی که در خانه خدا که کلیسای
خداى زنده و ستون و بنیان حقیقت است، چگونه باید
رفتار کرد. به یقین که راز دینداری بس عظیم است:
خدا در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید،
فرشتگان او را دیدند، بر قومها موعظه شد، جهانیان به
او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد (اول تیموتائوس
۳: ۱۵-۱۶).

نجات انسان وظیفه بسیار دشواری را به همراه داشت. از دید شیطان و شریر این کار کاملاً غیر ممکن به نظر می رسید. حتی سپاه آسمانی نیز از حکمت و غیرمنتظره بودن تصمیم خدا شگفت زده شد. آواز فرشتگان در دشتهای بیت لحم برای چوپانان را بخاطر بیاورید! تجسم مسیح خدا - انسان را وارد سیستم و مختصاتی کرد که تا کنون در جهان هستی ناشناخته بوده! اما همه برای پذیرش آن عجله نکردند.

بگذارید چند دقیقه از آسمان شاد و جهنم دردآور بگذریم و از میان جمع کسانی که پسر خدا را با چشمان خود می بینند عبور کنیم. ما به آن فانی هایی گوش بدهیم که سؤالاتشان را به خداوند فریاد می زنند. پیش کسانی که مردم عادی هم در آن زمان به ندرت اتفاق می افتاد که

حتی نزدیک آنها بایستند...

پارادوکس خدای تجسم یافته

در این روز در یک مکان همه مقامات مذهبی یهود جمع شدند: هیرودیان و صدوقیان، فریسیان و کاتبان. این جمعیت رنگارنگ با یک هدف مشترک متحد شدند: مبارزه با معلمی که در بین مردم در حال کسب محبوبیت بود. هر کس امیدوار بود که با سوال خود او را در بن بست قرار دهد. در پشت هر تلاشی هرج و مرجی عمومی پنهان شده بود: آیا لازم است به اشغالگران رومی مالیات داده شود؟ آیا مردم در ابدیت ازدواج می کنند؟ کدام فرمان خداوند مهمتر از همه است؟ امروز ما جواب این سوالها را می دانیم. اما آن روز را تصور کنید. مطمئناً گلوی شاگردان مسیح از نگرانی خشک شده بود. اما عیسی هر بار حمله را عالی خنثی می کرد. او نه تنها اجازه نمی داد که متهمش کنند، بلکه با جوابهای خود درس های مهمی درباره پادشاهی خداوند می آموخت.

سرانجام خود عیسی سؤالی برای مخالفانی که نیروی خود را صرف کردند، مطرح کرد.

لحن وی کاملاً آرام بود. در سوال حيله ای نبود. هیچ تلخی و انتقامی احساس نمی شد. در آن هیچ تمجیدی وجود نداشت. علی رغم دشمنی مخفی که در این مردم بود عیسی مسیح انگار بدون توجه به آن موضوع نجیبانه نگاه می کرد.

با این سوال او سعی کرد افکار این مردم را باز کند تا آنها مشکلی که در ریشه تمامی هجومهای آنها نهفته است را درک کنند. هدف او فراری دادن مردم از خودش نبود، آنگونه که آنها تلاش داشتند. او قصد کوچک کردن ایشان را نداشت. او از صمیم قلب سعی کرد به آنها کمک کند...

و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده، گفت: - «درباره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: - «پسر داود. ایشان را گفت: - «پس چطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید: "خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم." پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟» و هیچ کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سؤال کردن از او نمود. (متی ۲۲: ۴۱-۴۶).

عیسی با سؤال خود، رهبران مذهبی را دوباره تشویق کرد که در مورد آنچه کتاب مقدس دربارهٔ مسیح می‌گوید، خوب بیان‌پیشند. این سؤال بسیار جدی بود، کلاً برای فریسیان و به‌ویژه در آن شرایط بسیار مهم بود. چرا؟ زیرا آنها با نجات دهنده مواجه شدند - و آنها او را نشناخته‌اند! برای این هدف عیسی به آنها متنی از مزامیر را یادآوری کرد که به وضوح می‌آموزد که مسیح باید خدا باشد. مشکلات رهبران یهود این بود که آنها ماهیت شریعتی را که با تعصب پیروی می‌کردند از دست داده بودند: یعنی پرستش خداوند حقیقی. توجه کنید که این مردم باهوش با زحمت احکام دینی را می‌آموختند. آنها مدت زمان زیادی را صرف می‌کردند تا بدقت آنرا تحلیل کنند. آنها مراقب بودند که همه قوانین و مراسم مذهبی دقیق و به موقع توسط مردم رعایت شوند. زندگی آنها در پیرامون آن می‌چرخید. آنها مردم فداکاری بودند که کاملاً وقف خدا شده بودند. اما فریسیان به‌طور نامحسوس برای اطرافیان و برای خودشان، دینی دیگر خود را بوجود آوردند. این دین بسیاری از خصوصیات ظاهری اعتقادات یهودی را حفظ کرده بود. اما تعصب مذهبی آنها فاقد حیات بود. با چسبیدن به قوانین، مردم قانونگذار را فراموش کرده بودند. آنها مایل

به درک و اجرای قانون بودند، حتی نتوانستند نگارنده ی آنرا بشناسند که خیلی واضح در میان جمعیت مشخص بود.

به مانند آن زمان، در عصر ما بسیاری از مسیحیان وحشتناک شبیه آن فریسیان هستند. آنها کتاب مقدس را بسیار می خوانند و مطالعه می کنند، حتی ممکن است خود را در یادگیری زبان های باستانی، فرهنگ و تاریخ غوطه ور کنند. آنها به قدری در اندیشه ها و مباحث مربوط به مسائل درجه دو الهیات افراط می کنند که مفهوم مسیحیت را در همین می بینند. آنها وجوه قابل توجهی در امر کلیسا سرمایه گذاری می کنند. آنها وقت را برای خدمت به مردم قربانی می کنند. آنها تمام خود را وقف می کنند اما **حیات** را فراموش می کنند. **آن کسی** را که باید پرستش کنند از یاد می برند.

آنها مسیحیت خود را با رعایت ساده قوانین خلاصه می کنند. وقتی این مردم درباره پرستش خداوند و ارتباط با او می شنوند، برای جواب دادن بی قرارند: «همه اینها را ما می دانیم، اما تو بگو به ما، چه کاری نیاز به انجام است؟»

در حقیقت، فقط وقتی شخصاً خدا را بشناسیم و هنگامی که رابطه عمیق و پایدار با وی در زندگی ما وجود بیاید، می توانیم بفهمیم، چگونه آنچه درست است را انجام دهیم، در آن زمان است که پرستش زنده وجود دارد ...

به همین دلیل عیسی مسیح از فریسیان یک سؤال ساده می پرسد: مسیح کیست؟ این مانند کمک کوچکی در امتحان است. کم مانده تا آنها امتحان را خراب کنند. کم مانده تا آنها پسر خدا برای مصلوب شدن لو بدهند و او یادآوری می کند: خوب، دوباره فکر کنید، مسیح کیست؟ او چه کسی باید باشد؟

عیسی از آنها پرسید: - نظر شما درباره مسیح چیست؟ او
پسر کیست؟ پاسخ دادند: - پسر داوود.

فَریسیان به جای تأمل کردن و بهتر فکر کردن، جوابی استاندارد می دهند که به طور کلی صحیح است. مسیح در واقع باید پسر داوود باشد، اما عیسی مسیح می خواهد به آنها چهره ی دیگر این سؤال را نشان دهد. مسیح هم پسر داوود بود و هم انسان بود که همزمان خداوند هم هست! و کتاب مقدس به وضوح در این باره می گوید.

عیسی گفت: - پس چگونه داوود به روح، او را خداوند می خواند؟ زیرا می گوید: **خداوند به خداوند** من گفت: "دست راست من بنشین هنگامی که دشمنانت را کرسی زیر پایت سازم." اگر داوود او را خداوند می خواند، چگونه او می تواند پسر داوود باشد؟

اما توجه کنید که این فایل در ذهن فَریسیان وجود ندارد! آنها می دانند که مسیح - پسر داوود است. اما تمام متونی که درباره الوهیت مسیح می گویند بنظر برای آنها وجود ندارند و دلیلی هم برای آن وجود دارد: غرور!

مخالفین مسیح همانند متخصصان-محققان، قانون را مد نظر قرار می دادند، نه مانند گناهکاران که محتاج نجات هستند. شناخت و موفقیت آنها در انجام فرمان خدا با برای فروتنی در برابر وی نبود، بلکه برای تمایل برای پیشی گرفتن از نزدیکان بود. در نتیجه دین آنها با قوانین انسانی، علم عوام فریبی و مراسم مذهبی پوشانیده شد. بجای اینکه با خداوند پیوند بدهد، از خداوند دور شان کرده بود.

آنها چنان شروع به ارتباط با خداوند و کلام او کردند گویی همه چیز برایشان مفهوم بود. کلام که خداوند بزرگ را معرفی می کند از انداختن این افراد در پریشانی و هراس دست برداشت و این مردم مذهبی دچار چیز هولناکی شدند: آنها با اتکا به شعور خود تصویر مسیح را بوجود آوردند.

بجای اینکه برخورد بین قطعه هایی که درباره مسیح-انسان و مسیح-

خدا صحبت می‌شود را بپذیرند، آنها فقط دومی (اولوهیت مسیح) را زیر سایه قرار دادند و تصمیم گرفتند مسیح را تنها به‌عنوان پسر داوود در نظر بگیرند. مانند یک انسان بزرگ که باید پادشاهی اسرائیل را احیا و آینده‌ای مرفه برای یهودیان فراهم کند. ایده خداوند-انسان معلوم شد برای آنها بسیار پیچیده است. او ضعف ذهن آنها را می‌یافت و به همین علت انکار می‌شد.

کتاب مقدس را بطور مصنوعی برای خدای اختراعی خود قرار دادند، آنها دچار گمراهی عظیمی شده بودند، که اوجش به صلیب کشیدن پسر ناشناخته خداوند شد.

عیسی مسیح با مطرح سؤال خود خیلی دقیق ماهیت این مشکل را باز کرد و نشان داد که تعلیم کتاب مقدس در مورد مسیح بسیار پیچیده‌تر از آنچه که ممکن است برای بزرگان یهود به نظر برسد. عیسی ناکافی بودن منطق انسانی که در تلاش برای تعیین مکان هر پازل در تاریخ تصویر الهی است را نشان داد. حکمت خداوند از توانایی کاتبان و فریسیان در درک کردن آن، برتر بود و مسیح می‌خواست به آنها کمک کند تا این خدای پر عظمت را ببینند.

یکی از بزرگترین مشکلات ما در اینست که همه چیز را در زندگی با استانداردها و امکانات خودمان می‌سنجیم. هر چیزی که فراتر از این چارچوب‌ها باشد توجه ما را جلب نمی‌کند.

آیا تا به حال امتحان کرده‌اید دربارهٔ آنچه در پشت آخرین ستاره قرار دارد، فکر کرده‌اید؟ امتحان کنید! به صندلی خود تکیه بدهید و سعی کنید بی‌نهایت را تصور کنید... خیلی زود ذهن شما دچار محدودیت زمان خواهد شد. ما - انسان‌های کوتاه‌فکری هستیم. ما نمی‌توانیم در خود بی‌نهایت را جای بدهیم.

برای ما فکر کردن دربارهٔ بی‌نهایت بودن فضا دشوار است. برای ما دشوار است درک کنیم که چگونه همه چیز از هیچ بوجود آمده است. به همین علت مردم تئوری‌های فرگشت (تکامل)، نظریه بیگ

بنگ و دیگر موارد مشابه را اختراع کردند. آنها می‌خواهند ساختاری پیدا کنند که متناسب با این جهان بزرگ پیچیده در ذهن کوچک و ابتدایی آنها باشد. چرا؟ زیرا برای آنها باورش سخت است که خداوند گفت - و از نیستی، از خلاء فقط ماده بوجود نیامد، بلکه ماده در پیچیده‌ترین اشکال آن، هماهنگ است با رعایتِ میلیون‌ها قانون...

خدا دنیا را بگونه‌ای ساخت تا مردم با نگاه کردن به آن بتوانند به لرزه درآیند. تا آنها به وضوح بفهمند که جهان توسط آنها کنترل نمی‌شود. مهم نیست، آنها چندین هزار سال بر روی زمین زندگی می‌کنند، مهم این است که آنها از روبرو شدن با معماهایی که هوش باورنکردنی آفریننده‌ای را فاش می‌کند و پشت همه اینها قرار دارد، دست بردارند. با همین هدف ما عید تجسم مسیح را به یاد می‌آوریم. این فقط سرودهای خوب نیست. این فقط چراغانی درخت کریسمس نیست. هر چند همه اینها زیباست و از پاکی، نیکی و آسایش صحبت می‌کند ... اما مفهوم در این نیست! با لمس عید میلاد مسیح، ما به مرز درک‌ناشدنی می‌رسیم که تجسم مسیح نام دارد.

آنها نمی‌توان در چارچوب موجودیت بشر قرار داد. خداوند نامتناهی وارد منطقه دنیای مادی و به یک انسان واقعی مبدل شد. برای ما بسیار سخت است تصور کنیم چگونه خداوند خالق توانسته محدودیتهای خلقت را نسبت به خود بپذیرد. ما نمی‌توانیم پیچیدگی این پدیده را با عقل خود درک کنیم و اغلب از کنار آن می‌گذریم.

عیسی با پرسش از فریسیان، توجه هر خواننده کتاب مقدس را به آنچه که به راحتی در شریعت جا انداخته می‌شود جلب می‌کند: نیاز به تفکر جدی و عمیق در مورد عظمتِ درک‌ناشدنی وی می‌باشد. آگاهی از راز خدا-انسان مسیح سرچشمه قدرت حیات بخش هر ایماندار می‌باشد. بدون آن، ایمان مبدل به دینداری مرده می‌شود ... و از آنجا تا مصلوب شدن راه نیست ...

خداوند شناخته شده بر روی زانوها

مردم متمایلند هر چیزی که فراتر از چارچوب درک آنهاست ساده کنند. به عنوان مثال، کتاب مقدس می آموزد که خداوند کاملاً بر سرنوشت انسانها حاکمیت دارد و در عین حال هر کدام از ما کاملاً مسئول اعمال خود هستیم. برای مردم، همزمان هر دو ادعا را در ذهن به خاطر بسپارند و تنش که مابین آنها وجود دارد، دشوار است. بنابراین آنها سعی می کنند چنین آموزه هایی را تا حد توانایی های فکری خود خلاصه کنند: یا خداوند حاکمیت ندارد، یا هیچ سخنی از انتخاب انسان نیست. در هر یک از این گزینه ها، محدودیت های انسانی، مکاشفه خداوند را پس می زند. این امر باعث تضعف دین شده، پرستش - بی اعتمادی و زندگی - فقیر و ناکارآمد می شود.

برای خداوند کاری انجام دادن بسیار ساده تر از این است تا واقعاً در حال شناختن او بودن. با فکر کردن به خداوند، خیلی راحت تر قوانین و فرمان ها و مراسم مذهبی دیده می شوند تا اینکه سعی کنید ماهیت درک ناشدنی او را درک کنید. خیلی راحت تر می توان کل زندگی خود را خلاصه کرد، همانگونه که فریسی آنها در دعای خود خلاصه کرد: «دو بار در هفته روزه می گیرم و از هر چه به دست می آورم، یک دهم می دهم. مانند دیگران مرتکب گناهان بد نمی شوم» آمد، گزارش داد - و رفت. فرمولهای ساده، شاید حتی فرمولهای خیلی خوب باشند!

اما ما می بینیم که در کتاب مقدس چگونه خداوند از یک متن به متن دیگر کاملاً منظم، خود را بصورت درک ناشدنی آشکار می کند. در آشنایی با داستان مسیح، روح القدس ما را با این امر روبرو می کند: از یک طرف ساده و در دسترس، از سوی دیگر - خدا-انسان اسرارآمیز، خارق العاده و دلپذیر. این چالش ملموس به ما داده نشده که آنها بر طرف کنیم. آن باید در ما حس ترس در برابر خداوند و اعتمادی فروتنانه نسبت به او ایجاد کند. ما به جای اینکه خداوند را با فرمول ساده شده

خلاصه کنیم، باید با درک خصوصیات الهی، شخصیت مسیح را لمس کنیم تا در او حیات حقیقی را زیست کنیم.

ما باید بیاندیشیم، بوجد بیایم و با ذهن خود هویت نجات دهنده‌ای که بسیار با عظمت‌تر از ماست را دنبال کنیم. یهوه بحدی نزدیک عظمت خود را در عیسی به ما نشان داد تا جایی که فقط امکان داشت. و ما باید قدر این تجربه شگفت انگیز را بدانیم! او همیشه ما را شگفت‌زده خواهد کرد. این تجربه همیشه مطیع کننده و در هم شکننده خواهد بود اما در عین حال پایه محکمی در زندگی بوجود خواهد آورد. خداوند می‌خواهد ما این تجربه ستایش را علیرغم غیرقابل درک بودن خدا-انسان داشته باشیم. می‌توان به طور دقیق‌تر گفت، که خداوند می‌خواهد که ما او را درک کرده و مشاهده کنیم؛ دقیقاً به همین دلیل که خدا-انسان درک‌ناشدنی است!

ثروتی ابدی

ما باید خدا را جست‌وجو کنیم. در کتاب مقدس تنها بدنبال اطلاعاتی برای انجام اعمال نباشیم. ما باید به طور مداوم درک خود را نسبت به اینکه خداوند کیست، ارتقاء دهیم. اما هر گونه تماس واقعی با خداوند، قطعاً ما را با درک‌ناشدنی بودن او روبرو خواهد کرد. در قدیمی‌ترین قسمت کتاب مقدس، کتاب ایوب، الیهو، یکی از دوستان ایوب رنج دیده می‌گفت:

اینک خدا متعال است و ما او را نمی‌شناسیم؛ شمار سالهای او را کاوش نتوان کرد. (ایوب ۳۶:۲۶).

در تاریخ همیشه چنین بوده است. هنگامی که خداوند خود را برای یکی از مردم آشکار می‌کرد، همیشه با تجلی عظمت او همراه بود. هنگامی که بنی اسرائیل در حالی که در کوه سینا ایستاده بودند با یهوه

تماس پیدا کردند، حضور یَهُوَه آنها را سخت مبهوت و شوکه کرد:

چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز گِرنا را شنیدند، و
کوه را که پر از دود بود مشاهده کردند، جملگی به خود
لرزیدند. آنها دور ایستادند و به موسی گفتند: تو خود
با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن
نگوید، مبادا بمیریم. (خروج ۱۸:۲۰-۱۹)

دوستان، جای آن (اتفاق) برایمان خیلی خالیست. به جای اینکه
کاری بزرگی برای خداوند انجام دهیم، ما باید فقط در مقابل وی
بایستیم. عظمت او قلب ما را عمیقاً خواهد فشرد، با انجام هر قدم از
عمل پرستش، این باور امور ما را متحول خواهد کرد.
در پاسخ به یهودیان وحشت زده، موسی توضیح می‌داد که تماس
واقعی با خداوند برای این بی اندازه نیاز است که انسان ترس از خدا را
بیاموزد:

موسی به قوم گفت: «مترسید. خدا آمده است تا شما را
بیازماید تا ترس او را به دل داشته باشید و گناه نکنید.»
(خروج ۲۰:۲۰).

اگر ما به خدا نگاه نکنیم، اگر این عمل را در پیش رو قرار ندهیم،
فراموش می‌کنیم که در مقابل چه کسی قدم می‌گذاریم و آنگاه دین به
سرعت به قوانین خلاصه می‌شود، مراسم مذهبی و جدل در مورد اینکه
چه کسی دقیق‌تر نکات باریک قانون را می‌فهمد، چه کسی فرمان‌ها را
بجا آورده و چه کسی نه. سرچشمه واقعی اطاعت - ترس از خدا است،
که فقط در حضور خداوند پرورش می‌یابد، همانطور که برای اشعیای
نبی اتفاق افتاد...

در سالی که عَزْیای پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که

بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامنِ ردایش معبد را
 پُرساخته بود. بر فراز او سَرافین ایستاده بودند. هریک از
 آنها شش بال داشت: با دو بال روی خود را می‌پوشانید،
 با دو بال پاهای خود را، و با دو بال نیز پرواز می‌کرد. هر
 یک از آنها به دیگری ندا در داده، می‌گفت: - قدوس،
 قدوس، قدوس است خداوندِ لشکرها؛ تمامی زمین از
 جلال او مملو است! پایه‌های آستانه از آوای او که ندا
 می‌کرد می‌لرزید و خانه از دود آکنده بود. پس گفتیم: -
**«وای بر من که هلاک شده‌ام! زیرا که مردی ناپاک لب
 هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم، و چشمانم
 پادشاه، خداوند لشکرها را دیده است!»** (اشعیا ۶: ۵-۱).

این شخص خود را در پرتو خدای قدوس دید و لرزید!
 هر بار، وقتی من با الهیدان‌ها و چهره‌های مذهبی ملاقات می‌کنم،
 دربارهٔ خداوند با حدس و گمان استدلال می‌کنند، این احساس به من
 دست می‌دهد که آنها ممکن است هرگز یا خیلی کم با خدای حقیقی
 و راستین روبرو شده‌اند، که آنها تجربه اندکی از قرار گرفتن عملی
 در پیشگاه خدای متعال دارند. برای آنها خدای درک‌ناشدنی موضوع
 تحقیقاتی آزمایشگاهی، مباحثه و هیاهوی مذهبی باقی می‌ماند، اما
 به هیچ وجه نه کسی که توسطش منطق آنها شکسته و قلب آنها را
 می‌فشرد.

پولس رسول، وقتی با ظهور حکمت خداوند مواجه شد، به سادگی
 به شعر روی آورد. در پیام‌های وی اغلب چنین طغیان‌های شاعرانه‌ای
 دیده می‌شود. یکی از آنها - باب یازدهم نامه به رومیان است.
 او تازه اعلان انجیل را تمام کرده و تنها اصل نجات را توضیح داده
 است. او پس از درک نقشه خداوند در نجات چنین واکنشی را نشان
 می‌دهد:

وہ کہ چہ ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛
تقدیرهای او کاوش ناپذیر است و راههایش درک نشدنی.
زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته و یا مشاور او بوده
باشد؟ چه کسی چیزی به خدا بخشیده تا به او باز پس
داده شود؟ زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای
اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین. (رومیان ۱۱: ۳۳-۳۶).

نزدیکی واقعی به خداوند موجب احترام خواهد شد! این یکی از
اصلی‌ترین دلایلی ست که ما باید خدا را جستجو کنیم. لمسی درک
ناشدنی او، به ما رابطه صحیح نسبت به خود او را یاد می‌دهد.

خوشا به حال «جاهلان»

تجسم الهی به درخشان‌ترین مکاشفه خداوند برای بشر تبدیل شد.
اگر مردم به ترس مقدس حضور نامرئی خداوند می‌آمدند، کلام صریح
خود او باید تأثیر قویتری می‌داشت.
وقتی درباره عیسی مسیح صحبت می‌کنیم، ما فقط با یک چهره
تاریخی سر و کار نداریم. ما حتی با نبی که معجزات و پیشگویی‌ها
می‌کرد سر و کار نداریم. ما با خودِ خداوند سر و کار داریم! در همان
حالی که درک خدا برای ما کاملاً غیرممکن است، دشوارتر است بفهمیم
که به چه صورت خداوند انسان شد. در این باره کتاب مقدس اینگونه
می‌گوید:

در گذشته، خدا بارها و از راههای گوناگون به واسطه
پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این ایام آخر به
واسطه پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او
را وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطه او جهان را
آفرید. او فروغِ جلالِ خدا و مظهر کامل ذات اوست، و

همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد. او پس از
پاک کردن گناهان، به دست راست مقام کبریا در عرش
برین بنشست (عبرانیان ۱:۳-۱).

این متن عیسی مسیح را به‌عنوان «فروغ جلال» خدای پدر نشان می‌دهد.

مسیح به زمین آمد و جسم و انسان شد. اما این جسم شدن توانایی او را در تابش جلال ذاتی اش را نه محدود کرد و نه کاهش داد. مسیح «مظهر کامل ذات او» یا بازتاب دقیق پدر نامیده می‌شود. یعنی ما می‌توانیم درباره‌ی خصوصیات اخلاقی و مقاصد پدر با تفکر درباره‌ی پسرش، به نتیجه و شناخت برسیم. و این شگفت‌انگیز است: مسیح خدای غیر قابل دستیابی را وارد دنیای انسانی کرد!

خصیصه سومی که تأکید شده در اینجا، قدرت قادر مطلق است که پسر خدا از آن به‌رمند بود. بی‌خوابی، خستگی، گرسنگی، او همانی ماند که با کلام جهان در وی ایستایی دارد. نویسنده در این توضیحات کوتاه به مسیح اشاره می‌کند و فقط اعلام می‌کند: «نگاه کنید، او کیست! این - خداست!»

مسیح با درک ناشدنی بودن خود، حیرت زده می‌کرد. زمانی که هنوز نوزاد بود او مریم و یوسف را با معجزه لقاح پاک حیرت زده کرد. وقتی مریم شنید که خداوند چه رسالتی برای او در نظر گرفته است، یک سؤال معقول پرسید: «این چگونه خواهد بود؟»

اگر شما به توضیحات فرشته توجه کنید در اصل زیاد مفهوم نیست که این چگونه خواهد بود: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقدس و پسر خدا خوانده خواهد شد» (لوقا ۱:۳۵). این تمام چیزی است که او گفت، زیرا معجزه تجسم قابل توضیح نیست. ذهن انسان قادر به درک این نیست. این فراتر از فیزیولوژی، فراتر از درک ما از ساختار سلولی است. اما دوستان، ما با کسی که سلول را اختراع کرده سر و کار داریم. ما با

خالق فیزیولوژی سر و کار داریم. با کسی که روزی از هیچ چیز جسم فیزیکی را آفریده است!

مسیح پیرمرد شمعون را متحیر کرد و با خدا-انسان خود متحیر کرد، وقتی او توانست خداوند را در آغوشش بگیرد به وضوح فهمید: مقدّر است که این کودک موجب افتادن و برخاستن بسیاری شود» (لوقا ۳۴:۲).

دیرتر او یحیی پسر زکریّا را متحیر کرد که می‌گفت:

این است برّه خدا که گناه از جهان برمی‌گیرد! این است
آن که درباره‌اش گفتم «پس از من مردی می‌آید که بر
من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است».
(یوحنا ۱:۲۹-۳۰).

سعی کنید بفهمید که یحیی درباره چه چیزی می‌گوید: «پس از من می‌آید...»، «پیش از من وجود داشته...»، «بر من برتری یافته...». با قضاوت در مورد سؤالات بعدی یحیی، خود نبی کاملاً ابهت آنچه در حال اتفاق است را درک نمی‌کند. اما او آنچه را که خداوند در این لحظه برای او آشکار می‌کند به زبان می‌آورد. او می‌فهمد که در مقابل او بره ... ابدی است که پیش از او بوده است و او عمیقاً شوکه شده است... او شاگردان هراسان شده (در قایق) را حیرت زده کرد: «این کیست که حتی باد و دریا هم از او فرمان می‌برند؟» (مرقس ۴:۴۱). آنها در عیسی مسیح خدا-انسان درک‌ناشدنی را دیدند که زندگی واقعی انسانی را در برابر چشمانشان می‌گذراند.

آیا آنها همه جوابها را داشتند؟ - نداشتند! آیا آنها فهمیدند که لقاح پاک چگونه رخ داده است؟ - قطعاً نفهمیدند! آیا آنها می‌توانستند توضیح دهند که چگونه الوهیت با انسانیت ترکیب شده است؟ - نتوانستند. اما آنها دقیقاً می‌دانستند که در برابر آنها خداوند بود و این واقعیت بود. با وجود دوره‌های ضعف و ناامیدی، به این سؤال

۲ «مردم مرا که می‌دانند؟» آنها می‌توانستند با اطمینان جواب دهند:

«تویی مسیح، پسر خدای زنده!» (مَتی ۱۶:۱۶).

به سوال مسیح که «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟»، بعد از ترک گروه بزرگی از شاگردانش، پطرس از طرف آن دوازده نفر، پاسخ داد:

سرور ما، نزد که برویم؟ سخنان حیات جاویدان نزد
توست. و ما ایمان آورده و دانسته‌ایم که تویی آن قدّوسِ
خدا. (یوحنا ۶:۶۸-۶۹).

به همین دلیل عیسی مسیح همین سؤال را از کاتبان و فَرِیسیان می‌پرسد. این سوالی است که همه باید پاسخی برای آن داشته باشند. مسیح کیست؟

مشکل فَرِیسیان این بود که تحت همان شرایطی که مریم، شمعون، یوحنا و پطرس که خدا را در مسیح دیدند، آنها که متخصصین کتاب مقدس بودند، نتوانستند مفهوم خدا-انسان را در ذهن خود بگنجانند و به سادگی آن را رد کردند.

شما چگونه دربارهٔ مسیح فکر می‌کنید؟

برای آنها، او فقط و فقط پسر داوود بود. یعنی او باید مطیع سیستم آنها باشد و طبق قوانین آنها زندگی کند که به هیچ وجه متناسب او نبود... نتیجه برایشان یک فاجعه بود.

روزی عیسی با صراحت گفت که چه چیز به آنها اجازه نمی‌دهد در او مسیح را ببینند: عدم تمایل آنها به زانو زدن در برابر خداوند و اقتدار او:

یهودیان بر او گرد آمدند و گفتند: - «تا به کی می‌خواهی
ما را در تردید نگاه داری؟ اگر مسیح هستی، آشکارا به

ما بگو. «عیسی پاسخ داد: - «به شما گفتم، اما باور نمی‌کنید. کارهایی که من به نام پدر خود می‌کنم، بر من شهادت می‌دهند. اما شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید. گوسفندان من به صدای من گوش فرا می‌دهند؛ من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند.» (یوحنا: ۱۰: ۲۴-۲۷).

به این تصویر نگاه کنید. بسیاری از مردم قبلاً به این باور رسیده بودند که عیسی همان مسیح و پسر خدا است و این عالمین دین به هیچ عنوان نمی‌خواهند به این موضوع پی ببرند! آنها به نزد او می‌آیند و خواهش می‌کنند: دوباره مقداری نشانه به ما بده. دوباره نشان بده، ما را قانع کن!..

بگویید، آیا «گوسفندان او» همه چیز را می‌فهمند؟ آیا ایمانداران می‌دانند چگونه خداوند عمل می‌کند؟! خیر. اما «گوسفندان» صدای شبان را می‌شناسند و به او گوش می‌دهند، بدنبال او می‌روند.

فرزندان خدا ادعا نمی‌کنند که همه چیز را می‌فهمند. وقتی با ماهیت درک‌ناشدنی بودن خداوند مواجه می‌شوند، آنها نمی‌توانند توضیح دهند که چگونه در مسیح می‌تواند بشریت و الوهیت با هم ترکیب شوند؛ آیا مسیح می‌توانست به‌عنوان انسان گناه کند. چگونه خداوند می‌توانست گریه کند و یا به خود اجازه دهد تا مصلوب شود؛ بلاخره چگونه خداوند می‌تواند بمیرد؟

اما این و سایر سؤالهای پیچیده موجب خجالت آنها نمی‌شود. بر عکس، راز بودن عیسی مسیح آنها را در منشأ غیرزمینی بودنش متقاعد می‌کند. آن می‌شود که بر عظمت پسر خداوند تأکید دارد، آن می‌شود که مؤمنان را با استیصال بیشتر به سوی خداوند سوق می‌دهد و آن خواهد شد که ترس و اعتماد از خداوند را ترغیب می‌کند.

برای کسی که ایمان ندارد و با قلبی شکسته در مقابل خداوند زانو

زنده است، حقیقتِ تجسم الهی و همچنین نجات، بنظر پوچ و کاملاً احمقانه می‌رسد. پولس رسول روزی در این باره مستقیماً گفت:

«زیرا از آنجا که بنا بر حکمتِ خدا، دنیا نتوانست از طریق حکمتِ خدا را بشناسد، خدا چنان مصلحت دید که از راه جهالتِ موعظه، کسانی را که ایمان می‌آورند، نجات بخشد. زیرا یهودیان خواستار آیت‌اند و یونانیان در پی حکمت، ولی ما مسیح مصلوب را وعظ می‌کنیم که یهودیان را سنگ لغزش است و غیریهودیان را جهالت، اما فراخواندگان را، چه یهودی و چه یونانی، مسیح قدرت خدا و حکمت خداست. زیرا جهالتِ خدا از حکمتِ انسان حکیمانه‌تر و ناتوانیِ خدا از قدرتِ انسان تواناتر است.»
(اول قرنیتان ۱: ۲۱-۲۵)

خدا-انسان

دربارهٔ خدا-انسان بودن مسیح، این امر در طول تاریخ مورد بحث بوده است. حقیقت این است که مردم وقتی با درک‌ناشدنی بودن این پدیده روبرو می‌شوند، معمولاً دو واکنش اشتباه نشان می‌دهند. آنها یا خجالت می‌کشند یا مانند قریسیان سعی در پنهان کردن این واقعیت دارند تا تصویری ساده تر از واقعیت ارائه دهند.

ترس از غیرعلمی نشان داده شدن و با ریسک ساده کردن انجیل، ما را هم می‌تواند تعقیب کند (یعنی چیز باارزش را همراه با چیز بی‌ارزش دور بریزیم). رویکرد غلط به این سوال باعث ایجاد اساس بسیاری از آموزه‌های دروغین شد. اگر شما تاریخ اولین شوراها و سراسری کلیسا را مطالعه کنید، می‌فهمید که همهٔ آنها گرد هم آمده بودند تا پرسشهایی را بطور مستقیم یا غیرمستقیم در مورد ماهیت مسیح حل کنند.

اولین آموزهٔ دروغین، گنوسیسم بود. گنوسی‌ها انسانیت مسیح را رد کردند. این افراد گفتند که جسم مانند کل جهان فیزیکی، کانون شر است. از آنجا که عیسی مسیح خدا و تجسم نیکی بود، او نمی‌توانست در جسم باشد و بنابراین به نظر می‌رسد جسم فیزیکی او فقط یک ظاهر به اصطلاح توهم بصری بود.

در مورد ایده‌های گنوسیسم شورای سراسری مسیحیت تشکیل جلسه نداد، زیرا رسولان، گنوسی‌ها را مستقیماً در صفحات کتاب مقدس بدعت خوانده و با آنها مخالفت کردند.

بر خلاف گنوسی‌ها، آریونیست‌ها ماهیت الهی مسیح را رد کردند و تعلیم دادند که او تنها در آفرینش برتر است. این آموزهٔ دروغین موفق شد مدت‌ها وجود داشته باشد. در مقطع معینی، آریانیسم حتی به‌عنوان موضع کلیسای ارتدوکس شرق پذیرفته شد.

نسطوری‌ها در اشتباه بودند که مسیح یک مرد معمولی به دنیا آمده است و فقط وقتی او مرد بالغی شد، خداوند او را از نظر اخلاقی پُر کرد و در او مانند معبد ساکن شد. آنها نمی‌توانستند درک کنند که چگونه خداوند می‌تواند خود را تا حد نوزاد بودن تحقیر کند.

مونوفیزیست‌ها (تک‌طبیعت گرایی) آموختند که در مسیح، طبیعت انسانی کاملاً جذب طبیعت الهی شد. یعنی آنها گفتند: بله، طبیعت انسانی در آنجا بود، اما الوهیت کاملاً بر آن تسلط داشت و به نظر می‌رسید او را زیر خود فشرده، به‌طوری که جزء انسانی مسیح عملاً منفعل بود.

مونوتلیتیسها (یکتایی سه‌گانه پرستی)، هر چند هر دو طبیعت را تصدیق کردند، اما وجود ارادهٔ انسانی در مسیح را رد کردند. بنظر آنها مسیح خدا-انسان بود و در عین حال همیشه فقط خدا را می‌خواست، ارادهٔ انسانی او به سادگی کاهش یافته بود.

اختلافات دربارهٔ خدا-انسان بودن مسیح در سطح جهانی کم و بیش فقط در شورای سراسری ششم در سال ۶۸۰ حل و فصل شد. حاضرین

نمایندگان کلیساها کاملاً آموزه‌های مونوتلیتیس‌ها را رد کردند و به رسمیت شناختند که ارادهٔ انسانی مسیح بی قید و شرط واقعیت است، اما کاملاً مطیع خواسته الهی است.

توجه کنید که چندین گزینه وجود دارد! و همه فقط به یک علت: مردم نمی‌توانند این فشار را در ذهن تحمل کنند!

آموزه‌های دروغین مبتنی بر درک نادرست از طبیعت مسیح امروزه هم وجود دارد. مشهورترین فرقه‌ای که همچنان با آموزه‌های خدا-انسان بودن مسیح بازی می‌کند - شاهدان یهوه است. این افراد نمی‌توانند درک کنند که چگونه عیسی مسیح می‌تواند همزمان خدا و انسان باشد. آنها او را بیشتر از یک نبی بزرگ نمی‌دانند. چنین مشکل مشابهی با تفاوت‌های اساسی‌تری در مормون‌ها وجود دارد.

همه اینها حاکی از آن است که مسئله خدا-انسان بودن مسیح فراتر از توانایی‌های ذهنی ماست. اما دوستان، کتاب مقدس هرگز و هیچ جا به ما دلیل نداده که فکر کنیم خداوند با ما - برابر است و ما می‌توانیم با جسارت در مورد برنامه‌های او مباحثه کنیم، مانند چشم برهم زدن، طرح‌های بزرگ او نسبت به جهان هستی را بفهمیم. خدای کتاب مقدس - همیشه خدایی درک‌ناشدنی و حیرت‌انگیز است که با تقدس خود وحشت ایجاد می‌کند.

کتاب مقدس حتی سعی نمی‌کند برای ما آن چیزی را توضیح دهد که برای درک محتوای آن، ساختار دیگری از ذهن لازم است. کتاب مقدس فقط می‌گوید: ایمان بیاور! این موضوع عرفانی و یا مراقبه‌ای ایمان نمی‌باشد. موضوع این است که با توجه به محدودیت‌های ذهن ما، فقط تا حدی قادر به درک این چیزها هستیم.

حتی پیشرفت علوم در چارچوب یک نسل صورت نمی‌گیرد. طی ۷۰-۶۰ سال، ما نمی‌توانیم از زیر نظر گرفتن پرواز پرنده‌ها تا ایجاد یک موشک فضایی جهشی داشته باشیم. ما تجربه گروهی را برای قدم گذاشتن از یک مرحله از دانش به مرحله دیگر جمع می‌اندوزیم، چرا که

میزان اطلاعات در جهان از ظرفیت ذهن یک فرد فراتر می‌رود. خداوندی که دارای تمامی دانش‌ها و آفریننده آن است، بی‌نهایت پیچیده‌تر از هر علمی می‌باشد. شخصیت و وجود وی فراتر از توانایی ما برای درک آنهاست. ما مداوم با میلیون‌ها حقیقت برخورد می‌کنیم که گواهی موجودیت، شخصیت و کردار اوست، اما بعلت محدودیت ذهن خود، ما از توانایی نفوذ در اعماق طبیعت و شخصیت او محروم هستیم. در اینجا می‌توانیم فقط با تکیه بر مکاشفه ی خداوند باور کنیم.

وجود ایمان برای ما فخر ویژه‌ای نمی‌سازد. ایمان فقط زندگی را آسانتر می‌کند. اگر کسی از ما زندگی خود را به‌طور جدی وقف درک چگونگی عملکرد خدا می‌کرد، او مطمئناً دیوانه می‌شد. چالش بیش از حد است. این مبحث فراتر از ذهن ماست. بهمین علت با ایمان، ما واقعیتی را می‌پذیریم که خداوند در کلام خود برای ما توضیح می‌دهد. از همین رو کتاب مقدس عیسی مسیح، خدا و انسان را معرفی می‌کند، به سادگی در باره اینکه او چه کسی است صحبت می‌کند و بدون اینکه این مسئله را اثبات کند.

آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛
اما زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون
شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که
به کمال خواهیم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته
شده‌ام (اول قرن‌تین ۱۲:۱۳).

کتاب مقدس از این واقعیت شرمند نیست. این نشان از منحصر به فرد بودنش می‌باشد. همانگونه که برای اثبات وجود خداوند در مقابل خود هدفی قرار نمی‌دهد؛ درست مشابه اینکه توضیح نمی‌دهد که چگونه خداوند جهان فیزیکی را از هیچ چیزی آفریده است، همانطور که کتاب مقدس دفاعی از خدا-انسان ارائه نمی‌کند.

او قطعاً دربارهٔ مسیح به‌عنوان خدا و انسان صحبت می‌کند و بین این دو متن تنش‌ی باقی می‌گذارد و حتی اهمیتی برای توضیح چگونگی بهم پیوستن آنها نمی‌دهد... او این فرصت را به ما می‌دهد تا حقیقت را بشناسیم و به آن ایمان داشته باشیم، تا در این جهان هستی که خداوند آن را پیچیده ساخته، زندگی کنیم.

گواهی دربارهٔ انسان بودن مسیح

بنابراین تاریخ را می‌گذاریم و کتاب مقدس را باز کنیم. ببینیم کتاب مقدس قبل از هر چیز دربارهٔ انسان بودن مسیح چه می‌گوید.

همانند انسان وعده داده شد

ما این را از همان اولین صفحات کتاب مقدس می‌بینیم. خداوند با اعلام حکمی که بر سر فریب حوا توسط مار بود، برای اولین بار مسیح را معرفی می‌کند و دقیقاً به‌عنوان نسل زن معرفی می‌کند:

«میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنهٔ وی را خواهی زد.» (پیدایش ۳:۱۵).

زمانی که از فریسیان پرسیدند که مسیح پسر کیست، آنها بدون تأمل پاسخ دادند: «پسر داوود» (متی ۴۲:۲۲). متی رسول با شروع انجیل خود، مسیح را با همان کلمات معرفی می‌کند:

کتاب تاریخچهٔ عیسی مسیح پسر داوود، پسر ابراهیم... (متی ۱:۱).

یهودیان یقیناً می‌فهمیدند که مسیح باید یک انسان خارق‌العاده

باشد، اما هیچ کس در انسان بودن او شکی نداشت.

همانند انسان متولد شد

هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برایشان نبود... (لوقا ۲: ۶-۷).

دربارهٔ مسیح گفته می‌شود که او مانند انسان متولد شد. ببینید - تصویر بسیار طبیعی است: «به دنیا آورد»، «در قنذاقی پیچید»، «در آخوری خوابانید» ... واقعیتی از زندگی انسان.

اغلب در این رابطه، برای مردم این سؤال پیش می‌آید که چگونه خداوند توانست نوزاد ناتوان وابسته به والدین زمینی باشد؟ این یک چیز است که مسیح را به عنوان انسانی که با تمام توان آمده، بپذیریم، اما وقتی او قادر به مراقبت از خود نیست، وقتی این نوزاد نیازمند شستن کهنه‌هاست، هنگامی که او را باید به موقع شیر داد - این چگونه امکان دارد؟

و چگونه خدا-انسان شکل‌گیری شخصیت را می‌گذرانید، شما تا حالا فکر کرده‌اید؟ چگونه هوش و جهان بینی او شکل می‌گرفت؟ آیا نیاز بود او دنیا را دوباره بشناسد؟ چگونه او یاد می‌گرفت که حرف بزند؟ درک این تقریباً غیرممکن است. اما کتاب مقدس به سادگی ما را با واقعیت زندگی کاملاً انسانی او، بدون ارائه توضیحات مفصل، روبرو می‌کند.

همانند انسان زندگی کرد

مسیح دوست داشت خودش را پسر انسان بنامد. او مرتباً این را

تأکید می‌کرد. به یکی از این موقعیت‌ها نگاه کنید:

عیسی پاسخ داد: «روباهان را لانه‌هاست و مرغان هوا
را آشیانه‌ها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست»
(مَتّی ۲۰:۸).

زندگی روزمره ما برای مسیح آشکار بود. پسر خداوند واقعاً به سقف بالای سر و غذا احتیاج داشت. او همچنین نیاز به استراحت را احساس می‌کرد. این انسان فولادی نبود.

مسیح ارتباطات اجتماعی را توسعه و حمایت می‌کرد. او دارای اقوام، دوستان و همسایگان بود. او نه تنها در شهر زادگاهش به عروسی‌ها دعوت می‌شد. مردم خیلی خوب خود او را، والدین، برادران و خواهران زمینی‌اش را می‌شناختند... این نجار ناصری آنها بود. دقیقاً همانطور که ما با شما گفتگو می‌کنیم او با این افراد گفتگو می‌کرد. هر چند ما از این فکر شوکه می‌شویم که خداوند می‌توانست در راه برگشت از سر کار به خانه کسی را ملاقات کند، به شانه او بزند، اعتراف کند که او در طی روز چقدر خسته شده است و در مورد خانواده و کار پرس‌وجو کند... و بعد همان فرد به خانه رفت، بر روی زانوهای نشست و دوباره همه اینها را برای خداوند تعریف کرد...

عیسی کار می‌کرد و می‌دانست که کار بدنی طاقت‌فرسا چیست. مسیح شخصیت خلاق داشت. کار نجاری - این از بسیاری جهات کاری ماهرانه و ظریف است.

کتاب مقدس همچنین می‌گوید که مسیح اغلب گرسنگی و تشنگی را تجربه می‌کرد. او مانند همه انسانها می‌خواست صبح ده دقیقه بیشتر بخوابد...

عیسی مسیح فاقد مصونیت شخصی بود و در شرایطی که فرزندان نازپرورده پادشاهان تربیت می‌شوند، زندگی نمی‌کرد. او بکلی به زندگی روزمره ما آغشته شده بود. اگر شما که در میان شاگردان مسیح در

کنار آتش نشسته‌اید و در مورد مشکلات زندگی بشری با او صحبت می‌کردید، او می‌توانست با همدردی بگوید: «من درک می‌کنم...»

همانند انسان جان سپرد

مسیح در حالی که بر روی زمین زندگی می‌کرد از رنج، بیماری، آسیب و حتی مرگ معاف نبود. او به زمین آمد نه برای اینکه در اینجا تحت دوز بزرگی از بی‌حس کننده زندگی کند. او مانند انسان‌های حقیقی زندگی کرد. او درد واقعی را تحمل کرد.

او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره‌ن جست، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته، به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید (فیلیپیان ۲: ۶-۸).

کتاب مقدس عیسی مسیح را انسان کاملی با بدترین تجربه زندگی زمینی نشان می‌دهد. این هم سخنان خود عیسی مسیح:

اینک به اورشلیم می‌رویم. در آنجا پسر انسان را به سران کاهنان و علمای دین تسلیم خواهند کرد. آنها او را به مرگ محکوم خواهند نمود و به اقوام بیگانه خواهند سپرد تا استهزا شود و تازیانه خورد و بر صلیب شود. اما در روز سوّم بر خواهد خاست (متی ۲۰: ۱۸-۱۹).

بیست و دومین باب لوقا، درد و رنج عیسی مسیح قبل از دستگیری را به ما نشان می‌دهد:

سپس به مسافت پرتاب سنگی از آنها کناره گرفت و زانو

زده، چنین دعا کرد: «ای پدر، اگر ارادهٔ توست، این جام را از من دور کن؛ اما نه خواست من، بلکه ارادهٔ تو انجام شود.» آنگاه فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شد و او را تقویت کرد. پس چون در رنجی جانکاه بود، با جدّیتی بیشتر دعا کرد، و عرقش همچون قطرات خون بر زمین می‌چکید (لوقا ۲۲: ۴۱-۴۴).

این دربارهٔ هجمهٔ عظیمی بر جسم او صحبت می‌کند. این نشان می‌دهد او یک انسان واقعی بود. با همان بدن و با همان اعصاب. انسانی که در حال حاضر بار فوق‌العاده سنگین گناه انسان را بر خود احساس می‌کرد.

همراه با فشار جسمی، عیسی از نظر روحانی رنج می‌برد. او آرامش نداشت. او در مبارزه بسر می‌برد. در مبارزه با جسم. رنجی غیرقابل تحمل

آیا تا به حال در آستانه برگزاری یک امتحان دشوار شبهای بی‌خوابی داشته‌اید؟ آیا تا به حال دربارهٔ چیزی نگران بوده‌اید که تمام روز ذهن شما را به خودش مشغول کرده باشد؟ آیا مجبور شده‌اید با خواست خود مبارزه کنید، با دانستن اینکه شما با درد، تحقیر و شرمساری روبرو خواهید شد؟

اتفاقی که برای مسیح افتاد چندین برابر دشوارتر بود. او نزد شاگردان آمد - آن زمان شاگردان می‌ خوابند وقتی که او نمی‌تواند به خواب فکر کند... او می‌خواست از افکار نزدیک شدن جمعیت و سربازان دور شود - اما این یک حقیقت بود. در آخرین دقایق قبل از خیانت، او پدر را التماس می‌کند دربارهٔ اینکه جام رنجه‌ها از سر او بگذارند و اینگونه سخن می‌گوید: «اما نه خواست من، بلکه ارادهٔ تو انجام شود!» (لوقا ۲۲: ۴۲)

او انسان بود. او طیفی از تمام شکنجه‌های جسمی و عاطفی را

تجربه کرد.

همانند انسان بالا برده شد

با صحبت از ظهور دوم خود، عیسی تأکید می‌کرد که او در آسمانها مانند پسر انسان شناخته خواهد شد:

زیرا پسر انسان در جلال پدر خود به همراه فرشتگانش خواهد آمد و به هر کس برای اعمالش پاداش خواهد داد (مَتی ۲۷: ۱۶).

در متن دیگر پولس رسول به طور واضح از اهمیت جهانی عیسی مسیح دقیقاً همانند یک انسان می‌گوید:

«زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است؛ او که با دادن جان خود، بهای رهایی جملۀ آدمیان را پرداخت.» (اول تیموتائوس ۲: ۵-۶).

برای دادن بهای بازخريد مردم، مسیح باید یکی از آنها می‌شد. ما باز به این سؤال می‌پردازیم که چرا باید دقیقاً چنین می‌شد؟ اما حقیقت همچنان حقیقت باقی می‌ماند. بنابراین، کتاب مقدس کاملاً قاطعانه و بطور واضح مسیح را انسان معرفی می‌کند.

گواهی درباره خداوند بودن مسیح

همانند خدا وعده داده شد

با سؤال از قریسیان دربارهٔ طبیعت مسیح، عیسی به نبوت داوود که در مزمور ۱۱۰ نوشته شده بود اشاره کرد:

یهوه به خداوند من گفت: «به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم». (مزمور ۱۰۹:۱)

در این قسمت، داوود دربارهٔ فرزند و وارث تاج و تخت خود سخن گفت. اما به جای تأکید بر برتری خود نسبت به او، داوود خود را در موقعیت وابسته قرار داد. داوود او را خداوند نامید. برای این هدف، او از کلمات «یَهُوه» و «آدونای» کلمات سنتی برای توصیف خدای اسرائیل استفاده کرد. داوود با نبوت تصویری را کشید: «یهوه به آدونای گفت، به دست راست من بنشین».

خدا به خداوند من گفت...

با از حفظ گفتن این بخش، عیسی مسیح تأکید کرد که خود داوود دربارهٔ او، مسیح، همچون خداوند سخن می‌گوید، با استفاده از اسمی که خداوند در طی عهد عتیق خود را می‌نامید. یهودیان این متن را بخوبی می‌دانستند. اما آنها نمی‌خواستند به معنای واقعی کلمه آنرا تفسیر کنند. هر وقت در این باره صحبت می‌شد، آنها ترجیح می‌دادند سکوت کنند. با این حال نه تنها داوود، بلکه سایر انبیا عهد عتیق پیش‌بینی کردند که مسیح تجسم الهی خواهد شد. یکی از درخشان‌ترین گواهی‌های آن توسط اشعیا نبی نوشته شده است:

زیرا که برای ما کودکی زاده و پسری به ما بخشیده شد؛
سلطنت بر دوش او خواهد بود و او 'مشاور شگفت‌انگیز'
'خدای قدیر' و 'پدر سرمدی' و 'سرور صلح' خوانده
خواهد شد (اشعیا ۶:۹).

این متن به‌طور مستقیم مسیح را خدا می‌نامد، جایی برای تفسیر به نوعی دیگر باقی نمی‌گذارد. کاملاً واضح است: خدای قدیر، پدر سرمدی (یا پدر سرمد)، سرور صلح. این قسمت بر چندین ویژگی و ذاتی که منحصرأ شخصیت الهی است به‌طور همزمان متمرکز می‌شود. عهد عتیق شواهد کمی دربارهٔ مسیح به‌عنوان خداوند ندارد.

همانند خدا عمل کرد

در موقعیت‌های مختلف در طول خدمت زمینی مسیح، بسیاری از مردم به وضوح درک می‌کردند که با خداوند سر و کار دارند. وقتی پطرس با حرف عیسی بر خلاف همه قوانین طبیعی تعداد باورنکردنی ماهی گرفت، او فهمید: عیسی - فقط نبی نیست.

چون شمعون پطرس این را دید، به پاهای عیسی افتاد و گفت: - «ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم!» چه خود و همراهانش از واقعۀ صید ماهی شگفت‌زده بودند (لوقا ۵: ۸-۹).

پطرس در ماهیگیری حرفه‌ای بود. این نان پطرس بود. کجا، چه وقت و چگونه باید ماهی گرفت. این را ماهیگیر می‌دانست نه نجار. اما، با روبرو شدن با تجلی قدرتهای ماوراء طبیعی و دانش پسر خدا، پطرس از ترس نگاه کردن به او به کف قایق افتاد. ناگهان فهمید با چه کسی سر و کار دارد. به همین دلیل او شروع به التماس کرد: «سرور من، نزدیک من نیا، چون من ناپاکتر از آنم که در حضور تو بایستم». او ناگهان به وضوح فهمید که خداوند حقیقی در مقابل اوست - و او بسیار شگفت‌زده شد! این هم یک دیدار واقعی با خداوند، دوستان! در انجیل مرقس وضعیت دیگری توصیف می‌شود که شاگردان را تا عمق وجودشان حیرت‌زده کرد.

عیسی برخاست و باد را نهیب زد و به دریا فرمود: -
«ساکت شو! آرام باش!» آنگاه باد فرو نشست و آرامش
کامل حکمفرما شد... آنها بسیار هراسان شده، به یکدیگر
می‌گفتند: - «این کیست که حتی باد و دریا هم از او
فرمان می‌برند؟» (مرقس ۴: ۳۹، ۴۱).

معجزات، آیات، شفاء دادن، اخراج ارواح، آموزه‌ای دارای اقتدار -
تمامی اینها چنان آشکار بودند که حتی رهبران یهود در اعماق وجودشان
درک می‌کردند که با کسی سر و کار دارند که از سوی خدا آمده است.

او [نیکودیموس - ملاحظه نویسند] شبی نزد عیسی آمد
و به وی گفت: - «استاد، می‌دانیم تو معلّمی هستی که
از سوی خدا آمده است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را
که تو به انجام می‌رسانی، به عمل آورد، مگر آنکه خدا با
او باشد» (یوحنا ۳: ۲).

همانند خدا معرفی شد

خود عیسی مسیح بدون هیچ چون و چرایی می‌گفت که او
خداست. که به‌عنوان مثال، در پاسخ به اعتراف مشهور پطرس، عیسی
وی را بخاطر از خدا نامیدنش منع نکرد. بر عکس او از شاگردش حمایت
کرد.

شمعون پطرس پاسخ داد: - «تویی مسیح، پسر خدای
زنده!». عیسی گفت: - خوشا به حال تو، ای شمعون،
پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار
نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است (متی ۱۶: ۱۶-۱۷).

اگرچه الهیات لیبرال امروزه سعی در تفسیر سخنان عیسی مسیح دارند طوری که ادعای الوهیت را از او سلب کنند، با این وجود، افرادی که در ابتدا به آنها خطاب شده بود، تفسیرشان روشن بود. آنها درک می‌کردند که مسیح خود را خدا می‌نامد.

هنگامی که یهودیان بار دیگر از عیسی درخواست نشانه ای کردند تا رسالتش را اثبات کند، عیسی پاسخ داد که شواهد به اندازه کافی برای این امر نشان داده شده است و سخنان خود را با این جملات به پایان رساند:

من و پدر یکی هستیم. آنگاه بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند. عیسی به ایشان گفت:-
«کارهای نیک بسیار از جانب پدر خود به شما نمایانده‌ام.
به سبب کدامین یک از آنها می‌خواهید سنگسارم
کنید؟» پاسخ دادند:- «به سبب کار نیک سنگسارت
نمی‌کنیم، بلکه از آن رو که کفر می‌گویی، زیرا انسانی و
خود را خدا می‌خوانی.» (یوحنا ۱۰:۳۰-۳۳).

برای یهودیان در سخنان مسیح هیچ ابهامی وجود نداشت. او از خود به‌عنوان خدا سخن گفت و به همین دلیل آنها سنگ برداشتند. سنگسار کردن نوعی برخورد قهری با کفر گویان بود و آنها مسیح را یکی از آنها می‌دانستند.

ما در صفحات کتاب مقدس بسیاری از این شواهد را می‌یابیم. یک روز هنگامی که آنها از مسیح شنیدند که کسی که کلام او را نگاه دارد، برای همیشه مرگ را نمی‌بیند، یهودیان به صراحت خشمگین شدند:

- آیا تو از پدر ما ابراهیم هم بزرگتری؟ او مُرد، و پیامبران
نیز مردند. خود را که می‌پنداری؟ عیسی گفت: «اگر من
خود را جلال دهم، جلال من ارزشی ندارد. آن که مرا

جلال می‌دهد، پدر من است، همان که شما می‌گویید، خدای ماست. هرچند شما او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم. اگر بگویم او را نمی‌شناسم، همچون شما دروغگو خواهم بود. اما من او را می‌شناسم و کلام او را نگاه می‌دارم. پدر شما ابراهیم شادی می‌کرد که روز مرا ببیند؛ و آن را دید و شادمان شد.» - یهودیان به او گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟» (یوحنا ۸: ۵۳-۵۷).

جمله بعدی روشن‌ترین اثبات الوهیت مسیح ارائه می‌کند که از روی سخنان خود او نوشته شده است:

- عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم!» پس سنگ برداشتند تا سنگسارش کنند، اما عیسی خود را پنهان کرد و از محوطه معبد بیرون رفت (یوحنا ۸: ۵۸-۵۹).

آیا می‌دانید چه چیزی یهودیان را خشمگین کرد؟ آنها از این دو کلمه «من هستم» خشمگین شدند.

خودتان به چگونگی ترکیب این ساختار دستوری نگاه کنید. عیسی با صحبت از ابراهیم از فعل گذشته ی «بودن» استفاده می‌کند. اما در رابطه با خود او از همان فعل در زمان حال حاضر استفاده می‌کند، با تأکید بر ماهیت ابدی خود: «پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم!». که به معنی «من همیشه بوده‌ام» می‌باشد...

اما بیشترین تأثیر را سخنان مسیح که به زبان آرامی بیان شد گذاشت که بسیار نزدیک به زبان باستانی عبری است مخصوصاً وقتی متن اصلی را می‌خوانید، شما فقط شروع به دیدن با چشم باز و با درک اینکه مسیح چه می‌گوید می‌کنید. ترجمه تحت اللفظی عبارت

«من هستم» - يَهُوَه است. این نام مقدس خداوند می باشد. به همین دلیل یهودیان دوباره سنگ‌ها را به دست گرفتند.

شنیده نشده بود که کسی را در معبد مورد ضرب و شتم قرار داده باشد. اما اظهارات مسیح دربارهٔ الوهیت او شنوندگان را چنان خشمگین کرد که آماده بودند او را در همان معبد یعنی مکان مقدس بکشند.

پس عیسی می‌گفت که او - خداست. انبیا می‌گفتند که او - خداست. او همانند خداوند عمل می‌کرد. اما مهمتر از همه، خود پدر و روح القدس دربارهٔ او به‌عنوان خداوند شهادت می‌دادند.

خودتان قضاوت کنید که چه کسی می‌تواند ادعای مقام خدایی بکند و زنده بماند؟ آیا این همان چیزی نیست که غملائیل می‌گفت؟

پس در خصوص این مسئله نیز به شما توصیه می‌کنم
که دست از این افراد [رسولان] بردارید و آنان را به حال
خود واگذارید. زیرا اگر قصد و عملشان از انسان باشد،
بی‌گمان راه به جایی نخواهند برد. اما اگر از خدا باشد،
نمی‌توانید آنان را از میان بردارید، زیرا در آن صورت با خدا
می‌جنگید! (اعمال ۵: ۳۸-۳۹).

علاوه بر این اظهارات نبوی که داوود در مزمور ۱۱۰ آورده است، خداوند حداقل سه بار درباره الوهیت مسیح در ملاء عام سخن گفته است: در غسل تعمید عیسی، پس از دگرگونی سیمای عیسی و در زمان ورود مسیح به اورشلیم. هر بار سخنان وی تقریباً حاوی همان پیام بود:

آنگاه ندایی از ابر در رسید که - «این است پسر من که او
را برگزیده‌ام؛ به او گوش فرا دهید»! (لوقا ۹: ۳۵)

صحت این سخنان توسط شخص سوم تثلیث اقدس، روح القدس تأیید شده است.

کیست آن که بر دنیا غلبه می‌یابد جز آن که ایمان دارد
عیسی پسر خداست؟ اوست آن که با آب و خون آمد،
یعنی عیسی مسیح. تنها نه با آب، بلکه با آب و خون؛
و روح است که شهادت می‌دهد [درباره وی]، چون روح،
حق است (یوحنا ۵: ۵-۶).

اهمیت حقیقت دربارهٔ تجسم الهی

به جای اینکه در ذهن خود سعی کنیم ذات الهی و انسانی عیسی مسیح را به هم وصل کنیم، ما فقط باید او را همانگونه که کتاب مقدس معرفی می‌کند بپذیریم. این بخش جدایی‌ناپذیر از اعتقادات حقیقی مسیحیت است. تماس با این درک‌ناشدنی باید ما را به حالت پرستش و مصالحه ای فروتنانه سوق دهد که بدنبال خود اعتماد و اطاعت را به همراه می‌آورد. تمام فرمان‌ها و قوانین، کلیه مراسم و تشریفات مذهبی، کلیه خدمات‌ها و فعالیت مبشرین، بدون این درک حیاتبخش مفهوم خود را از دست می‌دهند.

حقیقت مطیع می‌کند

انسان با این پیشفرض زندگی می‌کند که همه چیز باید برای او قابل درک باشد. اما وقتی او تجسم خدا را لمس می‌کند، یک چیز را به روشنی می‌بیند: او هیچ چیزی را نمی‌فهمد. تجسم الهی به شکلی عظیم مطیع می‌کند!

به قادر مطلق دست نتوان یافت، او در قدرت و عدالت
متعالم است؛ انصاف او بیکران است و ظلم نمی‌کند. از
این رو آدمیان از او می‌ترسند؛ او بر کسانی که خود را
حکیم می‌پندارند، نظر نمی‌کند. (ایوب ۳۷: ۲۳-۲۴).

به اولین عبارت نگاه کنید: «به او دست نتوان یافت» - و نتیجه: «...از این رو...». به این دلیل که ما نمی‌توانیم او را کاملاً درک کنیم، «از این رو آدمیان از او می‌ترسند...» - این نیز واکنش صحیح به خداوند درک‌ناشدنی ست - او بر کسانی که خود را حکیم می‌پندارند، نظر نمی‌کند!»

خدا-انسان (مسیح) درماندگی و وابستگی ما به خداوند را آشکار می‌سازد. ما شروع می‌کنیم به درک اینکه او بسیار حکیم تر، قدرتمندتر و از نظر سیستماتیک بالاتر از ما است. او واقعاً بر جهان حکومت می‌کند و راه‌های او - راه‌های ما نیست. او آنچه را که نیاز می‌داند انجام می‌دهد و نیازی به توصیه یا پیشنهادات ما ندارد.

حقیقت متحیر می‌کند

خدا-انسان (مسیح)، عظمت وجودی خداوند را آشکار می‌سازد و ما را متحیر می‌کند. وقتی در مورد آن فکر می‌کنیم اتفاق شگفت‌انگیزی رخ می‌دهد: مفهوم خدا-انسان مسیح در ما حالت شادی باورنکردنی ایجاد می‌کند. و این یک نوع خوشحالی مصنوعی نیست. ما از تصمیمات درک‌ناشدنی کامل خداوند شگفت زده و خوشحال می‌شویم!

خداوند معجزه تجسم الهی را بوجود آورد نه فقط برای اینکه نشان دهد که او توانایی چه چیزی را دارد. پسر خدا بصورت آزمایشی انسان نشد. او این کار را انجام داد، زیرا این تنها راه نجات شما و من بود و قابل ستایش است!

ستایش برانگیز است که پدر پسر بی‌گناه خود را گرفت و تمام دشواری خشم خدای عادل را بر او ریخت، چرا که بر روی او گناهان ما و شما قرار داشتند.

او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا
ما در وی پارسایی خدا شویم (دوم قرنتیان ۵: ۲۱).

چطور ممکن است: قدوس رنج می‌برد و گناهکاران نجات می‌یابند؟! چطور ممکن است کلاً کسی به جای ما حساب پس بدهد؟ ما گناه کرده‌ایم و او حساب پس می‌دهد! آخر، این عادلانه نیست! و آیا این قابل ستایش نیست که خداوند جسم شد و پارسایی خود را به ما داد؟ اینکه او انسان‌ها را نه تنها به‌عنوان یک مخلوق، بلکه برای فرزدان خدا شدن خلق کرد؟!

متأسفانه، برای بسیاری این حقایق خیلی پیش پا افتاده شده‌اند و تأثیربخش نیستند...

یک باب فوق‌العاده در کتاب اشعیا ی نبی وجود دارد که طرح فدی‌ه‌خداوند را ستایش می‌کند. نبی قصیده حاکمیت خداوند را می‌سراید.

| چه کسی پیام ما را باور کرده... (اشعیا ۵۳: ۱-۲).

اشعیا با این کلمات شروع می‌کند: «آنچه اکنون می‌گویم - کلاً امکان پذیر نیست! اگر کسی بشنود، او واقعا باور نمی‌کند!»

چه کسی پیام ما را باور کرده، و بازوی خداوند بر کِه
مکشوف گشته است؟ زیرا در حضور وی چون نهال، و
همچون ریشه‌ای در زمین خشک خواهد رویید. او را نه
شکل و شماییلی است که بر او بنگریم، و نه ظاهری که
مشتاق او باشیم (اشعیا ۵۳: ۱-۲).

اشعیا شگفت زده می‌شود: «چه کسی می‌توانست باور کند که این مسیح است؟ بدون تشریفات، بدون افتخار، بدون هیچ فرشته ی کروی در اطراف... او ضعیف و خوار شده، تا این حد که در او هیچ جمالی یافت نمی‌شود.

| خوار و مردود نزد آدمیان، مرد دردآشنا و رنج‌دیده. چون

کسی که روی از او بگردانند، خوار گشت و به حسابش
نیاوردیم (اشعیا ۵۳:۳).

این کاملاً غیرقابل درک است! چگونه خدا می‌تواند اجازه دهد
که خود را تا این حد تحقیر کند که مردم از نگاه کردن به او کراهت
داشته باشند؟! اما آنچه در ادامه رخ می‌دهد، تصویری فراتر از درک ما
را نمایش می‌دهد...

حال آنکه رنجهای ما بود که او بر خود گرفت و دردهای ما
بود که او حمل کرد...

و بلافاصله اضافه می‌کند:

... اما ما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم
و مبتلا پنداشتیم.

حال آنکه به سبب نافرمانیهای ما بدنش سوراخ شد، و به
جهت تقصیرهای ما لِه گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی
بخشید بر او آمد، و به زخمهای او ما شفا می‌یابیم (اشعیا
۵۳:۴-۵).

اشعیا از بیان اینکه او آنچه را که خداوند در مقابل چشمانش انجام
می‌دهد می‌فهمد، امتناع می‌ورزد. او فقط مانند تندنویسی می‌باشد
که آنچه رخ می‌دهد را ثبت می‌کند. او احساسات مسیح را می‌بیند. او
انگیزه قربانی شدن او را می‌بیند...

ثمرهٔ مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد
شد. خادم پارسای من به معرفت خود سبب بسیاری را
پارسا خواهد گردانید، زیرا گناهان ایشان را بر خویشان

| **حمل خواهد کرد (اشعیا ۱۱: ۳۵).**

نجات دهنده از نتیجه کار عظیمش راضی خواهد بود. تجسم الهی و عذابهای مرتبط با مرگ صلیبی و بهای رهایی نسل بشر همه اینها شادی و رضایت برای وی به ارمغان می‌آورد. و هدف حاصل خواهد شد: پارسا شمرده شدن از گناه "بسیاری". علاوه بر این، اشعیا درک می‌کند که نتیجه اعمال مسیح به همان اندازه برای پدر خوشایند خواهد بود.

اما خواست خداوند این بود که او را لِه کرده، به دردها مبتلا سازد. چون جان خود را قربانی گناه ساخت، نسل خود را خواهد دید و عمرش دراز خواهد شد، و اراده خداوند به دست وی به انجام خواهد رسید (اشعیا ۱۰: ۵۳).

کارِ بازخریدِ روح من و شما - مهیج‌ترین اقدام در جهان هستی! طرح توسط خود خداوند تا به آخر فکر و تکمیل شده، محبت حقیقی، قربانی زنده... تمامی اینها قابل ستایش هستند! به همین دلیل قابل توضیح است که پولس رسول با صحبت از نجات، به سادگی نمی‌توانست از این رمز و راز و عظمت در شگفت نشود:

وه که چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛ تقدیرهای او کاوش ناپذیر است و راههایش درک نشدنی. زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته و یا مشاور او بوده باشد؟ چه کسی چیزی به خدا بخشیده تا به او باز پس داده شود؟ زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین. (رومیان ۱۱: ۳۳-۳۶).

پولس متوجه است که خداوند و اعمال او - اوج چنین نظمی است

که ذهن انسان به سادگی قادر به دریافت آن نمی‌باشد. و او خوشحال از آنکه خداوند راه‌حل‌هایی را که برای ما غیرممکن بنظر می‌رسد، آشکار می‌کند!

حقیقت منتهی به امید می‌شود

درک‌ناشدنی خدا-انسان روح را مطیع می‌کند و ذهن را در هم می‌شکند. درک‌ناشدنی خدا-انسان باعث ستایش تصمیمات شگفت‌انگیز خداوند می‌شود. این واضح‌ترین مکاشفه محبت و وفاداری خداوند به فرزندان است.

درک اینکه خداوند ما را عمیقاً دوست دارد و زمانی که بنظر می‌رسد همه چیز از دست رفته است، او آماده است تا اقدام کند و روح را مملو از امیدی حیات‌بخش بکند. او که غیرقابل توصیف است با فکر و قدرت خود برتر از ماست - روی او می‌توان حساب کرد. خدا برای هر شرایطی در زندگی ما راه تصمیمات به موقع و غیرمنتظره دارد. خدای پدر به ما اعتماد به نفس و مقاومت در برابر آزمایش‌های زندگی می‌دهد. ما - موضوع دلواپسی مداوم او هستیم.

ما تلاش داریم تا افسار تمام زندگی مان را در دست بگیریم؛ ما باید به ناتوانی خود در این امر اعتراف داشته باشیم.

زنی که جنینی را حمل می‌کند، کاملاً قادر به کنترل بدن خود نیست، مغز دقیق و به موقع دستورات بدن او را برای کمک به انسان کوچک ارسال می‌کند تا بدرستی شکل بگیرد و در زمان معین به دنیا آید. باید بپذیریم که توانایی ما در کنترل جهان - یک توهم است. اما همراه این پذیرش باید آرامی بیاید، زیرا زندگی ما - در دستان خدای پر برکت است.

برای تسلی دادن به قوم رنج دیده‌ی اسرائیل، اشعیاى نبی دقیقاً به حقیقت درک‌ناشدنی خداوند رو می‌کند. زمانی که به نظر می‌رسد که

هیچ راهی برای خروج وجود ندارد، وقتی محاسبات ما برای امید به بهتر شدن امور به هم می‌ریزد، ما می‌توانیم با دلگرمی و آرامش به خداوند اعتماد داشته باشیم.

آن قدوس می‌گوید: مرا با که قیاس می‌کنید، تا با او برابر باشم؟ چشمان خود را به اعلیٰ برافرازید و ببینید: کیست که اینها را آفرید؟ کیست که لشکر اینها را به شماره بیرون می‌آورد، و آنها را جملگی به نام می‌خواند؟ به سبب کثرت قوّت و عظمت قدرتش هیچ یک از آنها گم نخواهد شد. ای یعقوب، چرا با خود می‌اندیشی، و ای اسرائیل، چرا می‌گویی: طریق من از خداوند پنهان است، و خدایم دادرسی مرا به فراموشی سپرده است؟ آیا ندانسته‌ای؟ آیا نشنیده‌ای؟ که یهوه خدای سرمدی است، آفرینندهٔ کرانه‌های زمین؟ او هرگز درمانده و خسته نمی‌شود، و فہم او را تفحص نتوان کرد. ضعیفان را قوّت می‌بخشد، و ناتوانان را نیروی بیشتر عطا می‌کند. حتی جوانان نیز خسته و درمانده می‌شوند، و جوانمردان از پا می‌افتند. اما آنان که برای خداوند انتظار می‌کشند، نیروی تازه خواهند یافت و با بالهایی همچون عقاب اوج خواهند گرفت؛ خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛ خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید (اشعیا ۴۰:۲۵-۳۱).

به ارتباط بین کلمات «فہم او را تفحص نتوان کرد» و «برای خداوند انتظار می‌کشند» توجه کنید. ما می‌توانیم به او امید ببندیم. چرا؟ برای اینکه او بهتر از ما فکر می‌کند! او قوی‌تر از ماست! او قادر به انجام هر کاری می‌باشد!

در نامه پولس رسول به رومیان در باره همین موضوع صحبت

است. در باب هفتم، او سخت‌ترین مبارزه هر یک از فرزندان خداوند، از جمله خودش را توصیف می‌کند. این مبارزه با جسم خودش است. با احساس فشار خواسته‌های جسمی، پولس رسول فریاد می‌زند: «آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ‌رهایی بخشد؟» اما باب هشتم با کلمات تسلی‌دهنده آغاز می‌شود و ادامه می‌یابد.

در برابر همه اینها چه می‌توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست،
کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟ (رومیان ۸: ۳۱).

پولس رسول حمایت خداوند را در چه می‌بیند؟ در حقیقت خدا-انسان بودن مسیح.

او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه
ما فدا ساخت، آیا همراه با او همه چیز را به ما نخواهد
بخشید؟ (رومیان ۸: ۳۲).

دلیلی که پدر پسر خود را داد، این بود که نجات به واسطه اعمال نیک و تلاش انسانی مد نظر خدا نبود. اما خداوند - متخصص در شرایط غیرممکن است! او قبل از به دنیا آمدن والدین ما (آدم و حوا) و فرو افتادن در گناه (گناه اولیه)، فکر ما را کرده بود و مدت‌ها قبل از آن، برنامه نجات طرح شده بود.

زیرا می‌دانید از شیوه زندگی باطلی که از پدرانتان به ارث
برده بودید، بازخرید شده‌اید، نه به چیزهای فانی چون
سیم و زر، بلکه به خون گرانبهای مسیح، آن بره بی‌عیب
و بی‌نقص. او پیش از آفرینش جهان انتخاب شد، اما
در این زمانهای آخر برای شما ظهور کرد. شما به واسطه
او به خدا ایمان آورده‌اید، به خدایی که او را از مردگان

برخیزانید و جلال بخشید، **بدان سان که ایمان و امیدتان**
بر خداست (اول پطرس ۱: ۱۸-۲۱).

اگر خداوند آنقدر ما را دوست دارد که غیرممکن را ممکن ساخته، پسرش را در جسم به جای ما او را برای مصلوب شدن داده، پس چگونه می‌توانیم در این شک کنیم که او راه حلی برای دشوارترین مشکلات ما پیدا خواهد کرد؟! این استدلال اصلی پولس است. این نقطه امید اوست.

خدا-انسان بودن مسیح دلیل دیگری به ما برای اطمینان از محبت خداوند می‌دهد. عیسی نه تنها جان سپرده، بلکه برخیزانیده و در دست راست پدر آسمانی نشست تا بتواند برای هر یک از ما شفاعت کند.

کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می‌شمارد! کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می‌کند! کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ (رومیان ۸: ۳۳-۳۵).

پس از هر گناه ما، پس از هر اشتباه و با تمامی نواقص ما، عیسی مسیح خدا-انسان در پارسایی کامل خود که به ما نیز ریخته شده است به پدر یادآوری می‌کند.

این بدان معنی است که با آمدن به نزد خداوند، ما می‌توانیم به رستخیز و زندگی ابدی با او امیدوار باشیم. ما می‌توانیم درباره او بخوانیم چون بره‌ای که شخصاً برای ما ذبح شده است^۳. ما می‌توانیم روی شفاعت مسیح حساب کنیم وقتی به گناهان

خود توبه کنیم و بخشیده شده و با تجدید رحمت خداوند در قوت برای پیروزی بلند شویم. ما می‌توانیم آخرین باب‌های کتاب مکاشفه را به‌عنوان داستانی دربارهٔ خودمان بخوانیم. ما می‌توانیم در بحبوحهٔ طوفان‌های زندگی، با آرامش بر روی دم کشتی بخوابیم، با انعکاس نویسنده این سطرها:

خداوند برایم درد بیشتری خواهد فرستاد،
که من می‌توانم تحمل کنم.
همه طوفان‌ها و غمها - به خواست و اراده اش هستند
و با قدرت نجاتم می‌دهد.

من به خدا ایمان دارم. چه کسی جرات می‌کند،
بنیان مرا بلرزاند؟
او همه چیز را نگه داشته، او مالک همه هستی است،
او که قادر است اکنون هم نجات می‌دهد!

برای من هر روز، چشمه‌ای باز است،
فیض عظیمش را بر من است!
دقیقا آن حاوی همان مقدار است که
من نیاز دارم تا مقاومت کنم.

خداوند تغییر ناپذیر است. بگذار مسخره ام کنند،
دشمن زیرک: من تنها نیستم.
خداوند به من قدرت می‌دهد،
و من فقط باید او را در بر بگیرم.

او برای من درد بیشتری نمی‌فرستد
شاید قطره قطره، یکی یکی...
و در هر قطره - خواست خداوند نهفته،

و هر یک را او همراه من می‌نوشت^۴...

حقیقت فرمان‌برداری می‌آورد

مکاشفه خداوند - نتیجه منطق آسمانی ست که بسیار فراتر از توانایی‌های تحلیلی انسان می‌باشد.

در حقیقت چیزها زیادی در جهان وجود دارد که ما از نفهمیدن آنها اصلاً شرمسار نمی‌شویم.

آیا شما می‌دانید تلویزیون چگونه ساخته شده است؟ اکثر مردم فقط می‌دانند که برای تماشای اخبار باید دکمه مشخص را فشار دهند - چراغ روشن می‌شود و ماشین شروع به کار می‌کند. به همین دلیل دستورالعمل‌های استفاده را می‌نویسند. آنها برای افرادی ساخته شده‌اند که اطلاعات کمی در مورد دیودها، الکترودها، ترانزیستورها و چیزهای دیگر که این جعبه مملو از آن است، دارند.

خداوند هشدار می‌دهد: سعی نکنید خدا-انسان بودن را تا آخر درک کنید! آنچه را که من می‌گویم بپذیرید - و برکت خواهید یافت. برای همین هدف کتاب مقدس را به‌عنوان دستورالعمل زندگی برای ما گذاشته شده است.

امور نهان از آن یهوه خدای ماست، اما امور مکشوف
تا ابد از آن ما و فرزندان ماست، تا تمام کلمات این
شریعت را به جای آوریم (تثنیه ۲۹:۲۹).

با دلوپسی خود، خداوند دقیقاً به همان مقدار نیاز برای ما آشکار ساخته تا ما بتوانیم به درستی زندگی کنیم. انسانها از ایمان داشتن به خداوند ناامید می‌شدند اگر مکاشفه ایشان آنگونه بود که خدا درباره

^۴ کالامیتسوا م. گنجینه رحمت // من به معجزه اعتقاد دارم: مجموعه‌ای از اشعار. / اودسا:

همه چیز می اندیشد. (به زبان ساده خداوند خودش و افکارش را تا حد انسان نزول داد تا ما او را درک کنیم).

بخش کوچکی از گفتگوی مسیح با نیکودیموس نماینده بزرگان و فرهیختگان شریعت یهودی را به یاد بیاورید. نیکودیموس از اعضای سنهدرین بود، گروهی از مردمی که بیشترین آگاهی از قانون دارند و اختیار تام در اتخاذ تصمیمات با ماهیت مذهبی در بالاترین سطح را دارند.

عیسی جواب داد: - «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد... نیکودیموس از او پرسید: - «چنین چیزی چگونه ممکن است؟» عیسی پاسخ داد: - «تو معلم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادتمان را نمی‌پذیرید. اگر هنگامی که دربارهٔ امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟ هیچ‌کس به آسمان بالا نرفته است، مگر آن که از آسمان فرود آمد، یعنی پسر انسان [که در آسمان است] (یوحنا ۳: ۵، ۹-۱۳).

نیکودیموس در مقابل حکمت خدا تسلیم شد.

آیا تا به حال با قسمتهایی از کتاب مقدس برخوردیده‌اید که درک آن برای شما دشوار بوده باشد؟ تصور کنید که خداوند فقط با این زبان با شما صحبت می‌کرد؟

باید بپذیریم که وقتی با خداوند در تماس هستیم با خدای درک‌ناشدنی روبرو می‌شویم. ما هرگز نمی‌توانیم همه هستی او را با ذهن خود درک کنیم. ما نمی‌توانیم کاملاً تمام دلایل یا سایر اقدامات

او را توضیح بدهیم. ولی ما باید بدون در نظر گرفتن این موضوع مطیع او باشیم.

وظیفه ما - تلاش نکنیم درک‌ناشدنی را توضیح بدهیم. وظیفه ما - پذیرش حقیقت خداوند است. او در فکر آن بود تا حقیقت را برایمان با بیان صریح و قابل فهم آشکار سازد و برکت ما این است - که زندگی خود را بر اساس آن بنا کنیم.

اما اینها نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی همان
مسیح، پسر خداست، و تا با این ایمان، در نام او حیات
داشته باشید (یوحنا ۲۰:۳۱).

من می‌خواهم که شما در حین خواندن این کتاب بتوانید دربارهٔ مسیح بیندیشید. تا شما به انسانیت او، الوهیت او و به رنج و قربانی شدن او فکر کنید. اینکه شما بتوانید در او نجات دهنده را ببینید که به‌طرز منحصربه‌فردی مشکل حقیقی گناهان شما را حل کرده است. اینکه خداوند روح شما را لمس کرده و به ترس روحانی در برابر خدا کمک کرده است.

پس شما به مسیح فکر می‌کنید؟

- آیا اصلاً شما دربارهٔ مسیح فکر می‌کنید؟ و اگر فکر می‌کنید، به چه چیزی؟
- چند وقت یکبار شما درباره او فکر می‌کنید؟ و از کجا شما اطلاعات دربارهٔ مسیح بدست می‌آورید؟ فهمیدن اینکه او کیست، رفتار عملی شما را چطور تغییر می‌دهد.
- واقعیتی از کتاب مقدس که تاکید بر خدا-انسان بودن مسیح می‌کند و عدم توانایی شما از ارزیابی و درک منطقی این حقیقت، چه واکنشی در شما بوجود می‌آورد؟
- دین شما بر روی چه اساسی ساخته شده است؟ هسته تشکیل دهنده آن چیست؟
- آیا شما در مسیح خدا-انسان درک‌ناشدنی که به زمین آمد تا نجات دهنده شما شود را شناختید؟ چگونه پاسخ به این سوال بر زندگی عملی شما تأثیر می‌گذارد؟
- چگونه تقدیس شدن در پرستش خداوند عملاً خود را در وقایع هر روز، هر هفته، هر سال نشان می‌دهد؟ این تقدیس شدگی چگونه تا پایان زندگی تان نمایان می‌شود؟

فصل دوم

متولد شد تا بمیرد

... آن بره ذبح شده سزاوار قدرت و دولت و حکمت و توانایی
است، و سزاوار حرمت و جلال و ستایش.
مکاشفه ۱۲:۵

داستان بره

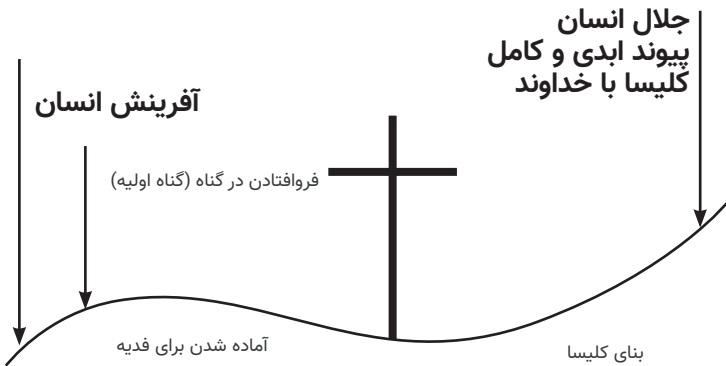
کتاب مقدس - مجموعه‌ای از ۶۶ کتاب است. آنرا حدوداً ۴۰ نویسنده زمینی و در طی بیش از هزار و پانصد سال نوشته‌اند. باب‌های آن دارای ژانرها و سبکهای متنوعی است که به طیف گسترده‌ای از مسائل می‌پردازد. با این حال بدون در نظر گرفتن تنوع، با تجزیه و تحلیل کتاب مقدس، شما خیلی زود می‌فهمید که کاملاً واضح دارای یک موضوع و یک هدف مشترک است.

قهرمان اصلی کتاب مقدس خداوند است که مردم را از نابودی ابدی نجات می‌دهد و از آنها کلیسا می‌سازد. از صفحه اول کتاب پیدایش تا آخرین صفحه کتاب مکاشفه، خداوند بطور مداوم برنامه عظیم نجات را پیش روی ما آشکار می‌سازد که شخصیت اصلی آن عیسی مسیح

است.

کتاب مقدس، کتاب داستان است. داستان نسل بشر. این کتاب با آفرینش انسان آغاز می‌شود و با جلال یافتنش از طریق پیوندی جدا ناپذیر و جاودانه با خداوند به پایان می‌رسد.

بازخرید



تصویر ۱. تاریخچه جهان هستی

همانطور که ما مشاهده می‌کنیم، پیش بنیاد آفرینش شرح داده شده در کتاب پیدایش، تنها خدا وجود داشته است. سپس در زمانی معین جهان مادی پدید آمد. اما روزی می‌رسد که خط آن را منقسم می‌کند: کلیسا ربوده می‌شود و ابدیت هر انسانی در روزی به نام روز داوری تعیین می‌شود.

پس از آن همه چیز مانند آغاز خواهد بود: ابدیت با خدایی که قائم به ذات است. اما با یک نکته اساسی تکمیل کننده: در برابر او کلیسایی ست که فدیة شده است.

فدیة ای که توسط پسر خدا داده شده - عنصر مرکزی تاریخ بشریت است (تصویر ۱ را نگاه کنید). هر آنچه تا این لحظه اتفاق می‌افتاد،

آمادگی برای فدیۀ بود و در ۳۹ کتاب عهد عتیق شرح داده شده است. اوج کتاب مقدس در انجیل ها قرار دارد که در خود توصیف تولد، زندگی، مرگ، رستاخیز و صعودِ مسیح، عناصر اساسی فدیۀ را می‌گنجانند. همه کتابهای دیگر عهد جدید به موضوع تشکیل کلیسا اختصاص یافته و با شام پیروزمندانه بره، به ابدیت می‌رود.

وقایع تاریخ جهان، منابع جهان هستی، پیشرفتهای علمی و فناوری، روابط انسانی و... تمامی اینها فقط به‌عنوان داربست ساختمانی عمل می‌کنند و در پشت آنها اسرار یک شاهکار بزرگ یعنی «مسکن خدا با آدمیان» در حال ساخت است.^۵

هر عنصر از برنامه خداوند برای ساخت کلیسا بسیار دقیق همه جانبه در مورد آن فکر شده است. بدون چیزی کم یا زیاد. با یک حرکتِ دانش الهی، هزاران عنصر پراکنده با یک هدف منظم بطور هم زمان در یک زنجیرهٔ تاریخی قرار می‌گیرند.

اما با آمدن آسمان بر زمین عیسی مسیح، خداوند در بدن انسان قرار می‌گیرد. به همین دلیل خود عیسی مسیح بارها تأکید کرد که تمامی کتابهای عهد عتیق او را به‌عنوان شخصیت اصلی فعال تاریخ بشری خطاب می‌کنند.

آنگاه به ایشان گفت: «ای بی‌خردان که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید! آیا نمی‌بایست مسیح این رنجه را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟» سپس از موسی و همهٔ انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس دربارهٔ او گفته شده بود، برایشان توضیح داد (لوقا ۲۴:۲۵-۲۷).

شاگردان «بی‌دانش و دلی دیرفهم» چه چیزی را نتوانستند درک کنند؟ چگونه «می‌بایست مسیح این رنجه را ببیند و سپس به جلال

خود درآید»؟

با صحبت از مسیح، عهد عتیق به طور مکرر او را فدیة نسل بشر می‌نامد. بهای رهایی مردم و مهمترین معامله روحانی در جهان هستی که باید در زمانی صورت می‌گرفت که پسر بی‌گناه خدا در جسم، انسان شده و مجبور بود به عنوان مجازاتی برای گناهان مردم بمیرد. در آن لحظه گناهان ما باید به حساب او منتقل می‌شدند؛ مرگ او پرداختی برای زندگی تباه ما شد؛ و قدوسیت او به ما منتقل شد. به همین دلیل ما از این قربانی بی گناه به مثابه عنصر مرکزی نقشه خدا می‌گوییم.

اگر او را پدر می‌خوانید که هر کس را بی‌غرض بر حسب اعمالش داوری می‌کند، پس دوران غربت خویش را با ترس بگذرانید، زیرا می‌دانید از شیوۀ زندگی باطلی که از پدرانتان به ارث برده بودید، بازخرید شده‌اید، نه به چیزهای فانی چون سیم و زر، بلکه به خون گرانبهای مسیح، آن برۀ بی‌عیب و بی‌نقص. او پیش از آفرینش جهان انتخاب شد، اما در این زمانهای آخر برای شما ظهور کرد. شما به واسطۀ او به خدا ایمان آورده‌اید، به خدایی که او را از مردگان برخیزانید و جلال بخشید، بدان سان که ایمان و امیدتان بر خداست (اول پطرس ۱: ۱۷-۲۱).

به همین دلیل کتاب مقدس در مفهوم عظیمی - داستان بره است. به همین دلیل داستان خود ما - داستان بره است.

بره ازلی

ما وقت کافی برای تجزیه و تحلیل تمام متون را نداریم، بدانشکل که انبیا از مسیح به عنوان بره خداوند سخن می‌گویند. ما تنها روی چند مورد کلیدی تمرکز خواهیم کرد، اما حتی آنها برای دیدن بار معنایی که

خدا در ایده قربانی کردن قرار داد، کافی خواهند بود. داستان بره یک آغاز غیرمعمولی دارد. همانطور که قبلاً اشاره کردیم، بره قبل از خلقت جهان آماده شده بود. این بدان معنی است که در حین آفرینش انسان، خدا در پیش روی خود کل برنامه سیر تکاملی جهان هستی را داشته است. او می‌دانست که به گناه افتادن رخ خواهد داد و به رهایی‌دهنده نیاز خواهد بود. به همین دلیل او بره را در نظر گرفت.

زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدّس و بی‌عیب باشیم. و در محبت، بنا بر قصد نیکوی اراده خود، ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح از مقام پسرخواندگی او برخوردار شویم؛ تا بدین وسیله فیض پر جلال او ستوده شود، فیضی که در آن محبوب به رایگان به ما بخشیده شده است. در او، ما به واسطه خون وی رهایی یافته‌ایم، که این همان آمرزش گناهان است، که آن را به اندازه غنای فیض خود... (افسیسیان ۱: ۴-۷).

زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد. و آنان را که از پیش معین فرمود، همچنین فرا خواند؛ و آنان را که فرا خواند، همچنین پارسا شمرد؛ و آنان را که پارسا شمرد، همچنین جلال بخشید (رومیان ۸: ۲۹-۳۰).

به عبارت دیگر، از همان ابتدا داستان فدیّه با شخص دوم تثلیث گره خورده بود. تصمیم خداوند خودبه‌خود نبود. مدتها قبل از تولد

پسران و دختران آینده در این جهان، عیسی مسیح به عنوان پیوند کلیدی برای کار فرزندخواندگی انتخاب شد.

در باب سوم پیدایش بلافاصله پس از گناه اولیه، ما اولین شواهد بازرخرد را می‌یابیم. شرایط پیش آمده خدا را غافلگیر نکرد: او برنامه‌ای برای آن ریخته بود که به محض وقوع آن فاجعه روحانی به به عمل می‌آید.

پس یهوه خدا به مار گفت: «چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعونتری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگیت خاک خواهی خورد. میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد» (پیدایش ۳: ۱۴-۱۵).

اگرچه در متن از کلمه «بره» استفاده نمی‌شود، اما به وضوح درباره او صحبت می‌شود. این ثمر قدرتمند زن است که شیطان را شکست می‌دهد. نسل زن برای شنوندگان امروزی مانند متناقض‌نما به نظر می‌رسد. اما نکته همین است که فدیة دهنده از نسل زن خواهد بود که بعداً در لحظه لقاح مطهر بوجود خواهد آمد.

کل تاریخ عهد عتیق، آمادگی لازم برای عمل قربانی کردن این بره را نشان می‌دهد. حتی بدون اینکه از الهیدان باشیم، ما قادریم برخی از عناصر این نقشه را مشاهده کنیم: شکل‌گیری قوم اسرائیل، دادن شریعت به او، مردمی که ناتوانی خود در اجرای قوانین را کشف می‌کنند، وعده عهد جدید و برقراری آن.

ذبح بره بجای اسحاق

صدها سال پس از اولین نبوت درباره مسیح، کتاب مقدس ما را با

خانواده ابراهیم آشنا می‌کند، خانواده کسی که طبق وعده خداوند باید برکتی برای همه مردم روی زمین شود.

ابراهیم و سارا در اوج پیری صاحب وارثی می‌شوند. آنها مدت‌ها و به سختی در انتظار او بودند... وقتی اسحاق به نوجوانی می‌رسد، ناگهان خداوند به ابراهیم فرمان می‌دهد تا پسرش را قربانی کند.

این فرمان عجیبی بود. فرمانی که قلبش را به درد آورد... با این حال ابراهیم با اعتماد به خدا، فرمان برداری را انتخاب می‌کند. او قبلاً این درس را آموخته است که دستورالعمل خداوند - همیشه دقیق عمل می‌کند و مهم نیست در نگاه اول چقدر دشوار به نظر می‌رسد.

با وجود اینکه هیچ تحقق وعده از طرف خدا مشاهده نمی‌شد که از اسحاق قومی بزرگ بسازد خدا دستور کشتن او را داد، ابراهیم فکر می‌کند که خدا باید اسحاق را مجدداً زنده کند و به این ترتیب وعده را عملی کند^۶. از این رو او به کوه موريا می‌رود و پسرش را برای قربانی آماده می‌کند. در آخرین لحظه خدا پدر ما ابراهیم را متوقف کرده و اسحاق را با بره‌ای که شاخهایش در بوته‌ای گیر کرده بود جایگزین می‌کند:

فرشته گفت: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می‌دانم که از خدا می‌ترسی، زیرا پسر، آری یگانه پسر ت را، از من دریغ نداشتی.» ابراهیم سر بلند کرد و پشت سرش قوچی را دید که با شاخهایش در بوته‌ای گرفتار شده بود. ابراهیم رفته، قوچ را گرفت و آن را به جای پسرش، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کرد (پیدایش ۲۲:۱۲-۱۳).

^۶ «به ایمان بود که ابراهیم هنگامی که آزموده شد، اسحاق را به‌عنوان قربانی تقدیم کرد؛ و او که وعده‌ها را پذیرفته بود حاضر شد پسر یگانه خود را قربانی کند، همان را که درباره‌اش گفته شده بود: «نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد.» ابراهیم چنین اندیشید که خدا قادر است حتی مردگان را زنده کند، و می‌توان گفت که به نوعی اسحاق را از مرگ بازیافت.» (عبرانیان ۱۱:۱۷-۱۹).

این داستان شگفت‌انگیز نه تنها ایمان ابراهیم را نشان می‌دهد بلکه به جایگزین کردن انسان با بره نیز اشاره دارد. دقیقاً مانند اسحاق، مردم باید می‌مردند. درست مانند قوچ، مسیح توسط خدا آماده شده بود. مانند بره‌ای که به جای فرزند ابراهیم جان داد، بره خداوند نیز برای تمامی فرزندان روحانی او جان داد. اما این کل جریان نیست... کوهستان موریآ - مکانی است که کمی دیرتر در آن اورشلیم ساخته شد. دقیقاً اینجا بود که بزرگترین قربانی در جهان هستی انجام شد.

بره‌ای که بجای نخست زادگان یهودیان ذبح شد

موضوع قابل توجه بعدی درباره بره در داستان خروج قوم بنی‌اسرائیل از مصر پیدا می‌کنیم.

پس از بلایای بی‌شماری که بدلیل عدم تمایل فرعون برای آزاد کردن اسرائیل در سرزمین مصر رخ داده، خداوند داوری نهایی را آماده می‌کند. در شب قبل از خروج یهودیان از مصر، فرشته مرگ باید از خانه‌ای به خانه دیگر می‌رفت و هر نخست زاده‌ای را از انسان تا حیوان بکشد. برای حفظ امنیت بنی‌اسرائیل، خداوند به هر خانواده دستور داد که بره‌ای را بکشند و خون او را بر سردر و دو تیر عمودی درهای خود بمالند:

آنگاه موسی همهٔ مشایخ اسرائیل را گرد آورد و گفت:
 «بروید و بره‌هایی برای خود، بر حسب خانواده‌های خود
 بگیرید و پَسَخ را ذبح نمایید. دسته‌ای از گیاه زوفا گرفته،
 در خونی که در تشت است فرو برید و بر سردر و دو
 تیر عمودی درِ خانه‌های خود بمالید. هیچ‌یک از شما تا
 صبح از درِ خانهٔ خود بیرون نرود. هنگامی که خداوند
 می‌گذرد تا مصریان را هلاک کند، خونی را که بر سردر
 و دو تیر عمودی در است خواهد دید و از درِ آن خانه

خواهد گذشت، و اجازه نخواهد داد که هلاک‌کننده به خانه‌هایتان درآید و شما را بزند. بر شماست که این آیین را به‌عنوان فریضه‌ای برای خود و فرزندان‌تان تا به ابد نگاه دارید (خروج ۲۱:۱۲-۲۴).

«...و خداوند خواهد گذشت...» چرا؟ چون در این خانه بره کشته شده است. در آنجا که خون هیچ بره‌ای ریخته نشده، فرزند اول می‌مرد...

از آن زمان به بعد خداوند دستور داد هر سال فصّح را جشن بگیرند تا دربارهٔ بره‌ای که روزی باید برای محافظت همه مردم در برابر مرگ جانش را بدهد را به یاد بیاوریم. بعداً پولس رسول این دو واقعه را به هم متصل می‌کند.

زیرا مسیح، برهٔ پَسَخ ما، قربانی شده است» (اول قرن‌تین ۷:۵).

بره در کتاب اشعیا نبی

واضح‌ترین تصویر از نجات دهنده به‌عنوان بره در کتاب اشعیا نبی ارائه شده است. این باب شگفت‌انگیزی است که ۷۰۰ سال قبل از تولد عیسی مسیح نوشته شده است و شواهد نبوی از فدیة مسیح ارائه می‌دهد.

زیرا در حضور وی چون نهال، و همچون ریشه‌ای در زمین خشک خواهد روید. او را نه شکل و شمایل است که بر او بنگریم، و نه ظاهری که مشتاق او باشیم. خوار و مردود نزد آدمیان، مرد دردآشنا و رنج‌دیده. چون کسی که روی از او بگردانند، خوار گشت و به حسابش نیاوردیم.

حال آنکه رنجهای ما بود که او بر خود گرفت و دردهای ما بود که او حمل کرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم. حال آنکه به سبب نافرمانیهای ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخمهای او ما شفا می‌یابیم. همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم، و هر یک از ما به راه خود رفته بود، اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد. آزار و ستم دید، اما دهان نگشود؛ همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند، و چون گوسفندی که نزد پشتم‌برنده‌اش خاموش است، همچنان دهان نگشود. با محاکمه‌ای ظالمانه برده شد؛ چه کسی از نسل او سخن تواند گفت، زیرا او از زمین زندگان منقطع شد، و به سبب نافرمانی قوم من مضروب گردید؟ اما خواست خداوند این بود که او را له کرده، به دردها مبتلا سازد. چون جان خود را قربانی گناه ساخت، نسل خود را خواهد دید و عمرش دراز خواهد شد، و اراده خداوند به دست وی به انجام خواهد رسید. ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. خادم پارسای من به معرفت خود سبب بسیاری را پارسا خواهد گردانید، زیرا گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد کرد. (خروج ۵۳: ۲-۸، ۹-۱۱).

این متن حاوی حقایق فراوانی درباره مسیح است. اول اینکه می‌گوید که اسرائیل نجات دهنده خود را نمی‌شناسد («ما به حسابش نیاوردیم»).

علاوه بر این، در اینجا بارها بر ماهیت قربانی جانشین بودن مسیح تأکید شده است: «... حال آنکه به سبب نافرمانیهای ما بدنش سوراخ

شد، و به جهت **تقصیرهای ما** له گشت؛ تادیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخمهای او ما شفا می‌یابیم... خداوند **تقصیر جمیع ما** را بر وی نهاد... به سبب **نافرمانی قوم من** مضروب گردید... چون جان خود را **قربانی گناه ساخت...** بسیاری را **پارسا خواهد گردانید**، زیرا **گناهان ایشان** را بر خویشتن حمل خواهد کرد... و برای خطاکاران **شفاعت می‌کند**». این همان رسالت بره است.

درست مانند بره‌ای که جایگزین اسحاق شد، قربانی که می‌بایست جایگزین بشریت شود، توسط خود خداوند انتخاب و ارائه خواهد شد: **«اما خواست خداوند این بود که او را له کرده، به دردها مبتلا سازد»**. پارسایی این قربانی فقط با شناخت مسیح امکان‌پذیر خواهد بود: «خادم پارسای من به معرفت خود سبب بسیاری را پارسا خواهد گردانید، زیرا گناهان ایشان را بر خویشتن حمل خواهد کرد». این پیشگویی درباره توبه اسرائیل در آینده است. روزی آنها به آنچه انجام داده‌اند، نگاه خواهند کرد و به وحشت می‌افتند. آنها بره خود را خواهند شناخت.

بره در کتاب زکریای نبی

یک یادآوری دیگر از قربانی بره در کتاب زکریا دیده می‌شود. نبی درباره توبه اسرائیل می‌نویسد که در روزهای سوگواری بزرگ اتفاق می‌افتاد.

و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و دعا‌های ملت‌مسانه را خواهم ریخت، و بر من که نیزه‌ام زدند خواهند نگریست، و برای من مانند کسی که به جهت تنها فرزندش به سوگ نشیند، سوگواری خواهند کرد و همچون کسی که به جهت نخست‌زاده‌اش بگرید، به تلخی خواهند گریست. در آن روز، سوگواری اورشلیم

همچون سوگواری برای هَدَرَمون در دشت مِجَدون،
عظیم خواهد بود. تمامی این سرزمین سوگواری خواهد
کرد... (زکریا ۱۲:۱۰-۱۲).

این کلمات قرن‌ها پیش از اختراع صلیب برای اعدام، نوشته شده است. خدا از عملکرد ویژه روح خداوند در قلب بازماندگان قوم اسرائیل سخن می‌گوید وقتی کسی را که نیزه زده بودند ملت را به سوگواری می‌کشاند.

شاهد پیشرو دربارهٔ بره

اندکی پیش از خروج عیسی مسیح برای آغاز خدمت، قبل از او پیکی فرستاده شده بود. وظیفه یحیی تعمید دهنده این بود تا از طریق موعظه راه را به قلبهای انسان‌ها جهت آمدن مسیح حاضر کند تا در آنها روح توبه بیدار شود.

یحیی می‌دانست که او پیشرو مسیح است. آماده کردن راه برای پسر خداوند هدف کل زندگی او بود. در لحظه‌ای که بیداری اسرائیل به نقطهٔ اوج خود رسید، آن نبی، مسیح را به جهانیان معرفی کرد. حیرت‌آور است که در آن لحظه یحیی که مملو از روح القدس بوده، به عیسی نه به‌عنوان پادشاه یا معلم بلکه به‌عنوان بره اشاره کرد. این نام ماموریت اصلی عیسی در زمین را منعکس می‌کند.

فردای آن روز، یحیی چون عیسی را دید که به سویش می‌آید، گفت: «این است برهٔ خدا که گناه از جهان [بر خود] برمی‌گیرد! این است آن که درباره‌اش گفتم "پس از من مردی می‌آید که بر من برتری یافته، زیرا پیش از من وجود داشته است. من خود نیز او را نمی‌شناختم، اما برای همین آمده‌ام و با آب تعمید داده‌ام که او بر

| اسرائیل ظاهر شود (یوحنا ۱: ۲۹-۳۱).

پذیرش نقش بره

در طول زندگی زمینی خود، عیسی مکرر می‌گفت که هدف او از آمدن - آوردن قربانی فدیة برای گناهان مردم است. تنها دو مورد قابل توجه را یادآوری می‌کنیم..
اولین بار زمانی رخ داد که مسیح مفهوم بزرگی واقعی که در خدمت کردن آشکار می‌شود را به شاگردان توضیح می‌داد.

عیسی ایشان را فرا خواند و گفت: شما می‌دانید که حاکمان دیگر قومها بر ایشان سروری می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان فرمان می‌رانند. اما در میان شما چنین نباشد. هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود. و هر که می‌خواهد در میان شما اول باشد، باید غلام شما گردد. چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد (مَتی ۲۰: ۲۵-۲۸).

مسیح محکم‌ترین ادعا را بیان می‌کند: هدف من - سلطنت نیست. من آمدم تا بمیرم و بدین ترتیب بهای نجات مردم را بدهم.
با گفتن «بازخرید»، عیسی از کلمه یونانی «لوترون» که در میان تجار برده معمول بود، استفاده می‌کند. این کلمه روابط اقتصادی و حقوقی خاص طرفین در فرایند خرید را مشخص می‌کرد. برای اینکه برده‌ای آزاد شود یا به مالکیت صاحب دیگری درآید، در ازای او لازم بود «لوترون» یا بازخرید پرداخت شود. مسیح می‌گوید او آمد تا برای آزاد

کردن ما برده‌های گناه، بازخرید پرداخت کند و این پرداخت - زندگی خود اوست.

وضعیت دیگر (دوم) که در طی آن مسیح با جزئیات درباره رسالت فدیہ خود صحبت کرده، در آخرین شام عید فصّح اتفاق افتاد. مانند میلیون‌ها یهودی در طول هزاران سال، در این شب عیسی با شاگردانش بره ذبح شده‌ای را خوردند و نجات اسرائیل از اسارت مصر را بخاطر می‌آوردند. شام عید فصّح نمی‌توانست به صورت دلخواه صورت پذیرد، این روند به تفصیل در شریعت قوم یهود نوشته شده بود. اما در میان مراسم عیسی ناگهان سیر سنتی آنرا تغییر می‌دهد و کلماتی را بیان می‌کند که معنای هر آنچه که در آن لحظه اتفاق می‌افتد را بطور چشمگیری عمیق‌تر می‌کند.

همچنین نان را برگرفته، شکر کرد و پاره نمود و به آنها داد و گفت: «این بدن من است که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من به جا آرید.» به همین‌سان، پس از شام جام را برگرفت و گفت: «این جام، عهد جدید است در خون من، که به‌خاطر شما ریخته می‌شود» (لوقا ۲۲: ۱۹-۲۰).

به‌طور غیر منتظره برای همه، عیسی شروع به صحبت در مورد عهد جدید کرد که زمانی خداوند توسط انبیا وعده داده بود^۷. عهدی که با ریختن خون بره جدید و بی‌نقص میسر خواهد شد تا مردم خود را دوباره و بطور قطعی از هلاکت نجات دهد.

بره در کتاب مکاشفه

ما بررسی را با کتاب پیدایش آغاز کردیم و به آخرین کتاب -

^۷ ارمیا ۳۱: ۳۱-۳۳؛ ۴۰: ۳۲؛ حزقیال ۳۶: ۲۶-۲۸

مکاشفه رسیدیم. آنچه در آن شرح داده شده است تا حد زیادی بر روی شرایط و شاکله ی آسمانی متمرکز شده است.

آنگاه در دست راست آن تخت‌نشین طوماری دیدم با نوشته‌هایی بر پشت و روی آن، و طومار به هفت مُهر مَمهور بود. و فرشته‌ای نیرومند دیدم که به بانگ بلند ندا می‌داد: «کیست که سزاوار برداشتن مُهرها و برگشودن طومار باشد؟» و هیچ‌کس، نه در آسمان، نه بر زمین، و نه در زیر زمین، توان آن نداشت که طومار را برگشاید یا حتی در آن نظر کند. من زار زار می‌گریستم زیرا هیچ‌کس یافت نشد که سزاوار گشودن طومار یا نظر کردن در آن باشد. آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریان مباش. اینک آن شیرِ قبیلهٔ یهودا، آن ریشهٔ داوود، غالب آمده است، [او می‌تواند] تا طومار و هفت مُهر آن را بگشاید». آنگاه بره‌ای دیدم که گویی ذبح شده باشد، ایستاده در مرکز تخت و محصور میان آن چهار موجود زنده و پیران. هفت شاخ داشت و هفت چشم که هفت روح خدایند که به تمام زمین فرستاده شده‌اند. او پیش آمد و طومار را از دست راست آن تخت‌نشین گرفت (مکاشفه ۷-۱:۵).

«بره ذبح شده» همان نامی است که آسمانی‌ها رهایی دهنده خود را می‌نامند. به عبارت دیگر این لقب تا ابد با مسیح خواهد ماند! پیروزی، قدرت و اقتدار بره در آسمان توسط همگان به رسمیت شناخته خواهد شد: هم کلیسا و بت‌پرستان و هم نجات یافتگان یهودی. بره پیروز شد و بنابراین او می‌تواند مهرها را که برای داوری خداوند راه را باز می‌کنند بردارد.

پس از آنکه طومار را گرفت، آن چهار موجود زنده و آن

بیست و چهار پیر پیش پای بره بر خاک افتادند. آنها هر یک چنگی در دست داشتند و جامی زرین آکنده از بخوری که همان دعا‌های مقدسین است. و سرودی تازه بدین‌سان می‌سرودند که: تو سزاوار گرفتن طوماری و سزاوار گشودن مُهرهای آن، چرا که ذبح شدی، و با خون خود مردم را از هر طایفه و زبان و قوم و ملت، برای خدا خریدی؛ و از آنان حکومتی ساختی و کاهنانی که خدمتگزار خدای ما باشند و اینان بر زمین سلطنت خواهند کرد (مکاشفه ۵: ۸-۱۰).

اعتراف پیران و سرافیه‌ها را همه فرشتگان مقدس و هر نوع آفرینشی حمایت می‌کنند. کاملاً بدیهی است که بره در مرکز جهان هستی قرار دارد.

آنگاه نظر کردم و صدای خیل فرشتگان را شنیدم که گرداگرد آن تخت فراهم آمده بودند و گرداگرد آن موجودهای زنده و آن پیران. شمار آنها از هزاران هزار و گُرورها گُرور بیشتر بود. و با صدای بلند چنین می‌گفتند: آن بره ذبح شده سزاوار قدرت و دولت و حکمت و توانایی است، و سزاوار حرمت و جلال و ستایش. سپس شنیدم هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست، با هر آنچه در آنهاست، چنین می‌سرودند که: ستایش و حرمت، و جلال و قدرت، تا ابد از آن تخت‌نشین و بره باد (مکاشفه ۵: ۱۱-۱۳).

علاوه بر این هنگامی که داوری‌های خداوند شروع به جاری شدن بر روی زمین کنند، هر یک از ساکنان آن می‌فهمد که او با بره سر و کار دارد.

آنگاه پادشاهان زمین و بزرگان، و سپهسالاران و دولتمندان و قدرتمندان، و هر غلام و هر آزادمردی در غارها و در میان صخره‌های کوهها پنهان شدند. آنان خطاب به کوهها و صخره‌ها می‌گفتند: بر ما فرود آیید و ما را از روی آن تخت‌نشین و از خشم بره فرو پوشانید (مکاشفه ۱۵:۶-۱۶).

پسر خدا در کتاب مکاشفه دهها بار بره خوانده شده است. آنجا موضوع بره غالب است. پیروزی نهایی بر شیطان و لشکرش متعلق به بره است.

همگی با آن بره به جنگ برخوانند خاست، اما بره بر آنان پیروز خواهد شد، زیرا او رب ارباب و شاه شاهان است - و خوانده‌شدگان او با او خواهند بود، و برگزیدگان او با او خواهند بود، و پیروان وفادار او با او خواهند بود (مکاشفه ۱۲:۱۷-۱۴).

بخش پایانی کتاب مکاشفه نه تنها در مورد پیروزی بزرگ عیسی مسیح بر نیروهای شر، بلکه از اتحاد باشکوه او با کلیسا و با کسانی که بخاطر آنها فدیة داد، سخن می‌گوید. و در این آیة‌ها او به‌عنوان بره نیز معرفی می‌شود.

آنگاه صدایی شنیدم که به خروش جماعتی عظیم می‌مانست، و به غرش آبهای فراوان، و به بانگ بلند رعد، که می‌گفت: هَلِّلویاه! زیرا که خداوند خدای ما، آن قادر مطلق، سلطنت آغاز کرده است. به وجد آییم و شادی کنیم، و او را جلال دهیم، زیرا زمان عروسی آن بره فرا رسیده، و عروس او خود را آماده ساخته است؛ جامه

کتان نفیس و درخشان و پاکیزه به او بخشیده شد تا به تن کند. جامهٔ کتان نفیس، اعمال پارسایانهٔ مقدسین است. آنگاه فرشته به من گفت: «بنویس: خوشا به حال آنان که به ضیافت عروسی آن بره دعوت می‌شوند.» و افزود: «اینها کلام راستین خدایند» (مکاشفه ۱۹: ۶-۹).

این جشن به مکان جاودانه مردم در رابطه با خداوند سرازیر خواهد شد؛ رابطه ای مملو از صلح و نشاط.

و از تخت، صدای بلندی شنیدم که گفت: اینک، مسکن خدا با آدمیان است، و او با آنها ساکن خواهد شد؛ و ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد بود و خدای ایشان خواهد بود. او هراشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم و شیون و درد وجود نخواهد داشت زیرا چیزهای اوّل سپری شد (مکاشفه ۲۱: ۳-۴).

حضور بره در آسمان تعیین کننده خواهد بود. آسمان - جایی است که بره در آن زندگی می‌کند.

معبدی در شهر ندیدم، زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره، معبد آن هستند. و شهر نیازی به خورشید و ماه ندارد که بر آن بتابند زیرا جلال خدا آن را روشن می‌کند و بره چراغ آن است. اما هیچ چیز ناپاک و هیچ‌کس که مرتکب اعمال قبیح و فریبکاری شود، به هیچ روی وارد آن نخواهد شد، فقط کسانی که نامشان در دفتر حیات بره نوشته شده است، بدان راه خواهند داشت (مکاشفه ۲۲: ۲۷-۲۲).

این تصویر واضح شامل ویژگی‌های بی شماری است که به ما در درک خداوند و ماهیت اقدامات او کمک می‌کند.

- بره - تصویری از بی گناه پسر خدا.
- بره - تصویری از وابستگی کامل او به پدر و اطاعت از او.
- بره - تصویری از فروتنی و پذیرش سرنوشت خود.
- بره - تصویر قربانی جانشین.
- بره - تصویر نجات از گناه.
- بره - تصویری از پیروزی و جشن.
- بره - تصویر جلال.

سپس شنیدم هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و
زیر زمین و در دریاست، با هر آنچه در آنهاست، چنین
می‌سرودند که: ستایش و حرمت، و جلال و قدرت، تا ابد
از آن تخت‌نشین و بره باد (مکاشفه ۵: ۱۳).

پس ما به این نتیجه رسیدیم که کتاب مقدس از اول تا آخرین صفحات، موکداً مسیح را بره می‌نامد. به همین دلیل ما می‌گوییم که قربانی جانشین بر روی صلیب جلجتا هدف اصلی از تجسم او بود. اگر بدقت به شواهد مبشرین مسیحیت توجه کنید، می‌توان ویژگی شگفت‌انگیزی را پیدا کنید. همه آنها از تولد عیسی مسیح تعریف نمی‌کنند. اما کاملاً همه دربارهٔ مرگ او با ارائه جزئیات بسیاری صحبت می‌کنند.

اگر شما متون انجیل را بطور متناسب بچینید، متوجه چیز دیگری خواهید شد: وقایع ۳۳ سال زندگی مسیح دو سوم از حجم اناجیل را به

خود اختصاص داده است. سومین قسمت باقی مانده تنها به توصیف یک هفته اختصاص دارد که آخرین هفته زندگی او است. حالا مقایسه کنید: سی و سه سال و نیم و یک هفته! این به وضوح اولویت ها را طبقه بندی می کند. این نشان می دهد که هدف از آمدن مسیح - جان سپردن برای گناهان انسانها است. روشن است که روح القدس توجه ویژه ما را به آنچه روی صلیب جلجتا رخ داده است، جلب می کند.

چرا اینگونه؟ چرا مرگ مسیح تا این حد مهم است؟ چرا او اصلاً مجبور شد جان سپارد، علاوه بر این با چنین رنج های شدیدی؟ آیا واقعاً خدا وسیله دیگری برای نجات مردم نداشت؟ پس چرا این جام از مسیح نگذشت؟

باور کنید اگر کوچکترین امکانی برای نجات ما از هر راه دیگری وجود داشت، خدا مطمئناً از آن استفاده می کرد. پدر بارها تأکید کرد که عیسی یگانه پسرش است، یعنی یگانه ترین، محبوبترین و عزیزترین! اما برای درک ضرورت رنج مسیح لازم است مقیاس مسئله گناه را همان گونه که خدا می بیند، مشاهده کرد.

گناه انسان اول ضربه جدی به ذات درونی انسان وارد کرد. واقعیت این است که گناه - فقط یک عمل انجام شده انسانی نیست. گناه - وضعیت انسان است. همانطور که جی. آی. پاکر به درستی ذکر می کند، همچون آگوستین قدیس: «ما - گناهکاریم نه به این دلیل که ما گناه می کنیم، ما گناه می کنیم زیرا ما - ذات گناهکار داریم».^۸ گناه در ساختار دی ان ای (DNA) ما ریشه دوانده است. هر سلول پر از گناه است. هر چند گناه در دل ما زندگی می کند ولی تاثیرش در کل وجودمان نفوذ کرده. ما - از بدو تولد از نظر روحانی مُرده ایم. من زمانی شنیدم که چگونه متخصصین در حال تلاش برای رشد

^۸ Packer J.I. Original Sin - Depravity Infects Everyone // Concise Theology: A Guide to Historic Christian Beliefs. - URL: www.monergism.com/_original_sin_depravity_infect_1.php.

اندامهای انسانی در شرایط آزمایشگاهی برای کمک به آسیب دیدگان هستند. دانشمندان می‌گویند وقتی سلول قلب را برمی‌دارند و آن را تکثیر می‌کنند، سلول‌های جدید از اولین ثانیه زندگی خود شروع به تپش می‌کنند. این یک کیفیت جدایی‌ناپذیر این نوع سلول‌ها که در ژن‌ها نهاده شده است.

به همین شکل هر سلول انسان خروشی از عصیان برعلیه خداوند است. ما می‌خواهیم برای خودمان، بخاطر خودمان و به روشی که دوست داریم، زندگی کنیم. ما ایده خداوند را نه در سطح عقل بلکه در سطح خواسته‌ها، احساسات و اراده، در سطح چیزی که هستیم، نفی می‌کنیم. همه اینها - از عواقب ذات گناه آلود است.

باید درک کنیم که نه بخشی از انسان بلکه کل او بر تائید خودش متمرکز است. این حس تائید طلبی یک مشکل بسیار جدیس و ریشه ای است. کتاب مقدس می‌گوید که انسان گناهکار مستلزم مجازات نامحدود از جانب خداوند است.

برای اینکه این مشکل حل شود، گناه را باید از انسان جدا کرده و از هر سلول او بیرون کشیده شود. اما انجام چنین کاری کاملاً غیر ممکن است، همانگونه که برداشتن تومور سرطانی که در داخل اعماق اندامهای حاوی زندگی نفوذ کرده، غیر ممکن است. در چنین مواردی می‌گویند که این بیماری غیرقابل جراحی است، یعنی دیگر نمی‌توان فرد را نجات داد؛ در تلاش برای برداشتن سرطان، پزشکان مجبور خواهند شد چیزی را که انسان توسط آن زنده می‌ماند همراه با آن ببرند. بنابراین بیمار می‌میرد.

همانطور که نمی‌توان سرطان را بدون آسیب رساندن به خود بافت‌های انسانی جدا کرد، همینطور جداسازی گناه از حامل آن غیر ممکن است. او باید بمیرد. گناه - مجازات و داوری را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. قدوسیت خدا عدالت را می‌طلبد و غضب خدا این نیاز را محقق می‌سازد. داوری خداوند انسان - گناه را به مرگ ابدی محکوم می‌کند

بدون امکان متوقف شدن مجازات! این واقعیت عینی است که می‌تواند آزار دهنده یا ترسناک باشد، اما نمی‌توان آنرا نادیده گرفت.

به همین دلیل خداوند مجبور به دادن پسرش بود. از همین رو نیاز به تجسم الهی بود. این تنها راه شکستن چرخه فساد گناه و مرگ بود. خدا می‌تواند کاری را که برای دیگران غیر ممکن است انجام دهد. در محبت بزرگ خود به انسان‌ها، او بزرگترین قربانی را انجام داد و پسر خود را بخاطر نجات ما بسوی مرگ فرستاد.

به منظور اجرای این برنامه، نجات دهنده در تجسم باید چندین الزام مهم را برآورده می‌کرد. ما قبلاً در موردش گفته ایم.

- مسیح باید نماینده نسل بشر، یعنی انسان واقعی می‌شد.
- او باید کاملاً مقدس و بدون گناه اولیه می‌بود.
- او باید آماده پذیرش گناه انسان بر خود می‌بود و بخاطر آن جان می‌سپرد.
- مسیح باید برای شکست مرگ، زندگی مقدسی را سپری می‌کرد.

این ترکیبی شگفت‌انگیز است! تصور کنید که مسیح نماینده بشری شد. اولین شرط اجرا شد. او کاملاً پاک است - گزینه ی دوم و چهارم هم حاضر هستند. اما به عنوان انسان، او می‌توانست گناهان ما را بر خود نگیرد! و واقعاً بخاطر چه چیز؟ او اراده دارد و درست مانند ما در مقابل گناه و درد ایستادگی می‌کند. در مورد اینکه چگونه زندگی خود را بگذراند او نظر خود را دارد.

از همین رو صحبت از فرمان‌برداری مسیح - صحبتی توهالی نیست، گویا مسیح نمی‌توانست غیر از این عمل کند، گویی که او ربات باشد. اگر برنامه خداوند بسیار دقیق نبود، اگر شخصیت او عظمتی نداشت در واقع ترکیب همه این الزامات در شخصیت خدا-

انسان عملاً غیر ممکن بود.

درباره زندگی عیسی مسیح و رستخیز او، ما در فصل‌های آتی دقیق صحبت خواهیم کرد و در اینجا روی سه ویژگی اول تمرکز می‌کنیم.

استخوان از استخوان

مسیح باید از نسل آدم می‌بود تا به نمایندگی از مردم عمل می‌کرد. خدا می‌توانست انسان را دوباره بیافریند. اما دیگر آنها انسانهایی کاملاً متفاوت و بی‌گناه بودند. برای اینکه مسیح بتواند برای انسانهایی که در گناه زندگی می‌کنند شفاعت کند، او باید بخشی از آنها می‌شد. استخوان از استخوان آنها و گوشت از گوشت آنها. کتاب مقدس می‌گوید که آدم نماینده تمام بشریت بود. وقتی او گناه کرد - همه ما در آن گناه کردیم.

پس، همان‌گونه که گناه به واسطهٔ یک انسان وارد جهان شد، و به واسطهٔ گناه، مرگ آمد، و بدین‌سان مرگ دامنگیر همهٔ آدمیان گردید، از آنجا که همه گناه کردند (رومیان ۵: ۱۲).

این حقیقت برای بسیاری نامفهوم باقی می‌ماند. مردم نمی‌خواهند با این واقعیت موافقت کنند که مطلقاً هر انسانی هلاک شده و با طغیان کامل برعلیه خداوند متولد می‌شود. هر چند که ما می‌بینیم، گناه بشری - حقیقت است. موضوع گناه اولیه برای ما غیرقابل قبول است نه به این دلیل که حقیقت ندارد، بلکه به این خاطر که ما سعی می‌کنیم فرآیندهای جهانی آن که در دنیای روحانی اتفاق می‌افتد را مطابق الگوهای خود تعریف و تبیین کنیم. علاوه بر این، دشواری پذیرش این موضوع در این است که مردم

همیشه این امکان را ندارند که تباهی کامل خود را از بین ببرند. همه انسان‌ها با شدت تمامی گناهان را انجام نمی‌دهند. بسته به ویژگی‌های ملی و فرهنگی، تربیتی، وضعیت اقتصادی، جغرافیا و غیره در هر انسانی تنها بخشی از ساختار گناه آلودش برجسته می‌شود. اما گناه همیشه وجود دارد. گناه در درون ما جای دارد. و تنها به دلیل محدودیت‌های خارجی به نقطه اوج خود نمی‌رسد.

به تاریخ تمدن‌ها نگاه کنید. اگر بشریت محدود نشود، او همیشه به فساد می‌رسد. چرا حتی یکبار هم یک امپراطوری تاکنون از لحاظ اخلاقی اوج نگرفته و فقط سقوط کرده است؟ این فساد از کجا ناشی می‌شود؟ - از درون! چرا به محض اینکه هیتلر قانونی دانستن کشتن مردم به دلیل وابستگی نژادی آنها را پذیرفت، میلیون‌ها آلمانی و به دنبال آنها نمایندگان ملیت‌های دیگر به عنوان قصاب در سیستم جدید استخدام شدند؟ چرا علی‌رغم شکنجه وحشیانه و بی‌رحمی، تنها اندکی از شهروندان توانستند بر علیه این ماشین کشتار ایستادگی کنند؟ زیرا پیشوا (آدولف هیتلر) تنها ظلم خشونت آمیز را که قبلاً با موازین مذهبی و اجتماعی مهار شده بود، قانونی کرد.

به همین علت در دهه‌های اول رژیم اتحاد جماهیر شوروی، مردم مجدداً در این باره فکر نمی‌کردند که آیا اقوام یا همسایه خود را به مقامات تحویل دهند. به دلیل فساد داخلی در امپراتوری روم، همجنسگرایی رواج یافته بود. به همان دلیل آدمخواری در دنیای بت پرستان بسیار رونق گرفت تا اینکه مسیحیت به این مکانها رسید.

تا جمعیت زمین بسرعت شروع به رشد کرد، خداوند نیاز داشت که میانگین طول زندگی مردم را کاهش دهد. آنها به مدت طولانی زندگی می‌کردند، فساد آنها خیلی سریع در حال افزایش بود و بشریت را در کابوس گناه غوطه‌ور کرده بود.

| و اما چون شمار آدمیان بر زمین فزونی گرفت ... خداوند

فرمود: «روح من همیشه در انسان نخواهد ماند، زیرا که او موجودی فانی است: روزهای او صد و بیست سال خواهد بود» (پیدایش ۱:۶، ۳).

بعضی اوقات می‌شنوم که کسی رفتار بد فرزندانشان را در جمع دوستانی که آنها در آن قرار می‌گیرند، توجیه می‌کنند. ما باید بفهمیم که دوستان بد فقط طغیان گناه آلود درون را تسریع می‌کنند. تمام شر ما از این طبیعت پوسیده و فاسد ناشی می‌شود. کتاب مقدس این واقعیت را خاطر نشان می‌کند بدون اینکه اصلاً در این باره بحث کند: آدم گناه کرد، همه در او گناه کردند و واقعیتی که همه می‌میرند آن را تأیید می‌کند.

زیرا اگر به واسطه نافرمانی یک انسان، مرگ از طریق او حکمرانی کرد، چقدر بیشتر آنان که فیض بیکران خدا و عطای پارسایی را دریافت کرده‌اند، توسط آن انسان دیگر، یعنی عیسی مسیح، در حیات حکم خواهند راند. پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه انسانها منتهی می‌گردد. زیرا همان‌گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید (رومیان ۵: ۱۷-۱۹).

حال، وقتی که سخن به آزادی انسان‌ها از گناه رسید، نیاز به یک نماینده بی‌گناه برای بشریت بوجود می‌آید که بتواند نسل جدیدی از آن آغاز شود. مسیح باید از یک سو نسل آدم شود و از سوی دیگر از گناهان آدم پاک باشد تا همه کسانی که از وی متولد می‌شوند، پاک باشند. آدم نمی‌توانست چنین انسانی را ارائه دهد. او به سادگی از نظر

جسمی قادر به تولید هیچ انسان پارسایی در دنیا نبود. فرشتگان نمی‌توانستند مشکل گناه ما را حل کنند و فقط انسان باید این کار را انجام دهد. به همین دلیل فقط خدا-انسان می‌توانست متناسب این نقش باشد.

مسیح به زمین آمد و تبدیل به انسان واقعی، پسر مریم، اما انسان کاملاً بی‌گناه در نتیجه لقاح از روح القدس شد.

از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد، و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده‌اند، آزاد سازد. زیرا مسلّم است که او نه فرشتگان، بلکه نسل ابراهیم را یاری می‌دهد (عبرانیان ۲: ۱۴-۱۶).

آدم دوم

با نماینده بشریت شدن، مسیح نسل جدیدی را بنیان نهاد.

زیرا تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است؛ او که با دادن جان خود، بهای رهایی جمله آدمیان را پرداخت (اول تیموتائوس ۲: ۵-۶).

با صحبت در نامه به قرنتیان درباره آموزه رستاخیز، پولس بار دیگر بر نقش مسیح به‌عنوان نماینده انسان‌ها تأکید می‌کند.

زیرا همان‌گونه که مرگ از طریق یک انسان آمد، رستاخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت.

زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد. اما هر کس به نوبه خود: نخست مسیح که نوبر بود؛ و بعد، به هنگام آمدن او، آنان که متعلق به اویند (اول قرن‌تین ۱۵: ۲۱-۲۳)

درست مانند همه کسانی که از آدم متولد شدند مطمئناً خواهند مُرد و تمام کسانی که از عیسی مسیح متولد شده‌اند، مطمئناً زندگی خواهند کرد. این حیاتِ خداوند در روح انسان است! ایمانداران متولد شده از عیسی مسیح حامل طبیعت او می‌شود. و حالا دقیقاً مانند همه کسانی که از آدم اول متولد می‌شوند، دارای اشتیاق به گناه هستند و همه کسانی که از آدم دوم متولد می‌شوند، از گناه احساس تنفر دارند.

آن که از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند، زیرا سرشت خدا در او می‌ماند؛ پس او نمی‌تواند در گناه زندگی کند، چرا که از خدا مولود شده است (اول یوحنا ۳: ۹).

بنابراین مسیح باید نماینده حقیقی نسل بشر شود، تا اینکه مانند آدم جدید، مانند پدر انسانهای نسل تازه متولد شده از خداوند و عاری از گناه، جلو آید.

اما عطا همانند نافرمانی نیست. زیرا اگر به واسطه نافرمانی یک انسان بسیاری مردند، چقدر بیشتر فیض خدا و عطایی که به واسطه فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح فراهم آمد، به فراوانی شامل حال بسیاری گردید. برآستی که این عطا همانند پیامد گناه آن یک تن نیست. زیرا مکافات از پی یک نافرمانی نازل شد و به محکومیت انجامید؛ اما عطا از پی نافرمانیهای بسیار

| آمد و پارسا شمردگی را به ارمغان آورد (رومیان ۵: ۱۵-۱۶).

موضوع لعنت

دومین دلیل که مسیح باید انسان می‌شد این بود که نیاز به پذیرفتن گناه بشر بر خود بود. انسان گناه کرد - انسان هم مجبور به پرداخت هزینه آن بود («لوترون - بازخرید» را به یاد می‌آورید؟). فرشته به هیچ وجه نمی‌توانست بخاطر او در جلجتا رنج بکشد.

هنگامی که دربارهٔ نجات می‌اندیشیم، ما تمایل داریم مشکل خود را ساده‌تر کنیم. چرا خداوند نیاز داشت تمام این عملیات پیچیده را با تجسم، بهای رهایی، تقدیس و جلال یافتن انجام دهد؟ مگر امکان نداشت تنها نجات دهد و تمام. او که - خداست. ما خداوند را به نوعی شعبده باز تصور می‌کنیم، که، خوب، توانست جهان هستی را از هیچ بیافریند، پس باید این مسئله را نیز به سادگی حل کند. می‌گفت - و همه چیز در جای خود قرار می‌گرفت.

ما عادت کرده‌ایم در جامعه گناهکاران زندگی کنیم، جایی که مردم گاهی اوقات موافقت می‌کنند که شخص را ببخشند و قتل یا دزدی مرتکب شده را فراموش کنند، با درک اینکه همه ما در مورد چیزی مقصر هستیم. اما وقتی ما در مورد حساب و کتاب خدا صحبت می‌کنیم، هیچ چیزی در آن ناپدید نمی‌شود. توجه داشته باشید که ماده و انرژی ناپدید نمی‌شوند. آنها می‌توانند از یک فرم به فرم دیگر تبدیل شوند، اما آنها همیشه وجود دارند. این - دنیای فیزیکی است که توسط همان خدا آفریده شده است.

دقیقاً به همین ترتیب، هیچ چیز در سیستم عدالت اخلاقی خداوند ناپدید نمی‌شود. اگر شخصی گناه کرد، او باید مجازات را متحمل شود. بطور کلی این ویژگی بارز جهان هستی ما می‌باشد. و حالا تصور کنید چقدر بیشتر، این خصیصه در مورد خدای قدوس صادق می‌باشد.

چنین سؤالاتی به دلیل تصور نادرست مردم در مورد اینکه گناه چیست، بوجود می‌آید. گناه - فقط یک عمل نیست. گناه - وضعیت قلبی است که عمل گناه آلود از آن متولد می‌شود. دقیقاً وضعیت دل انسان است که موجب واکنش خشمگینانه قدوسیت خداوند می‌شود.

... ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده ثابت نماند (غلاطیان ۱۰:۳).

حقیقت در این هست که گناه با اعداد و ارقام سنجیده نمی‌شود. ما قبلاً گفتیم بر فرض محال تصور کنیم که انسان تنها یک بار در زندگی خود مرتکب گناه شده باشد، این به هر حال حکایت از فساد طبیعت دارد. و این گناهکاری مستلزم مجازات خداوند است که مرگ ابدی را به همراه می‌آورد.

جالب است که بسیاری از مردم از چنین سیستم عدالت خداوند خشمگین می‌شوند، در حالی که آنها کاملاً آرام با قوانین دادگاه نظامی موافق هستند، برای دادگاهی که در برابر آن نیز فقط یک نافرمانی از دستور کافی است. در عین حال، پشت سر ما بیش از یک گناه وجود دارد، هر سلول بدن ما تا حد مرگ گناهکار است!

علاوه بر این گفته می‌شود ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه... ثابت نماند. یعنی در طول تمام زندگی در رابطه با حقایق. بعلاوه نه تنها بصورت ظاهری، بلکه بصورت باطنی نیز. به یاد دارید:

شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده، "قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار محاکمه خواهد بود." اما من به شما می‌گویم، هر که بر برادر خود خشم گیرد، سزاوار محاکمه است؛ «شنیده‌اید که گفته شده، "زنا مکن." اما من به شما می‌گویم، هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است (متی ۵:۲۱، ۲۷-۲۸).

خیر، خداوند اعمال ما را به لغزش، گناهان و گناهان کبیره تقسیم نمی‌کند. ثابت نبوده؟ تمام قوانین را رعایت نکرده؟ لعنت می‌شود! این ما هستیم که مایلیم این را عقلاً توجیه کنیم: زنا - خیلی بد است. و اگر انسان دروغ گفت یا کار اشتباهی مرتکب شد، این نیز گناه است، اما جرمش خیلی از زنا کمتر است. واقعاً او بخاطر همین لعنت می‌شود؟ همه که این کار را می‌کنند. خوب حالا چی، همه لعنت می‌شوند؟ دقیقاً! کاملاً حق با شماست! همگی لعنت شده‌اند. در همین، اصل تعلیم کتاب مقدس تشکیل شده است. این وظیفه عهد عتیق بود - که به مردم کمک کند تا فساد کامل و علاج‌ناپذیری خود را بفهمند.

به همین علت هر کسی که می‌توانست ادعا کند که توانایی حل مشکل گناهان بشر را دارد، باید کاملاً مقدس می‌بود.

انسان مقدس

هر یک از ما گناهکار متولد می‌شویم، بنابراین ما حتی به مرحله مقدماتی نیز نمی‌رسیم و ما قادر به عهده گرفتن گناه شخص دیگر به خود نیستیم. فقط کسی که خودش گناهکار نیست گناه شخص نزدیک خود را می‌تواند بر خود بگیرد.

این را می‌توان با بیماری ایدز مقایسه کرد. شخص مبتلا شده نمی‌تواند دو بار مبتلا شود. حتی اگر این بیماری به شدیدترین حالت نرسیده باشد، شخص در حال حاضر حامل این ویروس است که به تدریج او را به سمت قبر سوق می‌دهد. شخص گناهکار نمی‌تواند به خاطر گناه دیگری بمیرد، او به خاطر گناه خودش، دچار مرگ ابدی خواهد شد.

این یکی از دلایلی بود که دقیقاً خداوند باید به انسان مقدس تبدیل می‌شد. مسیح باید همانند یک بره، برای قربانی شدن پاک می‌بود.

با خواندن عهد عتیق، شما بارها و بارها با هشدار «برّه شما باید بی‌عیب باشد...» (خروج ۱۲:۵) مواجه می‌شوید. حدوداً پنجاه مورد چنین هشدارهایی وجود دارد. کتاب مقدس عمداً بر پارسا بودن عیسی مسیح تأکید دارد.

زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی
برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد. او در عرصه جسم
کشته شد، اما در عرصه روح، زنده گشت (اول پطرس
۱۸:۳).

فقط کسی که از گناه خودش کاملاً عادل بود، می‌توانست محکومیت
انسانی را بر خود بگیرد.

او کسی را که گناه را نشناخت، در راه [عینا "بجای"]
ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم (دوم
قرنتیان ۵:۲۱).

حال آنکه رنج‌های ما بود که او بر خود گرفت و دردهای ما
بود که او حمل کرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب، و
از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم. حال آنکه به سبب
نافرمانی‌های ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای
ما له گشت؛ تادیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و
به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم (اشعیا ۵۳:۴-۵).

پس برای گرفتن گناه انسانی بر خود، مسیح باید تبدیل به انسانی
مقدس می‌شد. اما یک نیاز مهم دیگر نیز وجود دارد. مسیح نه تنها
مقدس، بلکه قادر مطلق نیز باید می‌بود.

خدای بی حد و حصر

آیا تاکنون شما با شنیدن جنایت وحشیانه‌ای با در درونتان درگیری بوجود آمده است؟ فرض کنیم که شخصی مرتکب جنایت وحشیانه نسبت به کودکان شده و سپس آنها را به قتل رسانده است. و هنگامی که شما فهمیدید که دادگاه او را به حبس ابد یا مجازات اعدام محکوم کرده است، مطمئناً عصبانی شدید که گناه جنایتکار علیه قربانیان به مراتب فراتر از مجازات وی است. مجازات ضرر را جبران نمی‌کند. حساب پس دادن با یک مرگ برای زندگی بی‌شمار کودکان غیرممکن است! اما در این باره بیندیشید که گناه انسان فقط عصیان علیه هم‌نوع خود نیست. این جنایتی علیه خدای بی حد و حصر و کاملاً قدوس است. در نتیجه مجازات برای وی باید متناسب با بی‌حرمتی باشد که به طرف آسیب دیده وارد کرده است. مجازات باید ابدی باشد...

تصور کنید که یک برنامه نویس سعی می‌کند پست الکترونیکی همسایه خود را هک کند، که از ارزش خاصی برخوردار نیست. البته اقدامات وی غیرقانونی است، اما دادگاه نسبت به چنین شخصی به احتمال زیاد سخت نخواهد گرفت. با این حال فرض کنید که همین برنامه نویس تصمیم دارد به همین روش سرویس امنیت ملی را هک کند. میزان مجازات این شخص متناسب با پیچیدگی عملش نمی‌باشد، بلکه به مهم و حساس بودن جایی می‌باشد که به آن حمله کرده است. جایگاه شخصیت خداوند بسیار بالاتر از موقعیت سیستم امنیت ملی است. قدرت خدا مطلق است. کامل و بی‌نقص. او ابدی، مقدس، همه جا حاضر، واقف به همه چیز است... او بی‌نهایت از ما برتر است. او متفاوت است... به همین علت وقتی انسانها می‌بینید که دریاچه ابدی گوگرد و آتش، جایی که تمام کسانی که مسیح را پرستش نکرده‌اند، در آن ریخته می‌شوند - سرگردان و حیران می‌شوند و می‌گویند این یک مجازات ناعادلانه است. کاملاً عادلانه است! خدا کاملاً

برتر از ماست و گناه عصیان علیه چنین خدایی ابدی است. فقط کسی که خودش بی‌حد و حصر و کاملاً مقدس است، می‌توانست مجازاتی در چنین مقیاسی را بر خود بگیرد. این یکی دیگر از دلایلی است که چرا مسیح باید خدا می‌بود. او باید توانایی تحمل گناه بی‌حد و حصر انسانها در برابر پدر را می‌داشت. پطرس رسول در این باره با اشاره به بیشترین قیمت بازخرید ما می‌گوید:

اگر او را پدر می‌خوانید که هر کس را بی‌غرض بر حسب اعمالش داوری می‌کند، پس دوران غربت خویش را با ترس بگذرانید، زیرا می‌دانید از شیوه زندگی باطلی که از پدرانتان به ارث برده بودید، بازخرید شده‌اید، نه به چیزهای فانی چون سیم و زر، بلکه به خون گرانبهای مسیح، آن بره بی‌عیب و بی‌نقص. او پیش از آفرینش جهان انتخاب شد، اما در این زمانهای آخر برای شما ظهور کرد (اول پطرس ۱: ۱۷-۲۰).

رنج‌های مسیح بی‌حد و حصر بودند. نگاه کنید به آنچه عیسی مسیح مجبور به تحمل شد.

سربازان پیلاتس، عیسی را به صحن کاخ والی بردند و همه گروه سربازان گرد او جمع شدند. آنان عیسی را عریان کرده، خرقه‌ای ارغوانی بر او پوشاندند و تاجی از خار بافتند و بر سرش نهادند و چوبی به دست راست او دادند. آنگاه در برابرش زانو زده، استهزاکنان می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» و بر او آب دهان انداخته، چوب را از دستش می‌گرفتند و بر سرش می‌زدند. پس از آنکه او را استهزا کردند، خرقه از تنش به درآورده، جامه خودش را بر او پوشاندند. سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیبش

تصور کنید که چه مجازاتی باید ترتیب داده شود تا هنگ سربازان رومی را با آن همه ظلم و ستم سیر کرد. سربازانی که در تاریخ به دلیل وجدان مُرده خود مشهور شده‌اند؟! این درد را حس کنید. سعی کنید این تحقیر را متصور شوید، طعنه و تمسخر را بشنوید. سعی کنید آنجا در کنار عیسی مسیح بایستید و شلاق‌هایی را که با آن او را کتک می‌زنند، ببینید، چماقی که بلند می‌شود و محکم بر سر او می‌خورد، تیغ‌های تاج خاری را که عمیق‌تر و عمیق‌تر فرو می‌کنند... این اعدام به اندازه کافی به طول انجامید. اشعیا می‌گوید که هیچ کس مانند مسیح تحقیر نشده بود.

چنانکه بسیاری از او در حیرت شدند [از وحشت خیره مانده بودند - ملاحظه نویسند] چراکه ظاهرش چنان تباه شده بود که دیگر به انسان نمی‌مانست، و چهره‌اش چنان مخدوش که دیگر به بنی‌آدم شبیه نبود (اشعیا ۴: ۵۲).

حتی برای مردمی که شعار «بر صلیبش کن» را می‌دادند، منظره چهره و بدن از شکل درآمدۀ او وحشتناک و منزجر کننده بود. ببینید که چگونه داوود بصورت نبوتی رنج او را توصیف کرد:

- ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی و از نجات من و سخنان فغانم دوری؟ ای خدای من، همهٔ روز فریاد برمی‌کشم و اجابت نمی‌کنی؛ همهٔ شب نیز، و مرا خاموشی نیست! اما تو قدوسی، ای که بر سرودهای ستایشی اسرائیل جلوس فرموده‌ای. هر که بر من می‌نگرد ریشخند می‌کند؛ دهان کج می‌کنند و سر

جنبانیده، می‌گویند: «بر خداوند توکل دارد! پس بگذار او خلاصی‌اش دهد! اگر به او رغبت دارد، رهایی‌اش بخشد!» اما تو مرا از شکم مادر بیرون آوردی، و از شیرخوارگی اطمینانم بخشیدی! از تولد بر تو افکنده شدم؛ از شکم مادرم، خدای من تویی. از من دور مباش، زیرا که تنگی نزدیک است و کسی نیست که یاری کند. گاوِانِ نر بسیار دور مرا گرفته‌اند، گاوِانِ تنومند باشان احاطه‌ام کرده‌اند. دهان خویش به فراخی بر من گشوده‌اند، چون شیران درندهٔ غران. همچون آب ریخته می‌شوم، و استخوانهایم جملگی از هم گسیخته است. دل من چون موم در اندرونم گداخته شده است. قوتم چون تکه سفالی، خشکیده است؛ و زبانم به کامم چسبیده! مرا به خاک مرگ نشانده‌ای. سگان مرا احاطه کرده‌اند؛ دستهٔ اوباش گردم حلقه زده‌اند؛ دستها و پاهایم را سوراخ کرده‌اند! می‌توانم همهٔ استخوانهایم را بشمارم. آنان خیره بر من چشم دوخته‌اند. جامه‌هایم را میان خود تقسیم کرده‌اند و بر تن‌پوش من قرعه افکنده‌اند. اما تو ای خداوند، دور مباش! ای قوتم من، به یاری‌ام بشتاب! جان مرا از شمشیر برهان و زندگی مرا از چنگ سگان! مرا از دهان شیر نجات بخش، ای که از میان شاخهای گاوِان وحشی مرا اجابت کرده‌ای! (مزمور ۱۲۱: ۱-۳، ۷-۲۲).

او را در میان مجرمان سیاسی مصلوب نکردند، به او جایگاهی ممتازتر، مانند انسانی که بخاطر یک ایده می‌میرد، داده نشد. او در میان جنایتکاران مصلوب شد.

... و از خطاکاران شمرده شد... (اشعیا ۵۳: ۱۲).

دو راهزن نیز با وی بر صلیب شدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او (مَتّی ۲۷: ۳۸).

آیا تاکنون به کاری که انجام نداده‌اید متهم شده‌اید؟ به نیت‌های بدی که نداشتید؟ چه احساسی داشتید؟ و اگر شما به خاطر آن به اعدام محکوم می‌شدید، چه حسی داشتید؟ و اگر این کار توسط همان شخصی انجام می‌شد که متهم به گناه او شده‌اید؟

رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگویمان می‌گفتند:
«ای تو که می‌خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را باز بسازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدایی از صلیب فرود بیا!» (مَتّی ۲۷: ۳۹-۴۰).

مردم توانایی او در معجزه کردن را مورد تمسخر قرار می‌دادند. او می‌توانست معجزه کند. آنها این را دیدند. او می‌توانست طوفان را آرام کند. او می‌توانست جمعیت را از توانایی دیدن محروم کند. درست دیروز هنگامی که آنها سعی کردند او را بگیرند، "چون عیسی گفت، «من هستم»، آنان پس رفته بر زمین افتادند". و حالا آنها می‌گویند «نمی‌توانی؟» این مضحک است...

سران کاهنان و علمای دین و مشایخ نیز استهزایش کرده، می‌گفتند: «دیگران را نجات داد، اما خود را نمی‌تواند نجات دهد! اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب پایین بیاید تا به او ایمان آوریم. او به خدا توکل دارد؛ پس اگر خدا دوستش می‌دارد، اکنون او را نجات دهد، زیرا ادعا می‌کرد پسر خداست!» (مَتّی ۲۷: ۳۹-۴۳).

این حکایت طولانی مقابله و ایستادگی است. و اکنون به نقطه اوج خود رسیده است. به نظر بزرگان یهودی چنین بود که آنها کنترل معلم

ناخوشایندشان را در دست گرفته‌اند. اکنون آنها در قدرت بودند و از آن نهایت استفاده را می‌کردند.

به مدت سه سال و نیم مردم به مسیح رو آوردند و فریسیان می‌گفتند: «نه، او آن نیست، نباید باور کنید! معلم دروغین! از شیطان...» مردم شفا می‌یافتند و فریسیان آنها را از کنیسه طرد می‌کردند... حالا آنها آخرین حمله را انجام می‌دهند: «زود باش، از صلیب فرود بیا و ما به تو ایمان آوریم!» و به دردناک‌ترین قسمت نیش می‌زنند: «او به خدا توکل دارد؛ پس اگر خدا دوستش می‌دارد، اکنون او را نجات دهد، زیرا ادعا می‌کرد پسر خداست».

چنین رده‌هایی از تحقیر اخلاقی وجود دارد که تحمل آن سخت‌تر از رنج جسمی است. اینجا مردم غیرممکن‌ها را به هم وصل کرده‌اند. این هم - رنج بی‌حد و حصر!..

اما وحشناکترین، دوستان، دیرتر فرا رسید.

شرایطی که وقتی درد زیادی داشتید را به یاد بیاورید. وقتی دوستانتان به شما خیانت کردند را بیاد بیاورید. زمانی که خانواده‌تان شما را درک نکرد، را بیاد بیاورید. شما به چه کسی پناه می‌آوردید؟ به خداوند پناه می‌آوردید... این آخرین چیزی است که انسان دارد. هنگامی که همه او را فراموش کرده‌اند، او می‌تواند ضجه کند، می‌تواند دعا کند، می‌تواند در پیشگاه خداوند آرامش پیدا کند. در این مورد حتی اعدام کنندگان به قربانیان خود نه نمی‌گویند.

مسیح دارای چنین فرصتی نبود. پدر از او رو برگرداند! عیسی به هدف خشم و قضاوت او تبدیل شد.

هر جنایتکاری حتی از نفرت‌انگیزترین، توانایی تحمل مجازات را دارد زیرا رحمت همگانی خداوند همچنان به او کمی شفقت نشان می‌دهد. اما عیسی مسیح تمام موج رنج را به تنهایی تحمل می‌کرد. پدر از او روی برگرداند زیرا او عیسی را مقصر در گناه من و شما می‌دید.

از ساعت ششم تا نهم، تاریکی تمامی آن سرزمین را فرا گرفت. نزدیک ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلی، ایلی، لَمَّا سَبَقْتَنی؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» (متی ۲۷: ۴۵-۴۶).

هیچکدام از ما چنین چیزی را نمی‌توانست تحمل کند! آیا تا به حال به نظرتان رسیده که خداوند شما را رها کرده است؟ آن زمان چقدر برای شما ترسناک بود؟ مسیح سؤالی نکرد که آیا خدا او را رها کرده است: او وی را رها کرده بود!!! پدر از او روی برگرداند و چشم‌ها و گوش‌های خود را برای کمک به ضجه‌هایش بست. به همین علت فقط خدای تجسم شده می‌توانست انسان‌ها را نجات دهد، انسانی مقدس دارای صبر بی‌نهایت الهی!

یکی از فانی‌ها

گناه مستلزم مجازات است. این مجازات مرگ محسوب می‌شود.

زیرا مزد گناه مرگ است، اما عطای خدا حیات جاویدان در خداوند ما مسیح عیسا است (رومیان ۶: ۲۳).

برای رهایی مردم از گناه لازم بود نه تنها رنج بکشد بلکه بخاطر گناه آنها بمیرد. بسیاری از مردم فکر می‌کنند که عذاب‌های زندگی که آنها متحمل شده‌اند، به نوعی می‌توانند گناه آنها را در مقابل خداوند جبران کنند. این خیلی از حقیقت فاصله دارد. مجازات متناسب در ازای گناه - مرگ و جهنم ابدی است. هیچ انسانی نمی‌تواند متحمل این رنج نشود. همانطور که ما از کتاب مقدس فهمیدیم، برای نجات انسان نیاز به تقدس مطلق است. بنابراین هیچ انسانی قادر به گرفتن گناه انسانی بر خود نیست. فقط خداوند تقدس دارد. اما خداوند نمی‌تواند بمیرد! لازم

به مرگ خداوند نیست زیرا او گناه نمی‌کند.

این قیاس دوحدی بزرگی است که خداوند راه حل آنرا اسرار بزرگ تقوا می‌نامد: خدا در جسم ظاهر شد! در شب کریسمس خدا-انسان در زمین ظاهر شد. کسی که از یک سو توانست بر خود جرم بی‌حد و حصر گناهان بشری را تحمل کند و در همان زمان توانایی جان سپردن برای آن داشت!

در مورد اینکه گناه به ناچار به مرگ منجر می‌شود خداوند از همان ابتدا هشدار داده بود.

و پیهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می‌توانی از هر یک
از درختان باغ آزادانه بخوری؛ اما از درخت شناخت نیک
و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری به یقین
خواهی مرد» (پیدایش ۲: ۱۶-۱۷).

دلیل چنین هشدار سخت‌گیرانه - در تقدس خداوند است. پروردگار کاملاً بی‌تحمل نسبت به گناه است و به هیچ وجه با آن سازگار نیست. مطلقاً هر آنچه علیه مقدسات او عصیان می‌کند مطمئناً توسط غضب خداوند در هم می‌شکند. به همین دلیل عبارت «به یقین خواهی مُرد» به این معنی است که انسان قطعاً خواهد مُرد و او هیچ شانس برای گریختن از مرگ ندارد.

کلام خداوند بی‌عیب و نقص به حقیقت می‌پیوندد. حتی این ضرب‌المثل وجود دارد که همه چیز در جهان واهی‌ست و فقط مرگ واقعی دارد. همه می‌فهمند که مرگ - یک واقعیت غیر قابل انکار است. می‌توان نام خود را جاودانه کرد، می‌توان از دیگران برای رسیدن به اهداف خود استفاده کرد، بدون محروم کردن خود از چیزی می‌توان زندگی کرد، اما دیر یا زود مرگ سر می‌رسد. دیر یا زود انسان را به خاک می‌سپارند. دیر یا زود او باید در برابر خالق خود حاضر شود.

کتاب مقدس از سه جنبه مرگ می‌گوید. اولین - مرگ روحانی

است که بلافاصله پس از آن که انسان علیه خداوند عصیان کرد، رخ داد. پولس آن را در نامه به افسسیان شرح می‌دهد:

و اما شما به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده بودید، و زمانی در آنها گام می‌زدید، آنگاه که از روشهای این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم‌اکنون در سرکشان عمل می‌کند. ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم، و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به‌جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم (افسسیان ۲: ۱-۳).

این ناتوانی کامل در برابر نیکی و قدوسیت خداوند است. ما از بدو تولد از لیست پارسایان بالقوه حذف شدیم. با بودن در این وضعیت، انسان‌ها هنوز مدتی از نظر فیزیکی به زندگی خود ادامه می‌دهند، اما از نظر روحانی مرده‌اند. این اولین جنبه مرگ است که به‌طور جدانشدنی با جنبه دوم یعنی مرگ فیزیکی همراه است. انسان فرسوده می‌شود و به خاک باز می‌گردد. اما برای بسیاری از انسان‌ها مرگ ابدی نیز سر می‌رسد. همانطور که در کتاب مکاشفه نوشته شده است:

اما نصیب بزدلان و بی‌ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی‌عفتان و جادوگران و بت‌پرستان و همه دروغگویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است. (مکاشفه ۸: ۲۱)

پس به همین دلیل مسیح نه تنها به خاطر گناهان مردم باید مجازات می‌شد بلکه باید می‌مرد. به همین علت پولس رسول مرگ

عیسی مسیح را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از مژده نیک معرفی می‌کند.

زیرا من آنچه را که به من رسید، چون مهمترین مطلب
به شما سپردم: اینکه مسیح مطابق با کتب مقدّس در
راه گناهان ما مرد (اول قرن‌تیاں ۳:۱۵).

دوستان، این هسته اصلی انجیل است. مسیح متولد شد تا بمیرد.
این واقعیت معمولی در زندگی‌نامه او نبود، بلکه مرکز نجات بود. به این
نبوت اشعیا هم اشاره کرده است:

زیرا او از زمین زندگان منقطع شد، و به سبب نافرمانی
قوم من مضروب گردید (اشعیا ۵۳:۸).

نویسنده نامه به عبرانیان با جزئیات توضیح می‌دهد که چگونه
مرگ با پاکسازی گناهان ارتباط دارد.

در حقیقت، بنا بر شریعت، تقریباً همه چیز به وسیله
خون پاک می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزشی نیست.
پس می‌بایست شبیه چیزهای آسمانی با این قربانیها
پاک شود، اما اصل آنها با قربانیهایی بهتر از اینها. زیرا
مسیح به محرابگاهی داخل نشد که ساخته دست بشر
و تنها شبیه محرابگاه حقیقی باشد، بلکه به خود آسمان
داخل شد تا اکنون به نمایندگی از ما در حضور خدا ظاهر
شود. و نیز به آنجا داخل نشد تا خویشتن را بارها چون
قربانی تقدیم کند، همانند کاهن اعظم که هر ساله به
قُدس‌الاقداّس داخل می‌شود، آن هم با خونی که خون
خودش نیست. زیرا در این صورت، مسیح می‌بایست از
زمان آفرینش جهان، بارها رنج کشیده باشد. اما او اکنون

یک بار برای همیشه در نقطهٔ اوج تمامی اعصار ظاهر شد
تا با قربانی خود، گناه را از میان بردارد (عبرانیان ۹:۲۲-۲۶).

عیسی مسیح متولد شد تا بمیرد. این اسرار تجسم الهی است. در
مرگ او نجات برای شما و برای من است.

او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود
بهره نجست، بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفته،
به شباهت آدمیان درآمد. و چون در سیمای بشری یافت
شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب
مطیع گردید (فیلیپیان ۲:۶-۸).

نظر شما درباره مسیح چیست؟

- پیام درباره خدای تجسم یافته چه چیزی در ذهن شما ایجاد می‌کند؟
- فکر کنید و به خودتان جواب بدهید که مسیح برای شما چه کسی محسوب می‌شود: معلمی دانا که شما در تلاش هستید به فرمان‌هایش خیلی دقیق عمل کنید؟ معجزه گری قدرتمند که قادر به حل مشکلات شما با دعاست، همانند تکان دادن یک چوب جادویی؟ خالق؟ موجودی مافوق انسان؟
- مشارکت کامل او با شما در گناه شخصی تان در برابر خداوند به چه معناست؟
- با چه چیز مقدار گناهکاری خود را می‌سنجید؟
- خداوند چه معیارهایی نسبت به شما اعمال می‌کند؟
- چه چیزی شما را مانع از اعلام فروتنی در پیشگاه خداوند می‌کند؟ آیا درک می‌کنید که زندگی بدون مسیح - زندگی همراه با لعنت است؟
- چرا کتاب مقدس می‌گوید که مجازات «زندگی کاملاً اخلاقی» شما با مرگ و جهنم ابدی همراه است؟
- فهمیدن این که مسیح بجای شما مُرد و زنده شد، بر

روابط شما با خدا چه تأثیری می‌گذارد و این پیام چه
تأثیر عملی در زندگی شما دارد؟

فصل سوم

متولد شد تا زندگی کند

زیرا اگر هنگامی که دشمن بودیم، به واسطه مرگ پسرش با خدا
آشتی داده شدیم، چقدر بیشتر اکنون که در آشتی هستیم، به
وسیله حیات او نجات خواهیم یافت.
(رومیان ۵: ۱۰).

جرم گناه اولیه انسان مرگ را بدنبال داشت. عیسی مسیح به عنوان
نماینده پاک و بی گناه انسان‌ها، قربانی نجات را بجای ما آورد. مرگ پسر
خدا مشکل جرم ما را حل کرد و راه را برای زندگی جدید و مقدس باز
کرد. اما بعدش چه؟

با ادامه زندگی در جسم، ما به زودی کشف می‌کنیم که حتی بعد
از تمام کارهایی که عیسی مسیح برای ما انجام داده، ما قادر به زندگی
کامل با پاسخگویی به عظیم‌ترین نیازهای تقدس الهی نیستیم. این نه
تنها آسان نیست، بلکه غیر ممکن می باشد!

حتی فروتن ترین و با سخت کوش ترین فرزندان خدا به‌طور مداوم
نمی‌توانند به حد تقدس قابل قبول خداوند برسند. ما تلاش می‌کنیم
مرتکب گناهان زشت نشویم، به هر حال هنوز به اندازه کافی خوب

نیستیم، به اندازه کافی با محبت نیستیم، به اندازه کافی خود را وقف خداوند نمی‌کنیم. یا اینجا، یا آنجا ما به تنبلی، خامی، ترس، رنجش، آزدگی و غیره تن می‌دهیم... و حتی کار خیر ما همیشه با انگیزه‌های صحیح همراه نیست. همه اینها برای انسانی که می‌خواهد نجات یابد، مطلقاً غیرقابل قبول است. خداوند احتیاج به یک زندگی کامل دارد!

به همین دلیل عیسی مسیح بصورت نوزادی به زمین آمد. او مسیر زندگی را از بدو تولد تا مرگ طی کرد تا زندگی انسانی پاکی داشته باشد، که منتسب به همه کسانی که با ایمان، او را به‌عنوان نجات دهنده و خداوند می‌پذیرند، خواهد شد. کتاب مقدس بارها در متون مختلف بر این تأکید می‌کند، اما این حقیقت در رساله به رومیان با جزئیات بیشتر و واضح‌تر ارائه شده است.

با توضیح درباره لزوم مرگ جایگزین عیسی مسیح در باب سوم این کتاب (رومیان ۳: ۲۵)، پولس رسول به جنبه دیگر نجات و نه کم اهمیت‌تر از آن، به زندگی جایگزین اشاره کرد:

اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. پس چقدر بیشتر، اکنون که توسط خون او پارسا شمرده شده‌ایم، به واسطه او از غضب نجات خواهیم یافت. زیرا اگر هنگامی که دشمن بودیم، به واسطه مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم، چقدر بیشتر اکنون که در آشتی هستیم، به وسیله حیات او نجات خواهیم یافت (رومیان ۵: ۸-۱۰).

این متن درباره نقش دوگانه پارسایی مسیح در نجات سخن می‌گوید. اولین وجه آن در جلجتا نشان داده شد، هنگامی که خدا گناه ما را بر پسرش گذاشت و قربانی بی‌گناه را مجازات کرد. اینگونه ما از گناه رهایی یافتیم. اما وجه دوم پارسا شمردگی آنچه که پیش از صلیب جلجتا رخ داده است، را در خود جذب می‌کند. خداوند برای ما و

شما نه تنها مرگ پارسا، بلکه زندگی پارسای او را هم منتسب می‌کند. به همین علت مسیح به دهها سال روی زمین نیاز داشت. پس بدین جهت، دقیقاً همانطور که گناه هر کسی که از آدم متولد شود را به کام مرگ می‌کشد، هر شخصی که از عیسی مسیح متولد گردد تضمین حیات را خواهد داشت.

پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همه انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همه انسانها منتهی می‌گردد. زیرا همان‌گونه که به واسطه نافرمانی یک انسان، بسیاری گناهکار شدند، به واسطه اطاعت یک انسان نیز بسیاری پارسا خواهند گردید (رومیان ۵: ۱۸-۱۹)

کاملاً روشن است که تا جاییکه انسان به وسیله پارسایی مسیح نجات می‌یابد، کیفیت و کمیت اعمال خود او اهمیتی ندارد. حتی اگر او - فوق‌العاده مقدس باشد، او ناامید کننده است. تنها راه بسوی نجات - یافتن حیات مسیح در خود است.

عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد (یوحنا ۳: ۵).

در رساله به رومیان، پولس رسول بطوری کامل‌تر عمق برنامه خداوند را آشکار می‌سازد و توضیح می‌دهد که چگونه پارسایی عیسی مسیح از بالقوه به حقیقی تبدیل شد. با قدرت طبیعت خود، مسیح همیشه مقدس بوده است. اما

پارسایی او عملاً در اطاعت از پدر در طول زندگی زمینی خود محقق شد. همانطور که در جای دیگر گفته شده است:

هرچند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت.
و چون کامل شد، همهٔ آنان را که از او اطاعت می‌کنند،
منشاء نجات ابدی گشت (عبرانیان ۵: ۸-۹).

این بیانیه قطعی یک سؤال طبیعی ایجاد می‌کند. اگر ما به حساب زندگی پارسای عیسی مسیح از بدو تولد تا مرگ نجات پیدا می‌کنیم، یعنی زندگی خود ما اصلاً برای ابدیت معنایی ندارد؟ یعنی تلاش برای زندگی کردن در زندگی مقدس هیچ اهمیتی ندارد؟ پس می‌توان گفت: هر گونه که می‌خواهی زندگی کن - و به بهشت می‌روی؟ پولس رسول این سؤال را پیش بینی کرده است. به همین دلیل وی بارها در مورد سوء تفسیر احتمالی این آموزه تأکید کرده و قاطعانه پاسخ داده است.

پس چه گوییم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض
افزون شود؟ هرگز! (رومیان ۱: ۶).

متأسفانه در زبان (زبان روسی) نیروی تاکیدی کلمه توسط خواننده امروزی بسیار ضعیف درک می‌شود. دو کلمه یونانی «μὴ γένοιτο» در بالاترین فرم نفی قرار دارند. بیشتر نسخه‌های انگلیسی عهد جدید این عبارت را اینگونه «may it never be!» ترجمه می‌کنند، که تنش بسیار بیشتری را نشان می‌دهد، به معنای واقعی کلمه اعلام می‌کند: «چنین چیزی در هر صورت غیر ممکن است!»

بسیاری از مردم این نفی را نمی‌شنوند و بنابراین بجای پذیرفتن حقیقت درباب نجات توسط پارسایی مسیح که به روشنی در انتهای فصل پنجم رساله به رومیان ارائه شده است، سعی می‌کنند روشی

برای دوری از آن پیدا کنند. وابستگی کامل نجات به آنچه که مسیح برای ما انجام داده است و نه به آنچه که ما انجام می‌دهیم، به هیچ وجه در ذهن این افراد نمی‌گنجد. به نظر ایشان چنین طرح سؤالاً لزوماً منجر به مجاز بودن هر کاری خواهد شد. برای جلوگیری از این، کمی قانون به فیض اضافه می‌شود.

در حقیقت چنین نیازی وجود ندارد. کتاب مقدس برای آن نوشته نشده است که ما به آن چیزی بیفزاییم. ادعا دربارهٔ نجات توسط پارسایی مسیح و نه خود ما، با آنچه در ادامه کلام می‌آید قابل درک می‌شود. در باب ششم پولس رسول دقیق توضیح می‌دهد که چرا انسانی که با پارسایی پسر خدا نجات یافته است، تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند با گناه کنار بیاید.

ما که نسبت به گناه مردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟ آیا نمی‌دانید همهٔ ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم؟ پس با تعمید یافتن در مرگ، با او دفن شدیم تا همان‌گونه که مسیح به وسیلهٔ جلال پدر، از مردگان برخیزانیده شد، ما نیز در زندگی نوینی گام برداریم (رومیان ۴:۲-۶).

تولد از بالا حاکی از یک تغییر اساسی در رابطه با خواست خداوند است. ایمانداران حقیقی از گناه متنفرند و تشنهٔ پارسایی هستند. ما قبلاً این موضوع را با وجود طبیعت جدید در آنها، توضیح داده‌ایم. به این جهت طرح سؤال «آیا نباید مرتکب گناه شویم تا فیض چند برابر شود؟» برای مسیحیان راستین کاملاً غیر طبیعی است.

همزمان پولس رسول، واقعیت دیگری را ذکر می‌کند. با تولد تازه فرزندان خدا در بدن فانی با تمایل به گناه همچنان زندگی می‌کنند. حتی صادق‌ترین و با همت‌ترین مسیحیان آنطور که باید دوست داشته باشند دوست ندارند، آزرده می‌شوند، تنبلی می‌کنند، خود را به اندازه

کافی وقف خداوند نمی‌کنند... و وجدان حساس انسان پارسا همیشه ناقص بودن کمال را احساس خواهد کرد. به این سبب پولس رسول کل باب بعدی را به توصیف مبارزات روحانی اختصاص می‌دهد، که در آن او خود گاهی به چنان ناامیدی می‌رسد که فریاد می‌زند:

زیرا آن عمل نیکو را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم، به جا می‌آورم (رومیان ۷: ۱۹).
من در باطن از شریعت خدا مسرورم، اما قانونی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعتی که ذهن من آن را می‌پذیرد، در ستیز است و مرا اسیر قانون گناه می‌سازد که در اعضای من است. آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟
(رومیان ۷: ۲۲-۲۴).

اگر شما - باایمان واقعی هستید، من فکر می‌کنم، شما لحظات مشابهی را تجربه کرده‌اید و آن کلمات سخنان شما هم می‌باشد. خسته از جنگ با تن فروافتاده، باز همان فریاد بیرون می‌آید...
این مشکل جدی برای همه مسیحیان حقیقی است. ایماندارن فقط اسمی، یعنی کسانی که تولد حقیقی را تجربه نکرده‌اند، به گناه عادت می‌کنند و برایشان اهمیتی ندارد که آیا زندگی آنها باب میل خداوند است یا نه. میزان تحمل آنها در گناه زیاد است. چنین مبارزه‌ای در زندگی آنها وجود ندارد. آنها با آرامش تماشا می‌کنند که در اینجا و آنجا گناه می‌کنند، کمی در اینجا و کمی در آنجا و به تدریج به درجه بالاتری از فساد اخلاقی عادت می‌کنند. آنها می‌توانند قضاوت وجدان را احساس کنند، اما آن مطابق با استانداردهای خداوند تنظیم نشده است بلکه با استانداردهای دنیا مطابقت دارد. در ارزیابی اقدامات خود، آنها به نظرات اطرافیان توجه می‌کنند. اگر آنها از گناه دوری کنند تنها به این دلیل می‌باشد که بین مردم احساس راحتی نمی‌کنند.

اما اگر انسان - ایماندار حقیقی باشد، از گناه متنفر است زیرا قلب او متعلق به خداوند است. همزمان با داشتن تمایل به گناه در جسم خود، او مداوم در حالت مبارزه زندگی می‌کند. اغلب درد این تنش منجر به ناامیدی می‌شود و او پس از پولس رسول اذعان می‌کند که مبارزه - بسیار دشوار است.

اما پولس با توضیحات ساده از مسئله نمی‌گذرد. او بلافاصله دربارهٔ امیدی که توسط مسیح آورده شده می‌گوید.

خدا را سپاس باد - به واسطهٔ خداوند ما عیسی مسیح!..
(رومیان ۷: ۲۵).

پولس خدا را شکر می‌کند که مشکل تنش ناشی از تقابل مابین طبیعت کهنه و انسان جدید، متولد شده از خداوند، توسط عیسی مسیح به طور موثر حل می‌شود.

پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد؛ چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا 'قربانی گناه' باشد، و بدین‌سان در پیکری بشری، حکم محکومیت گناه را اجرا کرد تا آنچه شریعت مطالبه می‌کند، در ما تحقق یابد، در ما که نه بر طبق نفس بلکه بر طبق روح رفتار می‌کنیم (رومیان ۸: ۱-۴).

این متن که در نگاه اول پیچیده به نظر می‌رسد، ثروت شگفت‌انگیز پنهان شده در حقیقت درباره تجسم الهی را آشکار می‌سازد: مسیح

زندگی بشری را طی کرد...

- تا ما را پارسا کند؛
- تا ما تلاش کنیم که با پارسایی زندگی کنیم؛
- تا نمونه پارسایی باشد؛
- تا به شفاعت کننده‌ای که ما را عادل می‌کند، تبدیل شود.

پارسایی توسط زندگی مسیح

برخی از مردم می‌پرسند: «من همیشه احساس مبارزه می‌کنم، من تولد تازه ندارم؟ چرا می‌خواهم بیشتر بخوابم تا به کلیسا بروم؟» پاسخ واضح است: شما - فردی بی‌انضباط هستید. شما نه تنها وقتی لازم است به کلیسا بروید خوابتان می‌آید، بلکه حتی هنگامی که باید به محل کارتان بروید دلتان می‌خواهد بخوابید. اما شما هرگز نمی‌گویید: «شاید من برای کار ساخته نشده‌ام؟» شما به وضوح درک می‌کنید که اگر به سر کار نروید، چیزی برای خوردن ندارید.

در زندگی روحانی - این همان ادبیات است. به کلیسا نخواهی رفت - نمی‌توانی بطور روحانی زندگی کنی. و اگر تمام روز دوندگی کرده‌اید و در نیمه شب بخواب رفتید، مطمئناً برخاستن را برای شما دشوار خواهد کرد. جسم خواسته خود را دارد، اما روح قادر به مطیع ساختن جسم است. پولس نمی‌گوید که ما مبارزه‌ای نخواهیم داشت. او قول نمی‌دهد که ما فوراً از عیوب جسم آزاد می‌شویم. او کمک می‌کند تا ماهیت این مبارزه را به درستی بررسی کنیم.

پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد؛ چون آنچه

شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا 'قربانی گناه' باشد، و بدین‌سان در پیکری بشری، حکم محکومیت گناه را اجرا کرد تا آنچه شریعت مطالبه می‌کند، در ما تحقق یابد، در ما که نه بر طبق نَفْس بلکه بر طبق روح رفتار می‌کنیم (رومیان ۸: ۱-۴).

پولس رسول یادآوری می‌کند که تولد تازه، متولد شدن از خداوند، حاکی از اتحاد با او نه تنها در مرگ عیسی مسیح بلکه در زندگی او نیز می‌باشد. زندگی پارسای او (یعنی همین‌طور زندگی ما)، ما را از قضاوت آزاد می‌کند! پولس تأکید می‌کند: «دیگر هیچ محکومیتی نیست». در زبان یونانی این جمله با «هیچ نوعی» شروع می‌شود که بر مطلق بودن پذیرش خداوند تأکید می‌کند.

علی‌رغم این مبارزه، علی‌رغم خستگی، علی‌رغم این که همیشه نمی‌توان پیروز شد، زندگی که فرزندان خداوند در عیسی مسیح دارند، آنها را از گناه‌رهایی می‌بخشد. پولس به دو دلیل اشاره می‌کند که چرا این زندگی دارای چنین قدرتی در مومنان می‌باشد.

انسان ایفا کننده شریعت

گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آنها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحقیقشان بخشم (مَتّی ۵: ۱۷).

این واقعیت به ظاهر به خودی خود آشکار، در واقع حقیقت بسیار مهمی را در خود پنهان می‌کند. با تبدیل شدن به انسان، مسیح حقیقتاً

بر گناه پیروز شد. او تمام الزامات شریعت را ایفا کرد.

چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود... (رومیان ۸: ۳).

شریعت وضع شده است تا فساد مردم را برای آنها آشکار سازد. خدا از طریق کلامش استانداردهای خود را نشان داد تا مردم بدانند از انجام قوانین خدا عاجز می باشند. هیچ کسی، حتی نجیب‌ترین انسان، قادر و حتی مایل به انجام نیکویی و انصاف نیست. هیچ کس و هرگز. شریعت برای پارسا کردن مردم ناتوان بود، بنابراین خدا پسر خود را به زمین فرستاد.

چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد... (رومیان ۸: ۳).

مسیح در جسمی مانند ما متولد شد. با همان شرایط، با همان واقعیت و با همان محدودیت‌ها. او تنها در بی گناهی‌اش با متمایز از ما بود. و در خواسته‌ها، نیازها، اراده نیز همگی به شباهت ما درآمد. او نیز می‌خواست به خصوص در صبح‌ها بخوابد. او دلش می‌خواست غذای خوشمزه بخورد. او احساس سردی و گرمی می‌کرد، او نیازی به چیزی کمتر از ما، سقف بالای سر و لباس نداشت. او با تجربه شخصی می‌دانست که درد و خستگی جسمی چیست. او هر روز، هزاران نفر را می‌پذیرفت که توسط آنها بسیار خسته می‌شوی، کسانی که می‌توانند برنجانند، ناراحت کنند، زمان گرانبها را بگیرند...

آنگاه یکی از علمای دین نزد او آمد و گفت: «ای استاد، هر جا بروی، تو را پیروی خواهیم کرد.» عیسی پاسخ داد:

«روباهان را لانه‌هاست و مرغان هوا را آشیانه‌ها، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست» (متی ۸: ۱۹-۲۰).

مسیح می‌گوید: «می‌آیی؟ دنبال کردن من سخت است. من جایی برای زندگی کردن ندارم، جایی ندارم که اغلب شب را بگذرانم...» او بی‌گناه آمد. اما راز این است که او زندگی را تحت فشاری که ما ناگزیر از آن تسلیم می‌شویم، گذراند و بی‌گناه ماند. در این شرایط سخت، پارسایی بالقوه عیسی مسیح به‌عنوان خدا-انسان به پارسایی حقیقی تبدیل شد. یعنی او دقیقاً در هر شرایطی تا حد ممکن به همان روشی که خواست پدر بود عمل می‌کرد. او زندگی پارسایی را سپری کرد. برای درک کامل این حقیقت، بیایید در ذهن خود به باغ عدن برگردیم.

تصور کنید طبیعت اطراف زیبایی خیره‌کننده‌ای دارد. در جهان با بدی و زشتی وجود ندارد. گرما، هوای تازه، آب و هوای ایده‌آل... هر چه که آدم و حوا به آن نیاز دارند به وفور در دسترس است. بدون بحران اقتصادی، بدون مشکل کمبود خواب، سوء تغذیه، پرخوری، بدون بیماری، بدون بلایای طبیعی و... مرگ وجود ندارد! علاوه بر این، هیچ گونه کشمکش درونی نسبت به گناه موجود در جهان و در بدن وجود ندارد. مشکلی در روابط متقابل وجود ندارد. زندگی عالیست... و این دو انسان کامل بدون گناه اولیه، با زندگی در شرایط عالی نتوانستند خود را حفظ کنند!..

حالا خود را تصور کنید. شما به نزد خدا می‌آیید و او بخاطر ریختن خون مسیح، شما را از گناه‌های می‌بخشد و شما را به جایگاه آدم و حوا باز می‌گرداند و در جهانی که تحت لعنت گناه قرار دارد برای زندگی کردن باقی می‌گذارد. او شما را به خودتان می‌سپارد تا شما به زندگی پاک و مقدس ادامه دهید و خود را برای پادشاهی آسمانی حفظ کنید. و شما دائماً با این موضوع روبرو می‌شوید که احساس درد می‌کنید، یا

کسی شما را مأیوس می‌کند، یا سرد است، یا گرم است، کار نیست، یا که بیش از حد است... شما دچار مشکلات زیادی می‌شوید که حتی شما، آدم یا حوای بی‌گناه که در ونکوور یا مسکو قرار دارید، را شروع به له کردن می‌کند. چه مدت شما می‌توانید بدون گناه بمانید؟

در دنیای امروز، انسان‌ها به سختی می‌توانند از گناه دوری کنند، حتی اگر آنها دوباره بی‌گناه شوند. و به همین دلیل پس از به گناه افتادن آدم و حوا، شیطان پیروز شد. او کاملاً مطمئن بود که همه انسان‌ها هنگامی که در شرایط دشوار قرار می‌گیرند، شروع به گناه می‌کنند (ایوب ۱: ۱۱، ۲: ۵).

موقعیتی که در کتاب ایوب شرح داده شده را به یاد بیاورید. شیطان در برابر چهره خدا ظاهر شد و این سؤال را شنید: «آیا بنده من ایوب را دیدی؟ پرهیزگار، خوب...» و شیطان تلافی می‌کند: «چی؟ خوبه؟! شرایط را کمی تغییر بده و تو می‌فهمی که او چگونه انسانی است. ما قبلاً از این راه گذشتیم و سالها قبل دو نفر از آنها بودند... خوب زندگی کردند، اما همانطور که دیدی، گناه کردند...»

از این رو شخصیت مسیح، خدا-انسان، امکان نداشت که شیطان را حیرت زده نکند. اگر چه او گفت: «اگر تو - پسر خدایی»، اما او واقعاً امیدوار بود که او - همانگونه، مانند ما انسان باشد، به این جهت دلپسندترین وسوسه‌ها را پیشنهاد کرد. ولی ایستادگی مسیح در برابر گناه کاملاً غیرقابل تصور از دید دشمن روح انسان بود.

آنگاه وسوسه‌گر نزدش آمد و گفت: «اگر پسر خدایی، به این سنگها بگو نان شوند!» (متی ۴: ۳).

شیطان او را در موقعیتی قرار داد که سیگنالهای زننده جسم را وسوسه می‌کند. مسیح در همین حال هم به اندازه کافی گرسنه است. او فوق العاده خسته شده است. او هیچ انرژی و نیرویی ندارد. او درمانده است. به همین علت شیطان خود را در اوج احساس می‌کند:

در چنین شرایطی مقدس‌ترین فرد گناه می‌کند.

عیسی در پاسخ گفت: «نوشته شده است که: انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود» (مَتی ۴: ۴).

به جای تسلیم شیطان و جذب نیاز واقعی خود شدن، خدا-انسان به کلام پدر آسمانی روی می‌آورد که انجام خواسته او هدف و معنی زندگی او بود. به این صورت مسیح حتی تحت فشار آزمایشات فیزیکی بی‌رحمانه به شریعت وفادار می‌ماند.

علاوه بر این مشکلات، مسیح مجبور شد با مشکلات بزرگتری در روابط متقابل نسبت به مال ما روبرو شود. این شرایط را دنبال کنید و خود را در همان وضعیت قرار دهد. واکنش شما چه خواهد بود و تا چه مدت پارسایی خود را حفظ می‌کنید؟ فریسیان و کاتبان دائماً در جستجوی راههایی برای عیب جویی از او هستند. فامیل شایعات را باور دارند که او دیوانه شده است و می‌روند تا او را به خانه ببرند.

شاگردان اصول پادشاهی خدا را نه تنها به آهستگی می‌آموزند، بلکه آنها توانستند در زمانی که مسیح تجربیات خود در مورد رنج قریب الوقوع را با آنها درمیان می‌گذارد، درباره تاج و تخت بحث و گفتگو کنند. او تقاضا می‌کند: «همراه من بیدار باشید» و آنها خوابند. او را دستگیر می‌کنند - آنها فرار می‌کنند. آیا تا به حال چنین موردی را تجربه کرده‌اید؟ چه زود به نقطه بحرانی رسیدید؟

او در موقعیتهای ناخوشایند قرار می‌گرفت، اما هرگز سخن اعتراضی به زبان نیاورد. عیسی مورد تهمت قرار می‌گرفت، آشکارا درباره او مزخرف می‌گفتند، او را به حساب نمی‌آوردند، اما او هرگز خشمگین نشد.

او مردی بالغ بود و در همان بدن همانند ما زندگی می‌کرد، اما هرگز تسلیم هوس‌ها نشد.

او حق آرامش داشت، اما هر روز جمعیت زیادی از مردم را با

مشکلات، نگرانی‌ها، سوالات خود می‌پذیرفت.

عیسی مسیح در سختی‌های زیادی افتاد، اما اولین و تنها انسانی بود که به خواست پدر آسمانی وفادار ماند. نه به این دلیل که او نمی‌توانست گناه کند (مانند یک ربات برنامه ریزی شده). بلکه به این دلیل که او می‌توانست و گناه نکرد.

هیچ انسانی در جهان هستی نمی‌تواند در برای بازخرید ما بایستد. به همین دلیل شفاف‌سازی آن بسیار مهم است: «خدا پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد».

هنگامی که زندگی زمینی مسیح رو به اتمام بود، در گفتگویی صادقانه با شاگردانش، او این نتیجه‌گیری را کرد: «علیرغم همه ترفندهای شیطان، من یک لحظه هم تسلیم او نشدم». عیسی هیچ گونه بهانه‌ای بدست شیطان نداد.

فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم،
زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد
(یوحنا ۱۴:۳۰).

این بدان معناست که عیسی مسیح در هر عملی، در هر فکری امین بود. او واقعاً تمام الزامات شریعت خداوند را اجرا کرد. پولس رسول در نامه به غلاطیان در این باره اینطور می‌نویسد:

اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را
فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، تا
آنان را که زیر شریعت بودند بازخرید کند، و بدین‌گونه ما
مقام پسرخواندگی را به دست آوریم. (غلاطیان ۴:۴-۶).

پارسایی منتسب به ما

او با پذیرش جسم انسانی و اجرای شریعت کامل خدا در هر

وضعیتی، شالوده‌ی پارسا شمرده شدن ما را بنا کرد. و اکنون زندگی پارسای حقیقی او، به هر کسی که از او متولد گردد، منتسب می‌شود. زندگی که خدا از ما انتظار داشت و ما هرگز نمی‌توانستیم برای او میسر سازیم.

پس همان‌گونه که یک نافرمانی به محکومیت همهٔ انسانها انجامید، یک عمل پارسایانه نیز به پارسا شمرده شدن و حیات همهٔ انسانها منتهی می‌گردد (رومیان ۱۸:۵).

چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا 'قربانی گناه' باشد، و بدین‌سان در پیکری بشری، حکم محکومیت گناه را اجرا کرد تا آنچه شریعت مطالبه می‌کند، در ما تحقق یابد، در ما که نه بر طبق نفس بلکه بر طبق روح رفتار می‌کنیم (رومیان ۸:۳-۴).

در مسیح، شریعت بطور کمال به اجرا رسید. او نه فقط به یک یا چند قانون عمل کرد بلکه کل شریعت را با دقت کامل در طول زندگی اجرا کرد. کلمه «πληρώ» («اجرا کرد») از پر کردن تا بالاترین سطح می‌گوید. پر کردنی که هیچ چیزی برای اضافه کردن به آن وجود ندارد، قطره‌ای دیگر - و محتویات آن از ظرفها لبریز می‌شود.

مسیح شریعت را برای همه ما اجرا کرد. و در این - فیض است که شما، به عنوان یک مسیحی واقعی کل شریعت را در عیسی مسیح انجام می‌دهید. او برای شما، برای من و برای همه کسانی که به او تعلق دارند، زیست کرد.

بسیار دشوار است چیزی را که پارسا نیست پارسا شمرد. در وجود

خود، انسان‌ها غالباً غیر پارسا را پارسا می‌نامند. اما در ماهیت موضوع تغییری ایجاد نمی‌شود. در نگاه خداوند هیچ چیزی تغییر نمی‌کند. علاوه بر این پارسا شمردن بی دلیل بر خلاف شخصیت خدا است.

تبرئه مجرمان و محکوم کردن بی‌گناهان! خداوند از هر دو کراهت دارد (امثال ۱۷:۱۵).

خدا نمی‌تواند چشمان خود را ببندد و بگوید: باشه، او را پارسا حساب می‌کنیم. از نظر انسانی امکان رشوه دادن برای نمره وجود دارد. در سیستم استانداردهای خدا تصویر واضح است و جعل واقعیت‌ها غیر ممکن. برای اینکه یک انسان پارسا شمرده شود، نیاز به پارسا بودن حقیقی در زندگی واقعی دارد.

زیرا اگر هنگامی که دشمن بودیم، به واسطه مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم، چقدر بیشتر اکنون که در آشتی هستیم، به وسیله حیات او نجات خواهیم یافت (رومیان ۵:۱۰).

در لحظه تولد تازه، زندگی مسیح به زندگی ما تبدیل می‌شود، پارسای فعلی خدا-انسان در نتیجه اتحاد جدایی‌ناپذیر روح ما با روح خداوند، پارسایی ما می‌شود.

چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا 'قربانی گناه' باشد، و بدین‌سان در پیکری بشری، حکم محکومیت گناه را اجرا کرد تا آنچه شریعت مطالبه می‌کند، در ما تحقق یابد، در ما که نه بر طبق نفس بلکه بر طبق روح رفتار می‌کنیم (رومیان ۸:۳-۴).

پولس تأکید می‌کند: «تا آنچه شریعت مطالبه می‌کند، در ما تحقق یابد» - و سپس یک عبارت مهم: «نه بر طبق نفس بلکه بر طبق روح» رفتار می‌کنیم. اینجا ما به اصل دوم می‌رسیم.

گرسنگان پارسایی

همانطور که قبلاً قید کردیم، برای بسیاری از اشخاص سؤال معقول پیش می‌آید: اگر ما با پارسایی مسیح نجات می‌یابیم، اگر پارسایی خود ما نمی‌تواند اساس توجیه در نزد خدا باشد، اگر نه تنها مرگ عیسی مسیح بلکه زندگی او نیز به ما منتسب می‌شود، پس چرا اصلاً سعی کنیم که مقدس زندگی کنیم؟ آیا چنین رویکردی موجب فساد اخلاقی و مجاز بودن هر کاری نمی‌شود؟

به روشنی و قاطعانه «هرگز»، پولس رسول تعدادی از براهین معتبری که چرا این غیرممکن است ارائه می‌دهد. یکی از آنها این است که انسان‌های نجات داده شده توسط مسیح، از لحاظ تشنگی و تمایل به پارسایی با هم متفاوت هستند. او در این باره در باب هشتم بلافاصله پس از تصدیق منتسب شدن پارسایی مسیح به ما، این را می‌گوید. آیه بعد از این جمله با کلمه جالب «زیرا» آغاز می‌شود. پولس رسول با توضیح مفهوم زندگی منتسب شده، از دو دسته انسان می‌گوید. برخی - نفسانی، برخی - روحانی‌اند. وظیفه ما این است که مشخص کنیم این انسان‌ها چه کسانی هستند.

زیرا آنان که نفس‌انی هستند، به آنچه از نفس است می‌اندیشند، اما آنان که روحانی‌اند، به آنچه از روح است. طرز فکر انسانِ نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در حاکمیت روح قرار دارد، حیات و سلامتی است. زیرا طرز فکر انسانِ نفسانی با خدا دشمنی می‌ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی‌برد و نمی‌تواند هم ببرد، و

کسانی که در حاکمیت نفس هستند، نمی‌توانند خدا را
خشنود سازند (رومیان ۸: ۵-۸).

افکار دنیوی - این حالت دشمنی علیه خداوند است، این سیستم ارزشی است که ریشه‌هایش را در خود ستایی انسانی دوانده و سعی در خوشنودی و تصدیق خود دارد. واضح است که پولس رسول با این اصطلاح انسان‌های تازه متولد نشده را توصیف می‌کند. علایق جسمی و نفسانی، اساس و مرکز جهان آنها می‌باشد. آنها عطش خود را دارند و نه عطش روح خداوندی که بلاخره آنها را به سوی داوری و مرگ سوق می‌دهد.

ایمانداران کاملاً متفاوت توصیف می‌شوند. آنها اشتیاق روح خداوند را دارند. آنها روحانی‌اند، یعنی افکار آنها در سیستم ارزشی روح عمل می‌کنند. مرکز جهان‌بینی آنها خداوند محسوب می‌شود. آنها زندگی را در بُعد روحانی آن در نظر می‌گیرند. به همین دلیل است که ایشان به شکلی ملموس با دنیا در تضاد هستند.

چند آیه پایین‌تر، پولس رسول بار دیگر تأکید می‌کند که زندگی انسان‌های متولد شده از خداوند مطمئناً توسط روح هدایت می‌شود.

اما شما نه در حاکمیت نفس، بلکه در حاکمیت روح
قرار دارید، البته اگر روح خدا در شما ساکن باشد. و اگر
کسی روح مسیح را نداشته باشد، او از آن مسیح نیست
(رومیان ۹: ۸).

سخن درباره فراتر از روحانیت نیست. هر کسی که متعلق به مسیح باشد و هر کسی که روح خداوند در او ساکن است، مطمئناً تلاش خواهد کرد تا در اقتدار روح قرار داشته باشد. تلاش برای پارسایی - یکی از نتایج اصلی، منتسب شدن پارسایی مسیح است که در عمل آشکار می‌شود. کسانی که در حاکمیت جسم قرار دارند، در سیستم

ارزشهای نفسانی - نه فقط باایمانانی ضعیف هستند بلکه آنها «از آن وی» نیستند. ایشان اصلاً نجات یافته نمی‌باشند.

یک بررسی دیگری را بر اساس این متن انجام می‌دهیم: کسانی که مسیح را در خود دارند، دارای نگرش او، نگاه مسیح، نسبت به گناه و پارسایی هستند. آنها به گناه احتیاج ندارند، آنها همراه با اجرا خواست خداوند زندگی می‌کنند، همانطور که عیسی با آن زندگی می‌کرد.

اما اگر مسیح در شماست، هرچند بدن شما به علت گناه
مرده است، اما چون پارسا شمرده شده‌اید، روح برای
شما حیات است (رومیان ۸: ۱۰).

پولس تأکید می‌کند که اتحاد با مسیح پارسا در انسان، عطش پارسایی را پرورش می‌دهد (نه فقط در سطح خواسته‌ها بلکه در اراده جهت انجان آن).

آنان که نفسانی هستند، به آنچه از نفس است
می‌اندیشند، اما آنان که روحانی‌اند، به آنچه از روح است
(رومیان ۸: ۵).

کسانی که پارسایی مسیح را در نتیجه تولد تازه بدست آورده‌اند، آنرا دوست دارند و آنرا گرامی می‌دارند. جانشان را به حرکت می‌آورد و آرامی به ارمغان می‌آورد. آنها پارسا گونه فکر می‌کنند نه به این دلیل که مجبورند، بلکه به این علت که اشتیاق به آن را دارند. دسته دیگری از اشخاص نیز وجود دارد.

طرز فکر انسان نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که
در حاکمیت روح قرار دارد، حیات و سلامتی است. زیرا
طرز فکر انسان نفسانی با خدا دشمنی می‌ورزد، چرا که
از شریعت خدا فرمان نمی‌برد و نمی‌تواند هم ببرد، و

کسانی که در حاکمیتِ نفس هستند، نمی‌توانند خدا را
خشنود سازند (رومیان ۸: ۶-۸).

بیانیه فوق‌العاده مهم! که می‌گوید اگر شما عمل نجات را تماماً بر مسیح ندانید، امکان نجات برایتان مهیا نمی‌باشد. کسانی که امیدوارند بخشش را با کیفیت زندگی زمینی خود بدست بیاورند، نمی‌توانند رضایت قدوسیت خدا را بدست بیاورند، آنها - دشمنان خداوند هستند، مهم نیست چقدر هم مذهبی به نظر برسند... چرا؟

...چرا که از شریعت خدا فرمان نمی‌برد و نمی‌تواند هم
ببرد (رومیان ۸: ۱).

با نامیدن تمایلات محوری انسان به «افکار جسم»، پولس رسول خاطر نشان می‌کند که هر آنچه انسان‌ها با تلاش خودشان تولید می‌کنند در اصل مبارزه با خدا محسوب می‌شود. انسان‌ها به تنهایی بدون عمل روح القدس مایل نیستند از خدا اطاعت کنند و در خشنودی او کاملاً ناتوان هستند. فقط یک انسان، عیسی مسیح خدا-انسان در همه چیز و همیشه خواست و توانست مطیع خدا باشد. ما تنها با اتصال به زندگی او، مطیع خدا می‌شویم. در او کاری را انجام می‌دهیم که خدا از ما می‌خواهد. پولس در نامه به غلاطیان این حقیقت را از زاویه دیگری نشان می‌دهد:

اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر خود را
فرستاد که از زنی زاده شد و زیر شریعت به دنیا آمد، تا
آنان را که زیر شریعت بودند بازخیر کند، و بدین‌گونه ما
مقام پسرخواندگی را به دست آوریم. پس چون پسرانید،
خدا روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است که ندا در
می‌دهد «آبا! پدر!» (غلاطیان ۴: ۴-۶).

ببینید چه منطقی در اینجا آشکار می‌شود: مسیح «از زنی زاده شد»، یعنی تبدیل به انسان واقعی شد. مسیح «زیر شریعت به دنیا آمد» یعنی پارسایی در عمل را در واقعیت‌های زندگی بشری بوجد آورد. و این فرصتی به او داد، اولاً، تا کسانی که تحت لعنت شریعت هستند را رهایی دهد. و دوماً با تولد از روح خداوند آنها را به فرزندخواندگی بپذیرد. یعنی در نتیجه اتحاد با مسیح، ما فرزندان خدا شدیم، شرکای طبیعت او و تلاش او برای پارسایی حقیقی.

پس ما در حال حاضر به دو جنبه پرداخته‌ایم. ما در مورد اینکه مسیح انسان شد تا ما را پارسا کند، صحبت کردیم. همچنین مسیح انسان شد تا خود اشتیاق پارسایی را در دل ما جای دهد. بالاخره مسیح متولد شد تا نمونه‌ای از پارسایی برای ما باشد.

نمونه‌ای از پارسایی

منطقی است که فرض کنیم مسیحیان باید همانطور که عیسی مسیح زندگی می‌کرد، زندگی کنند. با این حال ما همین جا با بسیاری از موانع روبرو می‌شویم: «مسیح دو هزار سال پیش زندگی می‌کرد. امروز فرهنگ دیگری، شرایط دیگری»...

مردم برای خود مسیح جدید، سازگار با فرهنگ می‌سازند. امروزه پسر خدا چهره‌های مختلفی دارد که در ذهن مردم ترسیم شده است: چهره‌های بازیگران و شخصیت‌هایی که نقش‌های آنها را ایفاء می‌کنند، چهره‌های سیاستمداران و شخصیت‌های اجتماعی، چهره‌های رهبران دینی و روشنفکران... آنها هستند که در واقع تعیین می‌کنند چگونه مردم زندگی کنند. اما نه عیسی مسیح...

خیلی از مردم خود را مسیحی می‌دانند، اما مشخص نیست آنها استانداردهای مسیحی خود را از کجا می‌گیرند. وقتی درباره ایماندار بودن حرف می‌زنید، از خود بپرسید چه کسی را الگوی خود حساب می‌کنید؟

خودتان را هم سطح چه کسی می‌بینید؟ از چه کسی پیروی می‌کنید؟ توصیه‌های چه کسانی عملاً در تصمیمات شما تأثیر می‌گذارند؟ چه کسی قانونگذار سبک و رفتارهای شماست؟ آیا شما با مردم همانگونه که مسیح با آنها رفتار کرد، رفتار می‌کنید؟ آیا شما همانطور لباس می‌پوشید، که او لباس می‌پوشید؟ شما چه چیزی را تماشا می‌کنید و چه چیزی را می‌خوانید؟ چگونه منابع مالی را مدیریت می‌کنید؟ چگونه با هر مسئله‌ای در زندگی برخورد می‌کنید؟ چند بار با این تصویر روبرو می‌شوید: همانطور زندگی کن که مسیح زندگی می‌کرد؟

متأسفانه بسیاری از به اصطلاح مسیحیان در محدوده «مجاز» تعیین شده خودشان، می‌خواهند مطابق هوس خود رفتار کنند. اما مسیحیت - الگوی فردی زندگی و حتی الگوی اکثریت هم نیست. خدا پسرش را فرستاد تا او نشان دهد منظور از پارسا بودن چیست. عیسی مسیح بارها این را نشان داد. عیسی به شاگردانی که تشنه برتری بودن، چه می‌گفت؟

عیسی ایشان را فرا خواند و گفت: شما می‌دانید که حاکمان دیگر قومها بر ایشان سروری می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان فرمان می‌رانند. اما در میان شما چنین نباشد. هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ باشد، باید خادم شما شود. و هر که می‌خواهد در میان شما اول باشد، باید غلام شما گردد. چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی در راه بسیاری بنهد (متی ۲۵:۲۰-۲۸).

چه چیزی می‌بایست نقطه شروع آنها باشد؟ - مانند مردم جهان عمل نکنید، بلکه طوری زندگی کنید که من زندگی می‌کنم! اشخاصی که از مسیح پیروی می‌کردند حتی آن زمان ترجیح می‌دادند

با تصورات خودشان در مورد آنچه خوب و بد است زندگی کنند. و امروز چه تعدادی از ایمانداران وجود دارند که از مسیح می‌گویند و دربارهٔ مسیح موعظه می‌کنند، اما زندگی آنها در واقع با او یکسان نیست. به جلد‌های گروه‌های موسیقی مسیحی نگاه کنید، به پوستر کنفرانس‌های مسیحی نگاه کنید و خیلی چیزها برای شما روشن می‌شود... اما عیسی مسیح به زمین آمد تا استاندارد زندگی را معین کند. به خاطر این که وقتی می‌گوییم «من می‌خواهم در مسیح زندگی کنم»، برای اینکه دروغ نگفته باشیم باید تصور روشنی دربارهٔ اینکه عیسی مسیح کیست و چگونه باید با تقلید از او زندگی کنیم داشته باشیم.

چه، برای همین فرا خوانده شده‌اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدم‌های وی پا نهید. او هیچ گناه نکرد، و فریبی در دهانش یافت نشد. چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور عادل سپرد (اول پطرس ۲: ۲۱-۲۳).

کتاب مقدس می‌گوید: «او برای ما سرمشقی گذاشت» - و توضیح می‌دهد: «او گناه نکرد. فریب نداد. چون دشنامش دادند، با جواب تلافی نمی‌کرد. آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه به خدا اعتماد داشت...» توجه کنید، این یک مثال بسیار کاربردی است! این مثالی است که بخاطر تقلید از آن پولس رسول از تمام افکار پیشینش صرف نظر کرد.

اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوندم مسیح عیسی، زیان می‌دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، اینها همه را فضل می‌شمارم تا مسیح

| را به دست آورم (فیلیپیان ۳: ۷-۸).

پیروی از مسیح شور و اشتیاق زندگی او بود. به همین دلیل تمام کتابهای وی پر از دعوت برای پیروی از خداوند است:

| پس، از من سرمشق بگیرید، چنانکه من از مسیح
سرمشق می‌گیرم (اول قرنتیان ۱۱: ۱).

به همین دلیل او اظهار می‌کرد که اصل زندگی مسیحی فقط تجدید مذهبی و اخلاقی نیست، بلکه زندگی به شکل و همانند مسیح است:

| و همه ما که با چهره بی‌نقاب، جلال خداوند را، چنانکه
در آینه‌ای، می‌نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال
به جلالی فزونتر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند
سرچشمه می‌گیرد که روح است (دوم قرنتیان ۳: ۱۸).

دوستان، این معنای زندگی مسیحی است. عیسی مسیح متولد شد، رشد کرد، بالغ شد، زندگی کرد و درگذشت تا ما بتوانیم زندگی خود را با نگاه بر او بسازیم. تا شما و من دچار توهم نشویم.

این فقط زندگی درست نیست. این فقط زندگی مملو از تصمیمات خوب و خردمندانه نیست. مسیحیت - شریعت اطاعت از مسیح، شریعت پیروی از مسیح و شریعت محبت به مسیح است.

بله، برای خیلی‌ها سبک ایده‌آل زندگی عیسی مسیح غیر قابل عمل می‌باشد. این سبک حتی خیلی از مردم را جذب نمی‌کند. غالباً از چنین اشخاصی می‌توان درباره رها کردن خود و آشکارسازی پتانسیل‌های خود شنید... اما من می‌خواهم این سؤال را بپرسم: آیا می‌توان چنین اشخاصی را اصلاً مسیحی خواند؟ زندگی آنها به چه کسی تعلق دارد، به مسیح یا به خودشان؟ به اهداف او یا آرزوهای خودشان؟ بله، و آیا این عجیب نیست، آیا زنده نیست که اشخاصی که به نام مسیح خوانده

می‌شوند، می‌توانند اهداف و ارزشهای متفاوتی با اهداف و ارزشهای خداوند خود و نجات دهنده خود داشته باشند؟ چنین اشخاصی یا او را به هیچ وجه نمی‌شناسند و یا به سادگی نظر او را در هیچ چیز قرار نمی‌دهند.

من اغلب با مردمی روبرو می‌شوم که می‌گویند «کجا نوشته شده است که این کار را نباید انجام داد؟»

این راه غلط است. سؤال دیگری از ایشان بپرسید: آیا این به مسیح شبیه است؟ وقتی دیسک را در دی‌وی‌دی-پلیر قرار می‌دهید، آهنگی را در iPod خود روشن می‌کنید یا صفحه وب دیگری را باز می‌کنید، از خود بپرسید: این استاندارد کیست؟

بله، همه اینطور انجام می‌دهند!.. - مناسب نیست! - آیا عیسی مسیح این کار را انجام می‌دهد؟ آیا استانداردها و اصول او اجازه انجام آنرا می‌دهند؟

عیسی مسیح بر روی زمین زندگی نکرد تا نهایتاً تبدیل به یک مجسمه تاریخی بشود. او زندگی کرد، همانطور که پطرس می‌گوید، «سرمشقی گذاشت تا بر آثار قدمهای وی پا نهیم».

در آمریکا شعار بسیار خوبی وجود دارد «What Would Jesus Do؟»^۹ «درست است، دست و پای او را بستند. با این حال این سوالی بسیار دقیق و مهمی است: مسیح چگونه عمل می‌کرد؟ او در شرایط من عملاً چه کار می‌کرد؟ عیسی برای همین روی زمین زندگی کرد تا ما جواب آنرا بیابیم.

پیروی از مسیح و به شباهت او در آمدن تنها مفهومی است که انسان باید بخاطر آن زندگی کند. چند بار از خود می‌پرسید: «اگر مسیح بجای من بود، چگونه عمل می‌کرد؟»

بنابراین ما سعی کردیم به دلایلی که باعث شد مسیح آسمان را

^۹ «مسیح چگونه عمل می‌کرد؟» (در اینجا و از این پس ترجمه به انگلیسی توسط نویسنده انجام شده است).

ترک کرده و به عنوان انسانی معمولی به زمین بیايد نگاه كنيم:

- تا با اجرای شریعت به جای ما، ما را پارسا کند.
- تا با حضور در ما، ما را تشنه ی پارسایی بگرداند.
- تا با سپری کردن زندگی واقعی در برابر چشمانمان، نمونه‌ای از پارسایی را نشان دهد.

و آخرین...

- مسیح زندگی کرد تا پارسایی ما را به کمال برساند تا برای ما شفیع گردد.

شفاعت کننده

با زندگی در جسم تحت تأثیر گناه، ما موجودات بسیار ضعیفی باقی می‌مانیم. به خودی خود، بدون کمک و پشتیبانی عیسی مسیح، ما - ساده قادر به زندگی نیستیم. در پایان آنچه مطالعه می‌کنیم، باب هشتم نامه به رومیان آیه بسیار جالبی وجود دارد.

کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می‌شمارد! کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می‌کند! (رومیان ۸: ۳۳-۳۴).

پولس رسول به موضوعی بر می‌گردد که او در آیه اول به آن پرداخته است. در همان آغاز، او اعلام کرد: «دیگر هیچ محکومیتی نیست»، و در اینجا باز همین ایده را تکرار می‌کند: «کیست که برگزیدگان خدا را متهم

کند؟ - خداست که آنها را پارسا می‌شمارد!» اما چرا خدا آنها را پارسا می‌شمارد؟ زیرا مسیح جان سپرد، دوباره برخاست و با طلب شفاعت برای آنها در دست راست پدر قرار گرفت.

به همین علت هر انسانی که متعلق به او باشد، فارغ از اینکه پیر یا جوان باشد، از نظر روحانی قوی یا ضعیف باشد، بر روی کف دستهای عیسی مسیح نوشته می‌شود که او در فکر و در قلب اوست... و هر بار هنگامی که این مسیحی واقعی خسته می‌شود، می‌لغزد و حتی می‌افتد، خداوند عیسی به پدر آسمانی خود روی می‌آورد و بجای او طلب بخشش می‌کند.

شفاعت پسر خدا به یک دلیل دیگر هم برای ما مهم است. واقعیت این است که شیطان درست برعکس عمل می‌کند. هر بار هنگامی که یکی از ما با سر به زمین می‌خورد، او نزد خداوند می‌آید و می‌گوید: «ببین، دوباره افتاد!» شیطان - فتنه‌آمیز افتراگو است. گوش کنید کسانی که فرصتی برای مشاهده این تصویر دارند در مورد او چه می‌گویند.

اژدهای بزرگ به زیر افکنده شد، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله جهان را به گمراهی می‌کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند. آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می‌گفت: اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما، و اقتدار مسیح او فرا رسیده است. زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه‌روز در پیشگاه خدای ما بر آنان اتهام می‌زند، به زیر افکنده شده است (مکاشفه ۹: ۱۰-۱۱).

تصویری وحشتناک: شما تلو تلو می‌خورید و او می‌نویسد؛ شما ضعیف می‌شوید و او آنرا به همه اعلام می‌کند؛ شما تردید دارید و او در این باره به همه آسمانی‌ها جار می‌زند! این کار شیطان است و برای ما به زبان ساده، بسیار مهم است که آدم خود را در بهشت داشته باشیم

که در برابر پدر آسمانی بجای ما ضعیفان شفاعت کند. نه مریم باکره و نه مقدسین تمامی زمانها و نه اقوام ما نمی‌توانند این کار را انجام دهند. فقط او می‌تواند این کار را انجام دهد و چندین دلیل برای این امر وجود دارد.

زندگی پارسا در جسم

او این حق را دارد. او به‌عنوان انسانی پارسا زندگی می‌کرد. و او پارسایی خود را به ما منتسب می‌کند.

ای فرزندانم، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد، شفיעی نزد پدر داریم، یعنی عیسی مسیح پارسا. او خود کفّاره گناهان ما است، و نه گناهان ما فقط، بلکه گناهان تمامی جهان نیز (اول یوحنا ۲: ۱-۲).

به همین دلیل لازم به روشن شدن است که آیا ما در او هستیم یا نه. اگر شما در مسیح نیستید - نام شما در آسمان‌ها یادآوری نمی‌شود! به این دلیل ما یکدیگر را تشویق می‌کنیم که مرتباً خودمان را امتحان کنیم، که آیا من ایماندار واقعی هستیم؟

موضوع این نیست که آیا شما را به‌عنوان عضو کلیسا می‌پذیرند یا خیر، آیا تعمیم به شما تعلیم داده می‌شود یا امکان خدمت در کلیسا را بهتان می‌دهند. می‌توان خادمان را دور زد. اما فاجعه واقعی وقتی اتفاق می‌افتد که شخص در کلیسا باشد، اما در مسیح نباشد. وقتی نام وی در لیست اعضای کلیسا قرار دارد اما در برابر تاج و تخت در آسمان‌ها نامی از ایشان برده نشود. به همین علت در طول این فصل ما بارها و بارها به این سؤال برمی‌گردیم: آیا لحظه‌ای بوده که شما از موقعیت «خارج از مسیح» به موقعیت «در مسیح» رفته باشید؟

پولس در نامه به افسسیان توضیح می‌دهد که دقیقاً چه کسی «در

او» قرار دارد.

و شما نیز در او جای گرفتید، آنگاه که پیام حقیقت، یعنی
بشارت نجات خود را شنیدید؛ و در او نیز چون ایمان
آوردید، با روح القدس موعود مُهر شدید (افسیان ۱:۱۳).

چه وقت این اشخاص پری مسیح را دریافت کردند؟ در لحظه تولد،
غسل تعمید، دعای خادمین؟ خیر! وقتی آنها کلام حقیقت را شنیدند
و به او ایمان آوردند - فقط در این لحظه آنها تحت تأثیر روح القدس
بودند. پارسایی عیسی مسیح توسط ایمان برای این اشخاص منتسب
شد و امروز آنها مدافعی دارند.

رنج در جسم

احتمالاً شما مجبور شدید به اشخاصی گوش کنید که شکایت
می‌کنند که هیچ کس نمی‌تواند با آنها همدردی کند. آنها می‌گویند:
«شرایط من خاص است». اما با مسیح چنین نیست. او کاملاً شدت
سختی‌ها، درد و رنجی که شما و من در حال زندگی بر روی زمین حس
می‌کنیم را به خوبی می‌داند.

من با اشخاصی که از کشور ثروتمند به یک کشور جهان سوم آمده
بودند، روبرو شدم و با خود دارو، آب آشامیدنی و حتی شکلات آورده
بودند. اما هنگامی که عیسی انسان شد، او همه جلالش را در آسمان
باقی گذاشت. او آمد و تبدیل به انسان حقیقی، ساده و واقعی شد. آمد
و تمام درد را تجربه کرد. و هنگامی که شما احساس درد می‌کنید، او
می‌داند این یعنی چه. و وقتی افسرده می‌شوید، او می‌داند که چیست.
او می‌داند چه حسی دارید وقتی به شما خیانت می‌شود، وقتی تحت
تعقیب قرار می‌گیرید. پس به همین دلیل او می‌تواند شفاعت کننده
باشد: او قادر به درک و دلسوزی است.

از همین رو، لازم بود از هر حیث همانند برادران خود شود تا بتواند در مقام کاهن اعظمی رحیم و امین، در خدمت خدا باشد و برای گناهان قوم کفاره کند. چون او خود هنگامی که آزموده شد، رنج کشید، قادر است آنان را که آزموده می‌شوند، یاری رساند (عبرانیان ۲: ۱۷-۱۸).

در باب دیگر همین نویسنده ادامه می‌دهد:

زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعف‌های ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند. پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد (عبرانیان ۴: ۱۵-۱۶).

عیسی همه چیز را تجربه کرد. در حالی که شما مشکلات را پشت سر می‌گذارید، به یاد بیاورید که مسیح قبلاً این راه را پشت سر گذاشته است. او بجای شما بوده است. زندگی در مسیح - قدرت حرکت و شفاعت دلسوزانه او است.

حقیقت درباره ارزش‌های زندگی عیسی مسیح به اندازه اسرار خود تجسم الهی پیچیده است. درک این امر بسیار مهم است تا ما بتوانیم زندگی مسیحی شادی داشته باشیم. برای اینکه ما بتوانیم عمیقاً قدردان آنچه مسیح انجام داده، باشیم. تا در مبارزه روزمره با گناه نقطه‌ای برای تکیه‌گاه داشته باشیم و بتوانیم با شجاعت در سخت‌ترین و باشکوه‌ترین لحظات زندگی خود به تخت الهی نزدیک شویم.

نظر شما درباره مسیح چیست؟

- قبل از همه، خود را آزمایش کنید، آیا شما با مسیح سهیم شده‌اید نه تنها در مرگ او بلکه در زندگی او نیز؟ اگر در این شک دارید، بدون تأملی امروز خود را به خداوند بسپارید.
- این عبارت در عمل برای شما چه معنی دارد: خدا پارسایی مسیح را به ما منتسب می‌کند؟
- تولد تازه چیست؟ چه اتفاقی برای فرد در لحظه تولد تازه می‌افتد؟
- برای چه مسیح زندگی انسانی را سپری کرد؟ اهمیت عملی آن برای بهای رهایی شما در چه چیز بیان می‌شود؟
- منظور از داشتن رابطه مسیحی نسبت به گناه و پارسایی چیست؟
- اگر شما - انسان باایمانی هستید، عملاً چه کاری هر روز انجام می‌دهید تا آنگونه که مسیح زندگی می‌کرد، زندگی کنید؟ این تلاش در چه چیزهایی بیان می‌شود؟
- خداوند بر چه مبنایی می‌تواند فرد باایمان را ببخشد؟
- خود را امتحان کنید، آیا زندگی عیسی مسیح استاندارد و هدف زندگی شما محسوب می‌شود؟ آیا شما عیسی

مسیح را آنقدر دوست دارید که همه چیز را ناچیز حساب
کنید و زندگی خود را هماهنگ خواسته‌ها و احساسات
عیسی مسیح تنظیم کنید؟

فصل چهارم

متولد شد تا رستاخیز کند

زیرا همان‌گونه که مرگ از طریق یک انسان آمد،
رستاخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت.
(اول قرن‌تیان ۲۱:۱۵).

در میان تمامی‌نامه‌های پولس رسول، یکی با حجم قابل توجهی متفاوت است - آن اولین نامه به قرن‌تیان است. باب ۱۵ این نامه بزرگترین فصل است که از پنجاه و هشت آیه تشکیل شده است. این باب یکی مانده به آخرین در نامه است که خلاصه آنچه را که قبلاً گفته شده ترسیم می‌کند (و در این نامه پولس رسول به سؤالات بسیاری پرداخته است). پس از آن پولس فقط به چند مسئله کلیسایی و احوال بررسی‌های سنتی پرداخته است. عجیب است اما تقریباً کل این باب به مسئله قیام خداوند ما اختصاص داده شده است.

دلیل این امر به شرح زیر می‌باشد. در زمان نگارش این نامه اشخاصی در کلیسای قرن‌تس ورود کرده بودند که ادعا داشتند لزومی‌ندارد مسیحیت اعتقادی به رستاخیز جسمانی داشته باشد. آنها تعلیم می‌دادند که انسان‌ها پس از مرگ به ارواح بدون جسم تبدیل

می‌شوند و به این شکل در آسمان‌ها بسر می‌برند.
پولس این کفر را بسیار جدی گرفت، زیرا فهمید که این امر کل
داستان نجات را منحرف می‌کند. به همین علت توضیح آموزه رستاخیز
در نامه او حجم بیشتری را نسبت به هر مسئله دیگری دارد.

و اما، ای برادران، اکنون می‌خواهم انجیلی را که به شما
بشارت دادم به یادتان آورم، همان انجیل که پذیرفتید
و بدان پایبندید و به وسیله آن نجات می‌یابید، به شرط
آنکه کلامی را که به شما بشارت دادم، استوار نگاه دارید.
در غیر این صورت، بیهوده ایمان آورده‌اید. زیرا من آنچه
را که به من رسید، چون مهمترین مطلب به شما سپردم:
اینکه مسیح مطابق با کتب مقدس در راه گناهان ما
مرد، و اینکه دفن شد، و اینکه مطابق با همین کتب در
روز سوّم از مردگان برخاست... (اول قرنتیان ۱۵: ۴-۱).

پولس رسول بر روی عناصر کلیدی انجیل تأمل می‌کند: مسیح
جان باخت، دفن شد^{۱۰} «و مطابق با همین کتب در روز سوّم از
مردگان برخاست». به عبارت دیگر، اگر ما رستاخیز خداوند را
از دست بدهیم، ما بخش زیادی از انجیل را از دست خواهیم
داد، ما مهمترین عنصر پیام نجات را از دست خواهیم داد.
حقیقت رستاخیز مسیح فقط برای پولس اهمیت نداشت. بلکه
به‌طور کلی نقش موثری در موعظه‌های وی ایفا می‌کرد. تقریباً در هر
خطابه‌ای در صفحات عهد جدید، رسولان از رستاخیز نام می‌برند. و نه
تنها نام برده می‌شود، قاعدتاً این موضوع غالب و مهمی است.
اولین موعظه در روز عید پنطیکاست را به یاد می‌آوریم:

| آن مرد بنا بر مشیّت و پیشدانی خدا به شما تسلیم

^{۱۰} دفن در این مورد به‌عنوان ضمانت مرگ عمل می‌کند.

کرده شد و شما به دست بی‌دینان بر صلیبش کشیده،
کشتید. ولی خدا او را از دردهای مرگ رها نکرده، برخیزانید،
زیرا محال بود مرگ بتواند او را در چنگال خود نگاه دارد
(اعمال ۲: ۲۳-۲۴).

سخنان دربارهٔ رستاخیز - این به نوعی اوج موعظه پطرس است.
استدلال اصلی این موعظه: مسیح - نجات دهنده است، زیرا او بر
مرگ پیروز شد.

فقط در این موعظه ی پطرس، سه مرتبه رستاخیز ذکر می‌شود.
کلاً در کتاب اعمال رسولان، حقیقت رستاخیز مسیح بیش از بیست
مرتبه ذکر شده است. اغلب اوقات، نگارنده از کلمه «رستاخیز» به‌عنوان
مترادف کلمه «انجیل» استفاده می‌کند.

رسولان با نیرویی عظیم به رستاخیز خداوند عیسی
شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود
(اعمال ۴: ۳۳).

برای ما ممکن است غیر ارادی این سؤال پیش بیاید: آیا برآستی
واقعیه‌های دیگری در زندگی عیسی مسیح وجود نداشت که آنها ارزش
موعظه را داشته باشند؟ چرا رسولان بارها و بارها به این واقعه باز
می‌گشتند؟ آیا حقیقت درباره رستاخیز جسمی عیسی مسیح برای نجات
ما به این اندازه مهم است؟

در طول این کتاب، ما سعی می‌کنیم به این سؤال پاسخ دهیم که
چرا مسیح جسم را پذیرفت. و یکی از دلایلی که چرا مسیح باید این کار
را انجام می‌داد، نیاز به رستاخیز در جسم بود. و به زودی خواهیم دید
که چرا این مورد نیاز بود.

با صحبت از آموزه‌های گوناگون، ما گاهی اوقات چنان به آنها عادت
می‌کنیم که بندرت به اصل آن می‌پردازیم. به نظر می‌رسد، خوب مسیح

زنده شد که شد. چه چیز دیگری اینجا برای فهمیدن وجود دارد؟ ما سطحی می‌اندیشیم و تعداد زیادی از نعمتهای پنهان در حقایق انجیل را از دست می‌دهیم.

از خودتان یک سؤال ساده بپرسید: اگر مسیح تا قبل از تجسم خود دارای جسمی نبود، پس از مُردن، او در روح نیز می‌توانست به نزد پدر برود... پس، چرا او نیاز به بازگشت به جسم داشت؟ آخر گفته شده که در لحظه مرگ مسیح روح خود را به پدر سپرد.

آنگاه عیسی به بانگ بلند فریاد برآورد: «ای پدر، روح خود را به دستان تو می‌سپارم.» این را گفت و دم آخر برکشید (لوقا ۲۳: ۴۶).

عید تجسم مسیح به‌عنوان نقطه تجسم الهی حاکمی از زمانی می‌باشد که مسیح به‌عنوان خدا-انسان وجود نداشته است. همانند خدا او همیشه وجود داشت، اما پسر خدا در زمان مشخصی از تاریخ به خدا-انسان تبدیل شد. این اتفاق در زمان یک لقاح اسرارآمیز توسط روح القدس به شکل ماوراءطبیعی رخ داد. اینگونه فرشته لحظه دادن خبر تولد غریب الوقوع مسیح به مریم را توصیف می‌کند.

فرشته پاسخ داد: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقدّس و پسر خدا خوانده خواهد شد» (لوقا ۱: ۳۵).

یعنی عیسی مسیح در روح آمد و جسم را پذیرفت. سپس او در روح زمین را ترک کرد و مجدداً به پدر پیوست. این سؤال پیش می‌آید: چرا او نیاز به بازگشت به گور سرد داشت؟ چرا او احتیاج به این بدن پاره پاره شده داشت؟ چرا از نو زنده شدن؟ چرا همچنان با جسم انسان ارتباط داشتن؟ مگر او نمی‌توانست درست همانطور که آمده بود باز گردد؟

اینها سؤالات بسیار بجایی هستند که به اعماق اسرار تجسم الهی نفوذ می‌کنند.

به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در جسم
ظاهر شد (اول تیموتائوس ۱۶:۳).

تامل در مورد این موضوع به ما کمک می‌کند، تا نه تنها اهمیت ورود مسیح به زمین را درک کنیم بلکه از هدیه گرانبهای الهی، یعنی پدیده تجسم پسر خدا قدردان باشیم. این به ما پایه و اساس محکمی از زندگی را هدیه می‌دهد که توسط عیسی مسیح به ثبات رسیده است.

پیروزی مسیح بر مرگ

هر یک از ما علیرغم همه شادی‌های زندگی، دائماً با یک مصیبت که به دنبال ماست روبرو می‌شویم. این مصیبت - فسادپذیری است. هر موجود زنده‌ای می‌میرد. مطالعات بی‌شماری ثابت می‌کنند که از لحظه تولد در بدن کودک روند مرگ سلولی، مداوم و تصاعدی آغاز می‌شود.

ما در مرگ زندگی می‌کنیم. ما به سوی مرگ حرکت می‌کنیم. ما بیمار می‌شویم، بدن ضعیف می‌شود، فرتوت می‌شود، جذابیتش را از دست می‌دهد، دچار بوی بد می‌شود... مغز شروع به فراموشی می‌کند، استخوان‌های آسیب دیده به خوبی جوش نمی‌خورند، اگر فردی بیمار شود، دیگر بهبودی برای او دشوارتر از قبل است... پدیده‌ای متناقض و وحشتناک!

ما گرفتار این مصیبت هستیم. ما عادت می‌کنیم. ما سعی می‌کنیم مابین واقعیت‌های فسادپذیری در حال دست و پنجه نرم کردن هستیم، مثل تپه‌های برفی یا چاله‌هایی در جاده بد، به امید مقاومت کردن، زندگی کنیم... خوب، بالاخره راه فراری نداری و روزی

می‌رسد که باید مُرد. مثل همه... و کمتر کسی در این باره فکر می‌کند که این یک وضعیت کاملاً غیر طبیعی است! نوزاد بعد از هفتاد سال به پیرمردی چروکیده تبدیل می‌شود - چرا؟!

فسادپذیری - نقطه‌ای از هستی ماست که در آن اثرات مخرب گناه، خود را به وضوح به ما نشان می‌دهند. بدن ما را می‌خورد، شیرهای زندگی ما را می‌مکد و به نابودی کامل و اجتناب ناپذیر می‌رساند. به همین دلیل نجات انسان نه تنها آمرزش گناهانش، نه تنها کفاره گناه او، بلکه غلبه بر پیامدهای برگشت ناپذیر گناه را نیز در بر دارد یعنی دقیقاً: فرسودگی و مرگ.

مشکل فسادپذیری

خداوند انسان را به گونه‌ای آفرید که هر یک از ما دارای مؤلفه‌های روحانی و جسمی است.

آنگاه بیهوده خدا آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی او نَفَس حیات دمید و آدم موجودی زنده شد (پیدایش ۷:۲).

بدن انسان از ماده‌ای ساخته شده توسط خداوند آفریده شد یا به عبارت دیگر: از عناصر پوخته زمین. این یکی از اصلی‌ترین تفاوت‌های انسان از فرشتگان و ارواح را تشکیل می‌دهد. بدون داشتن بدن، آنها تا حد زیادی مشکلات ما را ندارند. البته آنها لذت‌های زندگی با بدن را ندارند. در عین حال انسان آفرینشی کاملاً جدیدی بود.

اولاً، او به‌عنوان شخصیتی ساخته شد که حامل تصویر و شباهت خدا است. اما علاوه بر این به‌عنوان شخصیتی در جسم ساخته شده، یعنی روح، مؤلفه درونی او، که با ماهیت فیزیکی او ارتباط تنگاتنگی دارد.

هنگامی که انسان گناه کرد، گناه به عنوان پیامدی، نه تنها بر ماهیت روحانی او بلکه بر ماهیت مادی او نیز تأثیر گذاشت. او در سطح ژنتیکی به دنیای فیزیکی نفوذ کرد. به این جهت حتی اگر شما انسان را در امن ترین و استریل ترین مکان روی زمین محصور کنید و هر گونه تهدیدی برای زندگی را خنثی کنید، یک روز او به هر حال به خودی خود می میرد. ژنهای مرگ در لحظه خاص فرآیندهای شیمیایی برگشتناپذیر را روشن می کنند - و او تسلیم می شود. و نه تنها او، در نتیجه اعمال انسان، تمام دنیا در مرحله مرگ تدریجی قرار دارند.

زندگی انسان مستقیماً با زمین گره خورده است. برای اینکه او از تنها زیستگاه ممکن محروم نشود، خدا زمین را زیر لعنت گناه انسان قرار داد و بدین ترتیب گناه، آفرینش را تحت تأثیر قرار داد. به همین دلیل برگها می افتند، حیوانات می میرند، فرسایش بر خاک تأثیر می گذارد، علفهای هرز گیاهان زراعی را خفه می کنند.

و به آدم گفت: «چون سخن زنت را شنیدی و از درختی که تو را امر کردم از آن نخوری خوردی، به سبب تو زمین ملعون شد؛ در همه روزهای زندگیت با رنج از آن خواهی خورد. برایت خار و خَس خواهد رویانید، و از گیاهان صحرا خواهی خورد. با عرق جبین نان خواهی خورد، تا آن هنگام که به خاک بازگردی که از آن گرفته شدی؛ چراکه تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت.»
(پیدایش ۳: ۱۷-۱۹).

انسان همچنین همانند نمایندگان دنیای حیوانات و گیاهان، در وجود خود زندگی ندارد. او برای وجود داشتن مستقل خلق نشده است. به همین علت ما نمی توانیم بدون ارتباط با خدا زندگی کنیم^{۱۱}. کتاب مقدس می گوید که خداوند عیناً ذرات ابتدایی دنیای فیزیکی را

^{۱۱} عبرانیان ۳: ۱، اول پطرس ۷: ۳، رومیان ۱۱: ۳۶.

در کنار هم نگه می‌دارد.

زیرا همه چیز به واسطه او آفریده شد: آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است، دیدنیها و نادیدنیها، تختها و فرمانرواییها، ریاستها و قدرتها، همه به واسطه او و برای او آفریده شدند. او پیش از همه چیز وجود داشته، و همه چیز در او قوام دارد (کولسیان ۱: ۱۶-۱۷).

گناه ارتباط پایدار زندگی انسان با خدا را شکسته است. به محض اینکه انسان از منبع حیات‌بخش جدا شد، بلافاصله شروع به مردن کرد. او از مقداری منبع زندگی برخوردار است (دقیقاً همانطور که کامپیوتر می‌تواند برای مدت زمانی از شارژی که در باتری ذخیره شده، استفاده کند)، اما آن بسیار محدود است و انسان به‌طور برگشت‌ناپذیر از بین می‌رود.

در کتاب «بدن سرطان» آ. ای. سولژینیتسین زندگی در بخش سرطان بیمارستان را توصیف می‌کند. سرنوشت‌های واقعی انسانهای واقعی. تراژدی عمیقی که، بی‌خدایان با روبرو شدن از مرگ اجتناب‌ناپذیر رنج می‌برند.

این افراد بسیار جالب زندگی می‌کردند: آنها آرزوهای خود، برنامه‌های خود و ایمان به آینده‌ای روشن را داشتند... اما پزشک اطلاع می‌دهد: «این پایان است. ادامه زندگی وجود ندارد» - و آنها به دیوار تکیه می‌دهند... این انسانها ناگهان از مستی در می‌آیند. آنها ناگهان می‌فهمند که زمان واقعا کوتاه است. در یک لحظه همه چیزهایی که بخاطر آنها زندگی می‌کردند، بی‌رنگ می‌شوند.

نویسنده کتاب با مهارت فضای غم و ناامیدی که در بخش سرطان بیمارستان حاکم است را شرح می‌دهد، جایی که هر کس در درماندگی خود غرق شده و درک می‌کند که او با آنچه خارج از کنترل اوست روبرو شده است، چیزی که بسیار قوی‌تر از اوست، که نمی‌پرسد چه هنگام

او را ببرد. هر کس ناگهان اقرار می‌کند که او در معرض فسادپذیری که او را زشت کرده و به آرامی در حال کشتن اوست و قادر به هیچ کاری در این مورد نیست.

مرگ - واقعیت بی‌رحمی است که با آن رویاهای انسانی خُرد می‌شوند.

این داستان توسط سولژینیتسین نوشته شده است تا نشان دهد که همه ما - بیمارانی در بخش بزرگ سرطانی قرار داریم. در اینجا بهبود نمی‌یابند. اینجا را ترک نمی‌کنند.

لحظه‌ای را به یاد بیاورید که مجبور بودید کنار تابوت بایستید و به بدن بی‌جان و بی‌روح فرد عزیز خود نگاه کنید. این تصویر باری از وحشت و ناامیدی را به همراه دارد. ذهن از پذیرش آن امتناع می‌ورزد. کسی که فقط چند روز پیش زندگی می‌کرد، فکر می‌کرد، صحبت می‌کرد، آرزو داشت، احساس می‌کرد، تلاش می‌کرد... اکنون به یک جرم بیولوژیکی فاسد تبدیل شده است. تا زمانی که او زنده بود، او را گرمی می‌داشتند، می‌خواستند با او باشند و دوستش داشتند... به محض اینکه به جسد تبدیل شد، آنها می‌خواهند هر چه سریع‌تر از شر او خلاص شوند. گناه دنیای فیزیکی را گمراه کرده است.

اما این تصویر حتی غیرقابل تحمل‌تر می‌شود وقتی می‌فهمی که مرگ - قطعاً نقطه‌ای در زندگی هر شخصی است. عمومی بودن این پدیده تسکین دهنده نیست. بر عکس، تو ناگهان به وضوح متوجه می‌شوی که نه منابع اقتصادی، نه مزیت فکری و نه موقعیت اجتماعی بالا به تو در این گذرگاه اصلی کمک نمی‌کند. انسان ناگزیر طبق مجازاتی که خدا اعلام کرده به گرد و غبار باز می‌گردد. به همین دلیل پطرس رسول انسان‌ها را بندهای فساد می‌نامد.

بدیشان وعدهٔ آزادی می‌دهند، حال آنکه خود بندهٔ
فسادند... (دوم پطرس ۲:۱۹).

بیان بسیار دقیق. برخی تصور می‌کنند میلیاردها پول به آنها آزادی می‌بخشند. برخی دیگر به تحول سیاسی، پیشرفت در علم اعتقاد دارند. اما در این متن، پطرس با صحبت از معلمان دروغین تأکید می‌کند که امید به هر نوعی از مردم و منابع آنها بی‌معنی هست. نه میلیاردها، نه سیاستمداران، نه فیلسوفان و نه معلمان مذهبی، هیچ کس قادر به حل مسئله مرگ نیست، زیرا اول از همه، آنها خودشان بردگان آن هستند. این ناتوانی بشریت است.

به همین علت مسیح می‌بایست در جسم بیاید. انسان‌ها به چیزی بیش از کمی‌اصلاح نیاز داشتند. انسان‌ها باید به زندگی بازگردانده می‌شدند و تجسم الهی با جدی‌ترین شکل، دسته دسته این مشکل را حل می‌کند.

عیسی مسیح تنها کسی است که می‌تواند ادعای قدرت بر مرگ را داشته باشد چرا که خود او عاری از فسادپذیری است. در او زندگی وجود دارد.

زیرا مزد گناه مرگ است، اما عطای خدا حیات جاویدان
در خداوند ما مسیح عیساست (رومیان ۶: ۲۳).

مرگ - آشکارترین مشکل جهانی است. گرم شدن کره زمین، کمبود مواد غذایی و سوخت... همه اینها مسئله فسادپذیری فیزیکی را با اختلاف گسترده دنبال می‌کنند. البته انسان‌ها با مشکل تباهی روحانی برخورد می‌کنند، اما از نظر ظاهری چندان بنظر نمی‌آید. وقتی آنها پیر می‌شوند، بیمار می‌شوند، می‌میرند، آنگاه قدرت گناه بر هر کسی آشکار می‌شود.

پیروزی بر فسادپذیری

داستان پیروزی بر فسادپذیری - داستانی شگفت انگیز است که

خیلی واضح شکوه قلب و ذهن خدا را نشان می‌دهد. خداوند می‌بایست با انسان‌ها در یک مرحله قرار می‌گرفت، تا اثر مرگ بر خود را تجربه کند، بر آن پیروز شود و کسانی که در او قرار می‌گیرند از اسارت فسادپذیری بیرون بیاورد.

از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد، و آنان را که همه عمر در بندگی ترس از مرگ به سر برده‌اند، آزاد سازد. (عبرانیان ۲: ۱۴-۱۵).

پسر خدا می‌بایست در جسم و خون «سهیم می‌شد»، یعنی برای همیشه به یک انسان تمام‌عیار و نماینده قانونی از نسل بشر تبدیل می‌شد. او نه تنها گناه بشریت را باید به عهده می‌گرفت و به خاطر آن مجازات می‌شد بلکه او می‌بایست جان بسپارد تا با رستاخیز ما را از سلول مرگ بیرون بکشد.

این شرایط بسیار مهمی است. ما درباره فرشتگانی می‌خوانیم که گاهی به شکل جسمی‌ظاهر می‌شدند. ظاهراً برای انجام فرامین خدا، موجودات روحانی می‌توانند برای مدتی به جسم انسان یا حداقل به آن حالت درآیند.

اما تجسم پسر، ورود موقت به شباهت انسان و نقش بازیگری نبود. این اتحاد ابدی خداوند با خانواده انسانی بود. به همین دلیل بر خلاف فرشتگان بی جسم، خدا-انسان می‌توانست بمیرد.

قدرت رستاخیز

کتاب مقدس تأکید می‌کند این پیروزی به لطف قدرت عظیم غیرانسانی صورت گرفته است. مرگ که عیسی مسیح را ناامیدانه با

شاخکهایش گرفته بود و نتوانست جلوی او را بگیرد.

آن مرد بنا بر مشیت و پیشدانی خدا به شما تسلیم کرده شد و شما به دست بی‌دینان بر صلیبش کشیده، کشتید. ولی خدا او را از دردهای مرگ رها نیده، برخیزانید، زیرا محال بود مرگ بتواند او را در چنگال خود نگاه دارد (اعمال ۲: ۲۳-۲۴).

سرچشمه این قدرت در خود خداوند است.

از شکرگزاری برای وجود شما باز نایستاده‌ام، بلکه پیوسته شما را در دعا‌های خود یاد می‌کنم و تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فرا خوانده است، بشناسید و به میراث غنی و پر جلال او در مقدسین پی‌ببرید، و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما که ایمان داریم، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عملی نیروی مقتدر خداست که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی، به دست راست خود نشانید (افسیسیان ۱: ۱۶، ۱۸-۲۰).

فقط خداوند این قدرت را دارد که زندگی را به مُرده بازگرداند و در برابر قدرت او چیزی برای ایستادگی وجود ندارد.

با انسان شدن خداوند، مسیح همچنان سرچشمه زندگی ماند، او طبیعت و قدرت الهی خود را از دست نداد. علاوه بر این او نه تنها پارسا به زمین آمد بلکه او حتی بدون کوچکترین درجه‌ای از گناه کردن، زندگی انسانی را طی کرد. به همین علت مرگ هم نتوانست جلوی او را بگیرد. آیا تاکنون چشمه‌های در حال فوران از زیر زمین را دیده‌اید؟ اگر سعی کنید تپه‌ای از ماسه را بر روی دهانه چشمه بریزید، در عرض چند

ثانیه دوباره چشمه به بیرون فوران خواهد کرد. چرا؟ از آنجا که چشمه - سرچشمه آب است و گودال آب نیست.

اما چه اتفاقی می افتد اگر چند تن ماسه بر روی دهانه چشمه انباشته شود؟ آیا آب می تواند راه خود به سمت بالا پیدا کند؟ پاسخ به این سؤال بستگی به میزان قدرت چشمه خواهد داشت.

سنگین ترین بار گناهکاری انسان بر روی عیسی مسیح افتاد. فشار این گناه به حدی سنگین بود که برای مدتی حتی زندگی فیزیکی او را به زنجیر کشیده بود. جهنم، مرگ، فسادپذیری، تمام گناهان انسانی بالای صلیب جلجتا بر روی پسر خدا ریختند. آنها بدن او را کشتند، اما نتوانستند او را مُرده نگه دارند. طبیعت الهی خدا-انسان همانند یک چشمه قدرتمند که راهی برای زندگی پیدا کرد. معلوم شد که قدرت خداوند غیرقابل مقایسه و بیشتر از قدرت مرگ است و به همین علت ما با جشن و شادمانی اعلام می کنیم:

«ای گور، پیروزی تو کجاست؟ و ای مرگ، نیش تو کجا؟»
(اول قرن تیان ۱۵: ۵۵).

تأیید اینکه عیسی مسیح سرچشمه زندگی همه کسانی محسوب می شود که به او ایمان دارند، ما در سخنان خود مسیح که در زمان خدمت زمینی او گفته شده است، می بینیم.

عیسی گفت: قیامت و حیات مَئَم. آن که به من ایمان آورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد (یوحنا ۱۱: ۲۵).

بزرگی رستاخیز مسیح در ذهن جای نمی گیرد. این قطعاً یکی از قدرتمندترین آشکارسازی هویت باشکوه خداوند است.

بدن رستاخیز شده

در زمان مرگ عیسی مسیح، او روح خود را به پدر آسمانی سپرد. اما در لحظه رستاخیز، روح پسر خدا به بدن بازگشت. با این حال اتفاقی برای بدن افتاد!

مسیح هنوز شناخته می‌شد. حتی بر روی بدن زخم‌های ناشی از میخ‌ها و نیزه باقی مانده بود که مسیح به توما نشان داد. عیسی می‌توانست صحبت کند، او غذا می‌خورد، راه می‌رفت... اما این بدن کاملاً متفاوت بود! دارای خصوصیات جدیدی بود.

مسیح می‌توانست در یک لحظه تغییر مکان دهد (لوقا ۲۴:۳۱). او می‌توانست ظاهر و ناپدید شود (اعمال ۱:۳)، می‌توانست از موانع فیزیکی عبور کند (یوحنا ۱۹:۲۰)، سرانجام به این شکل او به نزد پدر صعود کرد (لوقا ۲۴:۵۱)...

واقعیت این است که با برخاستن از مردگان، عیسی مسیح فقط شانس دومی به بدن پاره‌پاره شده خود نداد. رستاخیز دگرگونی بنیادی در طبیعت فیزیکی او ایجاد کرد و او را فساد ناپذیر کرد. درباره چنین بدن‌هایی در باب پانزدهم اول قرن‌تینان گفته می‌شود، جایی که پولس رسول همه ریزه‌کاری‌های این پدیده شگفت‌انگیز را توضیح می‌دهد.

در مورد رستاخیز مردگان نیز چنین است. آنچه کاشته می‌شود، فسادپذیر است؛ آنچه برمی‌خیزد، فسادناپذیر. در دلت کاشته می‌شود، در جلال برمی‌خیزد. در ضعف کاشته می‌شود، در قوت برمی‌خیزد (اول قرن‌تینان ۴۲:۱۵-۴۳).

سم از سلولهای بدن او حذف شده، علتی که انسان را به صورت غیرقابل کنترل به سمت قبر می‌کشد، حذف شد. رستاخیز مسیح با رستاخیز ایلعازر، طابیتا و بسیاری دیگر که به زندگی بازگشتند در همین

نکته تفاوت داشت. همه آنها به بدن سابق خود بازگشتند که همچنان به درد و رنج خود ادامه می‌داد و یک روز برای بار دوم جان سپرد... آنها مرگ را شکست ندادند. مرگ فقط برای چند دهه به تعویق افتاد. اما این راه حل نهایی برای گشایش مشکل نبود.

عیسی مسیح اولین و تنها انسانی بود که به بدن غیرقابل فسادپذیر بازگشت. او به فرشته تبدیل نشد. او فقط در روح ظاهر نمی‌شد. او به بدن واقعی بازگشت، اما بدن شگفت‌انگیزی که به شکلی تعجب‌آور با بدن ما و شما متفاوت است. به همین دلیل در مورد او گفته شده:

اما مسیح برآستی از مردگان برخاسته و نوبر خفتگان
شده است (اول قرن‌تیاں ۱۵:۲۰).

درست همانطور که مسیح تنها انسانی شد که هرگز گناه نکرد، او تنها انسانی بود که رستاخیز کرد تا دوباره هرگز نمیرد. بدن او دیگر درد را احساس نمی‌کند. این بدن در معرض پیری نیست. او به مشتی دارو احتیاج ندارد. این بدن در زیر حاکمیت مرگ نیست. مسیح به عنوان سرچشمه اصلی حیات، از میان لایه‌های گناه و مرگ به بیرون در آمد. از این نظر بدن مسیح رستاخیز شده با بدنهای آدم و حوا پیش از فرو افتادن در گناه تفاوت دارد. این بدن باشکوه که به یک خلقت کاملاً متفاوت تبدیل شده است.

به نظر من حقیقت درباره پیروزی مسیح بر فسادپذیری باید موضوع بزرگترین شکرگزاری ما باشد. هر بار که شما دچار کمردرد، درد دندان یا ضعف بینایی می‌شوید، وقتی اولین چین و چروک، موهای سفید، جای زخم بوجود می‌آید... هر بار که شما علائم فسادپذیری را در بدن خود مشاهده می‌کنید، به یاد بیاورید: به لطف اینکه عیسی مسیح با جسم آمد، به لطف اینکه او بجای شما جان سپرد و دوباره برخاست، بدن جدیدی، بدون چین و چروک، بدون وزن اضافی در انتظار شماست؛ بدنی که به ویلچر و عصا احتیاج ندارد... این معجزه رستاخیز است،

معجزه رستاخیز انسان در جسم!

رهایی ما از فسادپذیری

اگر حتی رستاخیز مسیح تنها مربوط به خود او باشد، این معجزه‌ای است که ارزش توجه دارد. اما عظمت حقیقی این واقعه در این نهفته است که عیسی نه تنها خود را از اسارت مرگ رهانید، بلکه ما، انسان‌ها را نیز همراه خود آورد.

اما مسیح براستی از مردگان برخاسته و نوبر خفتگان
شده است (اول قرن‌تیا ۱۵:۲۰).

مسیح این کار را تنها برای خود انجام نداد. نه تنها برای اینکه نشان دهد که مسئله مرگ در نهایت قابل حل است. نه فقط برای اینکه قدرت شگفت‌انگیز و خرد غیر قابل درک خود را به نمایش بگذارد. بلکه برای اینکه ما را متقاعد کند که ما همانند او رستاخیز خواهیم کرد. البته باور این برای انسان‌های فانی دشوار است. ما آنقدر به فسادپذیری عادت کرده‌ایم که نمی‌توانیم احتمال جاودانگی را جدی بگیریم. به همین علت حکمای یونانی که پولس رسول برای آنها موعظه می‌کرد، دقیقاً به او گوش می‌دادند تا اینکه از رستاخیز سخن گفت. گوش دادن به چنین سخنانی در حد شأن فکری آنها نبود.

چون درباره رستاخیز مردگان شنیدند، برخی پوزخند
زدند، اما دیگران گفتند: «می‌خواهیم در این باره باز از تو
بشنویم.» (اعمال ۱۷:۳۲).

همانطور که ما می‌بینیم کلیسای قرن‌تس نیز مشکلات جدی در اعتقاد به رستاخیز مردگان داشتند. آنها به طرز چشمگیری شبیه به مسیحیان لیبرال امروزی هستند که معتقدند مسیحیت فقط برای به

درستی زندگی کردن در زمین خوب است. اما رستاخیز واقعی است و کتاب مقدس توضیح می‌دهد که به چه علت ما می‌توانیم به این حقیقت اعتماد کنیم و عملاً زندگی خود را بر اساس آن بسازیم.

شروط آزادی

همانطور که ما قبلاً نیز اشاره کردیم، نامه به کلیسای قرن‌تس حاوی توضیحاتی دقیق درباره اینکه چرا رستاخیز ایمانداران به رستاخیز خداوندشان عیسی مسیح وابسته است.

اما مسیح برآستی از مردگان برخاسته و نوب‌ر خفتگان شده است. زیرا همان‌گونه که مرگ از طریق یک انسان آمد، رستاخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت. زیرا همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد. اما هرکس به نوبه خود: نخست مسیح که نوب‌ر بود؛ و بعد، به هنگام آمدن او، آنان که متعلق به اویند (اول قرن‌تیا ۱۵: ۲۰-۲۳).

پولس نشان می‌دهد که رستاخیز بدن انسان‌ها به واسطه دو واقعیت است: اول، رستاخیز خود عیسی مسیح و دوم، اتحاد جدایی‌ناپذیر ما با وی.

در این قسمت پولس بار دیگر بر وجود ماهیت انسانی در مسیح تأکید می‌کند: «همان‌گونه که مرگ از طریق یک انسان آمد، [از این رو] رستاخیز مردگان نیز از طریق یک انسان پدیدار گشت». وی در ادامه از مقایسه واضحی استفاده می‌کند: «همان‌گونه که در آدم همه می‌میرند، در مسیح نیز همه زنده خواهند شد». همانطور که مرگ برای همه نسل آدم حقیقی و اجتناب‌ناپذیر است، برای همه کسانی که توسط مسیح بهای رهایی آنها داده شده نیز اجتناب‌ناپذیر؛ کسانی که در او روح و

طبیعت خداوند ساکن می‌باشد. به عبارت دیگر کسانی که در مسیح هستند، نمی‌توانند زنده نشوند!

در موعظه‌های خود عیسی مسیح بارها و بارها تأکید کرد، که حیات او در ایمانداران به‌طور نمی‌تواند گرفتار مرگ شود.

در باب ششم انجیل یوحنا وضعیتی توصیف می‌شود که در آن مسیح چندین هزار نفر را غذا داد. جای تعجب نیست که روز بعد آنها به امید تکرار معجزه دوباره به جستجوی مسیح رفتند. اما در آن لحظه که آنها سرانجام او را پیدا کردند، مسیح اعلام کرد که آنها باید به دنبال چیزی کاملاً متفاوت از آنچه هستند باشند.

کار کنید، اما نه برای خوراک فانی، بلکه برای خوراکی که
تا حیات جاویدان باقی است، خوراکی که پسر انسان به
شما خواهد داد. زیرا بر اوست که خدای پدر مُهر تأیید
زده است (یوحنا ۶: ۲۷).

این مردم مسیری طولانی طی کرده بودند. آنها ابتدا از یک سوی دریاچه و سپس به سوی دیگر عبور کردند. آنها زمان و تلاش زیادی را صرف کردند. برای چی؟ برای دریافت وعده دیگری از نان و ماهی. آنها به دنبال غذا فسادپذیری بودند که تنها می‌توانست زندگی بدن در حال خاموشی آنها را برای مدت کوتاهی حفظ کند. اما مسیح هشدار داد: «در آنچه که به شما حیات ابدی می‌بخشد سرمایه‌گذاری کنید». این گفته مسیح، نان حقیقتی و فسادناپذیر چه چیزی را بیان می‌کند؟

عیسی به ایشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم،
که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید،
در خود حیات ندارید. هر که بدن مرا بخورد و خون مرا
بنوشد، حیات جاویدان دارد، و من در روز بازپسین او را
بر خواهم خیزانید (یوحنا ۶: ۵۳-۵۴).

«می‌خواهید زندگی داشته باشید؟» - شما باید از من تغذیه کنید. فقط من حیاتِ فسادناپذیر در خود دارم». به همین علت ما باید یاد بگیریم با یکی شدن در عیسی مسیح، واقعاً در او زیست کنیم:

کسی که بدن مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من ساکن می‌شود و من در او. همان‌گونه که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده‌ام، آن که مرا می‌خورد نیز به من زنده خواهد بود (یوحنا ۵۶:۶-۵۷).

در هم آمیختگی تنگاتنگی بین ایمانداران با مسیح بوجود می‌آید که قابل مقایسه با رابطه جدایی‌ناپذیر بین مسیح و خدای پدر است.

زیرا ارادهٔ پدر من این است که هر که به پسر بنگرد و به او ایمان آورد، از حیات جاویدان برخوردار شود، و من در روز بازپسین او را بر خواهم خیزانید (یوحنا ۶:۵۴).

اما برخی برآستی معتقدند در این بخش سخن از پاره کردن نان است. در واقع، نان و شراب نمادی از بدن و خون خداوند ما هستند، اما آنها بدن و خون حقیقی محسوب نمی‌شوند. اگر شما از نظر شیمیایی آنها را تجزیه و تحلیل کنید، آشکار می‌شود که این - هدایای فسادناپذیر نیستند. ما این را برای «به یادآوردن» انجام می‌دهیم. هر چقدر هم که شما عشای ربانی را بجا بیاورید، شما از این طریق فسادپذیری را شکست نخواهید داد. مفهوم شام در این نیست. این تنها به فدیة انجام شده توسط مسیح اشاره دارد. اینجا سخن از زندگی واقعی خداوند است که ما آنرا به لطف تعلق داشتن به مسیح داریم. ما باید به همان اندازه با خداوند زندگی کنیم که با نان زنده هستیم.

با اتحاد و با ایمان به او، ما در خود زندگی او را داریم، سرچشمه‌ای که با هیچ چیزی امکان مسدود کردنش نیست. به همین علت رستاخیز

عیسی مسیح پایهٔ پیروزی شخصی ما در برابر فسادپذیری محسوب می‌گردد.

سرچشمه زندگی

علت رستاخیز مسیح و ما یکی است. مسیح جان سپرد، اما خدا او را از مردگان برخیزانید. چرا؟ چون در او سرچشمه زندگی قرار داشت، او خدا بود. هر کدام از ما خواهد مرد و خداوند او را زنده می‌کند، فقط در صورتی که در او روح حیات سکونت داشته باشد.

و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، حتی به بدنهای فانی شما نیز حیات خواهد بخشید. او این را به واسطهٔ روح خود انجام خواهد داد که در شما ساکن است (رومیان ۸:۱۱).

جمله آخر بسیار مهم است. او مردگان را، نه توسط روحی که از بیرون عمل می‌کند زنده می‌کند، بلکه با روحی ساکن در آنها زنده می‌کند. توجه کنید که این چقدر مهم است! کسانی که درونشان روح خدا وجود ندارند در حالت خوابیده خواهند ماند. آنها در حاکمیت مرگ خواهند ماند...

من صادقانه اعتراف می‌کنم که من نمی‌فهمم برای چه بسیاری از مردم به مسیحیت نصفه نیمه اکتفاء می‌کنند. این که آنها فقط به کلیسا می‌روند، در مراسمات شرکت می‌کنند، به موعظه گوش می‌دهند... این کافی نیست! انسان خوبی بودن کافی نیست. دعا کردن و خواندن کتاب مقدس کافی نیست. شرکت در امور کلیسا کافی نیست. خواندن سرودهای مسیحی کافی نیست. مرتکب گناهان فاحش نشدن کافی نیست. آیا در این انسان خوب روح خدا وجود دارد که او را زنده کند؟

خیر - او در هلاکت است. تا ابد... اگر او از روح خدا متولد نشده، زنده نخواهد شد! امید او بیهوده و امیدواری او بی‌اساس است!

امروز، بسیاری از خادمان مسیحی نمی‌خواهند عقب مانده و اُمُل بنظر برسند و ادعا می‌کنند که نجات را می‌توان بدون پذیرش عیسی مسیح به‌عنوان خدای زندگی و نجات دهنده شخصی خود بدست آورد. طبق نظرسنجی‌های اخیر در ایالات متحده آمریکا^{۱۲} ، بیش از ۵۰٪ از کل افراد که خود را دارای تولد تازه می‌دانند، از این نقطه نظر پیروی می‌کنند. واقعاً، برای میلیاردها انسانی که هرگز از انجیل نشنیده‌اند، چه اتفاقی می‌افتد؟ برای کسانی که در کشورهای مسلمان به دنیا آمده‌اند، چه اتفاقی می‌افتد؟ یا کسانی که کمی‌اعتقاد داشتند، اما نه تا آخر یا کمی‌متفاوت باور داشتند چه می‌شود؟ در مورد ایمانداران کلیساهای دیگر چی؟ با کسانی که کارهای خوب بسیاری و اعمال شجاعانه بزرگ روحانی انجام داده‌اند؟ پاسخ مسیح کاملاً واضح است:

عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی
از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه
یابد. آنچه از بشر خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه
از روح زاده شود، روحانی است (یوحنا ۳: ۵-۶).

ما کسی را به جهنم نمی‌فرستیم. ما فقط بر اساس کتب مقدس این حقیقت را یادآوری می‌کنیم که فقط کسانی که از روح خدا متولد شده‌اند بر می‌خیزند.

شما می‌دانید چگونه اشیاء غرق شده در دریا را به روی سطح آب می‌آورند؟ یکی از روش‌ها به شرح زیر است: غواصان پنتون‌ها را به آنها

۱۲ What Americans Believe about Universalism and Pluralism / Barna Group, ۲۰۱۱. - URL: <https://www.barna.org/barna-update/faith-spirituality/-۴۸۴what-americans-believe-about-universalism-and-pluralism#.UkNVFDAmYm>

می‌بندند و آنها را با هوا باد می‌کنند. و هوا اشیاء را به سطح آب می‌آورد. چیزی مشابه با بدن فیزیکی ما رخ می‌دهد. اگر در انسان روح خداوند زندگی کند، آن لحظه فرا می‌رسد که بدن دفن شده او در زمین از گرد و غبار بلند خواهد شد. فقط خدا می‌تواند زنده کند و برای اینکه این اتفاق بیافتد، روح او باید قسمتی از طبیعت ما شود.

کسب آزادی

چگونه ما می‌توانیم مطمئن باشیم که واقعاً فسادپذیری را شکست داده‌ایم در حالی که ما همچنان تاثیر آنها بر خود تجربه می‌کنیم؟ در طول زندگی زمینی، ایمانداران از نظر فیزیکی هیچ تفاوتی بابت پرستان ندارند. مگر اینکه دسته اول کمی سالم‌تر باشند، آن هم بخاطر سبک زندگی سالم ترشان. اما برخی در حقیقت سعی می‌کنند با استناد به متن اشعیا^{۱۳} ۴:۵۳، ادعا کنند که فرزندان خدا نباید بیمار شوند. اما هیچ یک از اینها کار نمی‌کند. خود واعظان «انجیل کامیابی و ثروت» از جمله فعالترین مبلغان این آموزه، همچنان مریض می‌شوند، پیر می‌شوند، می‌میرند. این چیزی غیر از تحریف کتاب مقدس نیست. پس این پیروزی در چیست؟

رهایی روح

پیروزی بر فرسودگی قبل از هر چیز در بهای رهایی روح ما و رهایی آن از حاکمیت گناه، خود را آشکار می‌کند. با درخواست از خداوند که به افسسیان مؤمن کمک شود تا قدرت خداوند را در پدیده رستاخیز مسیح

^{۱۳} حال آنکه رنجهای ما بود که او بر خود گرفت و دردهای ما بود که او حمل کرد، اما ما او را از جانب خدا مضروب، و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم. حال آنکه به سبب نافرمانیهای ما بدنش سوراخ شد، و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛ تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد، و به زخمهای او ما شفا می‌یابیم. (اشعیا ۵۳: ۴-۵)

درک کنند، پولس دعا کرد که آنها بفهمند که خودشان قبل از همه، توسط خداوند از مردگان برخاستند به امید زنده بودن.

حتی زمانی که در نافرمانیهای خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد - پس، از راه فیض نجات یافته‌اید؛ و با مسیح برخیزانید و در جاییهای آسمانی با مسیح عیسی نشانید (افسسیان ۲: ۵-۶).

رستاخیز ما با احیای روح آغاز می‌شود. بخاطر جرم گناه ما مُرده‌ایم، ما بدی را آرزو می‌کنیم، ما از شیطان اطاعت می‌کنیم، ما - طبیعتاً طغیان‌گر و «فرزندان خشم» هستیم. اما در لحظه تولد تازه، روح ما با مسیح زنده می‌شود.

چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا درمی‌دهیم: «آبا! پدر!» و روح خدا با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم. و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود (رومیان ۸: ۱۵-۱۷).

در این متن چندین حقیقت مهم به‌طور هم‌زمان گرد آمده‌اند. قبل از هر چیز پولس در مورد تولد تازه که گواهی دهنده نجات ابدی ماست، می‌گوید. در نتیجه بدست آوردن روح خدا در ما کشش و میلی حقیقی برای خدا بوجود می‌آید، همچون برای پدر، به همین دلیل ما ندا در می‌دهیم: «آبا، پدر». اما نگاه کنید، پولس رسول این ایده را بیشتر باز می‌کند: «و اگر فرزندان، پس وارثان». یعنی اگر ما - فرزندان خداوند هستیم، یعنی ما حق وراثت داریم، درست مانند عیسی مسیح. اما

پولس شرط می‌کند: «اگر فقط با او رنج ببریم».

پیروی از مسیح به ناگزیر با انواع فشارها همراه است. درست همانطور که عیسی مسیح رنج‌های جسم را تجربه کرد: خستگی، گرسنگی، سرما و درد، با وفاداری به پدر - فرزندان خداوند چیزی مشابه را تجربه خواهند کرد.

تعلق درونی به خداوند، همچون به پدر و رهایی روح توسط مسیح به فرزندان اطمینان می‌دهد، که روزی بدن فیزیکی آنها از فاسد شدن رهایی پیدا خواهد کرد:

زیرا می‌دانیم او که عیسی خداوند را از مردگان برخیزانید،
ما را نیز با عیسی برخیزانیده، با شما به حضور او خواهد
آورد... پس دل‌سرد نمی‌شویم. هرچند انسان ظاهری ما
فرسوده می‌شود، انسان باطنی روزبه‌روز تازه‌تر می‌گردد
(دوم قرنتیان ۴: ۱۴، ۱۶).

بازخرید روح ما ضامنی برای نجات جسم است.

رهایی بدن

همه خواهان رهایی از فسادپذیر شدن هستند. هیچ کس این بیماری را دوست ندارد. همه آرزوی پیروزی بر مرگ را دارند. اما فقط کسانی که از روح خدا متولد شده‌اند می‌توانند با اطمینان بگویند که روزی این رهایی را بدست می‌آورند:

ما می‌دانیم که تمام خلقت تا هم‌اکنون از دردی همچون
درد زایمان می‌نالد. و نه تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که
از نوبر روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم،
در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی
رهایی بدنهای خویش هستیم (رومیان ۸: ۲۲-۲۳).

روح القدس که در آنها زندگی می‌کند این انتظار را قانونی می‌کند. در باب معروف درباره رستاخیز، پولس رسول پیش‌بینی می‌کند که چگونه این کار باید انجام شود.

گوش فرا دهید! رازی را به شما می‌گویم: ما همه نخواهیم خوابید، بلکه همه دگرگونه خواهیم شد. در یک آن و در یک چشم به هم زدن، آنگاه که شیپور آخر نواخته شود، این به وقوع خواهد پیوست. زیرا شیپور به صدا در خواهد آمد و مردگان در فسادناپذیری برخاستند و ما دگرگونه خواهیم شد. زیرا این بدن فسادپذیر باید فسادناپذیری را بیوشد و این بدن فانی باید به بقا آراسته شود. چون این فسادپذیر، فسادناپذیری را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه آن کلام مکتوب به حقیقت خواهد پیوست که می‌گوید: «مرگ در پیروزی فرو بلعیده شده است.» ای گور، پیروزی تو کجاست؟ و ای مرگ، نیش تو کجا؟ (اول قرنتیان ۱۵: ۵۱-۵۵).

کتاب مقدس نوید می‌دهد که همه فرزندان خداوند، چه زنده و چه مرده، در لحظه بازگشت ثانویه او، بدن جدید غیرقابل فساد شدن مشابه بدن رستاخیز شده مسیح دریافت می‌کنند. امید ما در این رهایی ست.

و همان‌گونه که شکل انسان خاکی را به خود گرفتیم، شکل انسان آسمانی را نیز به خود خواهیم گرفت (اول قرنتیان ۱۵: ۴۹).

پس عیسی مسیح متولد شد تا رستاخیز کند. برای زنده شدن و زنده کردن همه کسانی که از او متولد شده‌اند. یک دلیل دیگر وجود دارد که چرا مسیح باید در بدن فیزیکی

رستاخیز کند. رستاخیز جسمی او مشروعیت نجات ما را تایید می‌کند.

ضمانت رهایی

پولس رسول با مواجهه با اشخاصی که خود را مسیحی می‌نامیدند و در عین حال واقعه رستاخیز جسمانی، از جمله رستاخیز مسیح را نیز انکار می‌کردند، بلافاصله چندین چیز مهم را برای آنها مطرح کرد:

و اگر مسیح برنخاسته، ایمان شما باطل است و شما همچنان در گناهان خود هستید. بلکه آنان نیز که در مسیح خفته‌اند، از دست رفته‌اند. اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما از همه دیگر آدمیان رقت‌انگیزتر است (اول قرنتیان ۱۵: ۱۷-۱۹).

در این متن پولس از دو استدلال استفاده می‌کند. اول از همه او می‌گوید، اگر فرض کنیم که رستاخیز مسیح وجود نداشته، پس نجات در اصل غیر ممکن است. دوماً، بدون رستاخیز در آینده، زندگی مسیحی به هیچ وجه مفهومی ندارد. ما به‌طور خلاصه هر یک از آنها را بررسی خواهیم کرد.

اگر رستاخیزی نیست - پس نجاتی هم نیست

رستاخیز جسمی عیسی مسیح به چند نکته مهم شهادت می‌دهد. اولاً، این گواهی نهایی - اینکه عیسی خداست، را ارائه می‌دهد. اگر رستاخیز مسیح بر تمام جهان پیروزی یافت و در عین حال ما از آن پیروزی که مهمترین شهادت اولوهیت او نیز می‌باشد محروم بودیم، پس نمی‌توانستیم مطمئن باشیم که مسیح - خداست. پیروزی او بر مرگ اثبات کرد که ادعای ماسیح موعود بودن وی - بلوف نیست. او

متولد شد تا رستاخیز کند | ۱۶۳

دارای طبیعت الهی بود، او در خود سرچشمه حیات داشت. چشمه‌ای که می‌تواند فقط در خدا پنهان باشد.

و اگر مسیح برنخاسته، ایمان شما باطل است و شما همچنان در گناهان خود هستید (اول قرنتیان ۱۵: ۱۷).

بدون رستاخیز مسیح، ایمان ما بی‌فایده است. پولس می‌گوید: «شما هنوز در گناهان خود هستید». رستاخیز مسیح گواهی بر این بود که قربانی جان‌نشین خدا-انسان پذیرفته شد، عدالت خدا خشنود گردید و خشم وی تسکین یافت. اما اگر مسیح رستاخیز نکرده باشد، نجات - توهمی بیش نیست. ما ایمان داریم، به کلیسا می‌رویم، دعا می‌کنیم، کتاب مقدس را می‌خوانیم، احکام را اجرا می‌کنیم، کارهای نیک انجام می‌دهیم، ولی گناهان ما همانی که بودند باقی می‌ماندند... ایمان به خودی خود دارای هیچ قدرت نجاتبخش نیست. قدرت - در کسی ست که ما به او ایمان داریم، در کسی که ما امید به او می‌بندیم. به همین دلیل ما درباره ناتوانی مذاهب دیگر می‌گوییم. آنها از مسیح محروم هستند.

به همین سبب، «برای او پارسایی شمرده شد.» بلکه در حق ما نیز، تا برای ما نیز شمرده شود، ما که ایمان داریم به او که خداوندمان عیسی را از مردگان برخیزانید. او به خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و به جهت پارسا شمرده شدن ما، از مردگان برخیزانیده شد (رومیان ۲۲: ۴، ۲۴-۲۵).

مفهوم زندگی مسیحی

در طول تاریخ همیشه اشخاصی پیدا می‌شدند که به اخلاق مسیحی

بسیار احترام می‌گذاشتند، اما از پذیرفتن مسیح به‌عنوان خداوند یا تایید اینکه جسم او براستی زنده شده است، کاملاً دور مانده‌اند. کلمات پرستشی زیادی برای کتاب مقدس وجود دارد: «چگونه دقیق به آن توجه شده است! چگونه صادقانه باید زندگی کرد! چگونه جامعه می‌تواند شرافتمند شود!» اما پولس رسول چنین اشخاص را که وفاداری ظاهری به مسیحیت دارند را تیره‌بخت‌ترین انسان‌ها بر روی زمین می‌نامد:

و اگر مسیح برنخاسته، ایمان شما باطل است و شما همچنان در گناهان خود هستید. بلکه آنان نیز که در مسیح خفته‌اند، از دست رفته‌اند. اگر تنها در این زندگی به مسیح امیدواریم، حال ما از همه دیگر آدمیان رقت‌انگیزتر است (اول قرن‌تین ۱۵: ۱۷-۱۹).

تیره‌بختی این انسان‌ها در چیست؟

تصور کنید که شما بیماری مهلکی دارید و روزها را می‌شمارید... اما به‌سختی فراوان توانستید جایی دارویی را پیدا کنید که قادر به بهبود شماست. این دارو در یک بسته زیبا و با نام بسیار جذابی پیچیده شده است. روی بسته نام‌های معروف تهیه‌کنندگان نوشته شده است. محصول بسیار چشمگیر به نظر می‌رسد. اما شما این دارو را روی طاقچه گذاشته‌اید، بگذار خانه را تزئین کند، آخه زیباست... بگذار آبرومندی بخشد، زیرا در پشت آن اسامی معروفی وجود دارد! شما به آن نگاه می‌کنید و خوشحال هستید، اما یکبار هم از آن برای مقصود مورد نظر استفاده نکردید. در مورد این چه می‌توان گفت؟ شما تیره‌بخت‌ترین مردم هستید: شما دارو دارید ولی به مُردن ادامه می‌دهید!

دقیقاً پولس در این باره می‌گوید. در آن زمان که مسیح آمد تا انسان را از گناه و مرگ رهایی بخشد و برای او راه جاودانگی با خداوند را باز کند، مردم از او «نان فانی» معمولی می‌خواهند: جامعه شایسته،

خانواده پایدار، برکات مادی... اگر به مسیح فقط برای ساختن زندگی زمینی احتیاج دارید، شما - کاملاً انسان تیره‌بختی هستید.

بله، در واقع حتی بی‌دینان که اصول عیسی مسیح را جدی می‌گیرند می‌توانند از بعضی مزایای آن بهره‌مند شوند. اگر آنها یاد بگیرند که جلوی خشم خود را بگیرند، ایشان از نظر فیزیکی سالم‌تر و از نظر عاطفی متعادل‌تر می‌شوند. اگر آنها خواسته‌های خود را نظم ببخشند، ثبات مالی بیشتری خواهند داشت. اما شخصی که از اصول عیسی مسیح تنها برای منافع زمینی استفاده می‌کند، ضمن اینکه اهمیت جاودانه آن را نادیده می‌گیرد، فقط باعث افسوس است. مسیح برای بیشتر از این آمد!

اگر رستاخیز وجود ندارد، پس امروز هیچ منفعتی برای محدود کردن خواست جسم خود وجود ندارد، باید از زندگی استفاده کامل کرد. در این حالت اخلاق مسیحی نه تنها بی‌فایده بلکه حتی بی‌ملاحظه نیز به نظر می‌رسد: چه معنی دارد که خود را از لذت‌های گناهکارانه زندگی محروم کنیم، اگر مجازات در ابدیت وجود ندارد؟ پس مسیحیان در حقیقت از «تیره‌بخت‌ترین انسان‌ها» هستند.

اما اگر رستاخیز واقعیت داشته باشد، بطور جدی اوضاع کسانی که مسیح را انکار می‌کنند و کسانی که ترجیح می‌دهند از برگزیدگی و تعلیم او استفاده کنند، تغییر می‌دهد. در این حالت، این افراد به مشکل بر می‌خورند که تعهد ظاهری آنها به اخلاق به هیچ وجه قادر به اصلاح نیست. این افراد روح خود را به خطر می‌اندازند.

در خاتمه این فصل می‌خواهم به موارد زیر اشاره کنم: رستاخیز جسمی مسیح تنها یکی از بزرگترین معجزات در جهان هستی نیست، بلکه یکی از مهمترین عناصر نقشه خدا بطور کلی فدیة و تشکیل کلیسا است. آن قدرت عظیم خدا را نشان می‌دهد، که کاملاً در عیسی مسیح خدا-انسان ساکن است. این امر به لطف اتحاد روح آنها با روح حیاتبخش خداوند، به ایمانداران این فرصت را می‌دهد تا با بر بدن

فسادپذیر بوسیله ایمان غلبه یابند. سرانجام، رستاخیز مسیح ما را متقاعد می‌کند که این قربانی کفاره گناهان ما بود که پذیرفته شده است. به همین دلیل ما امروز آزادی زندگی مسیح را داریم، با دانستن اینکه این زندگی دارای ارزش ابدی است.

نظر شما درباره مسیح چیست؟

- چقدر درباره مرگ فکر می‌کنید؟ این افکار در شما چه احساساتی ایجاد می‌کند؟
- کجا شما به دنبال پاسخ به این سؤال هستید که چگونه انسان با فساد شدن برخورد می‌کند و چگونه از آن جلوگیری کند؟
- چرا خدا احتیاج داشت که عیسی مسیح را در جسم زنده کند؟ این واقعیت برای شما چه اهمیت عملی دارد؟
- منظور از عبارت «با او برخیزانیده شدید» همانطور که در کولسیان ۲:۱۲ به کار رفته، چیست؟ رستاخیز او چه تاثیری عملی بر شما گذاشته است؟
- فهمیدن بیهودگی امید به مسیح فقط در زندگی زمینی، چگونه تمرکز زندگی شما و اهداف شما را تغییر می‌دهد؟

فصل پنجم

متولد شد تا بالا برده شود

... به محراب درون حجاب راه می‌یابد، جایی که عیسی چون پیشرو ما، و به نمایندگی از ما، داخل شد؛ همان که جاودانه کاهن اعظم شده است، در رتبهٔ مُلْکِیْصِدِیق (عبرانیان ۶: ۱۹-۲۰).

در فصل‌های قبلی ما به چند دلیل مهم در مورد تجسم الهی به طور دقیق پرداخته‌ایم. ما متذکر شدیم که اول از همه پسر خدا انسان شد تا بتواند گناهان انسان را بر خود بگیرد و برای آنها بمیرد. فقط انسانی با دارا بودن خصوصیات خداوند می‌توانست این کار را انجام دهد. ما در مورد لزوم تجسم پسر خدا صحبت کردیم تا زندگی کاملی بدون گناه بجای ما داشته باشد، سپس این زندگی از طریق ایمان به ما، منتسب شود.

سوماً، ما گفتیم که پسر خدا انسان شد تا بتواند همچون انسان رستاخیز کند، بر فسادپذیر شدن و مرگ پیروز شود که بدترین دشمنان نسل بشر می‌باشند و ما را از این اسارت رهایی بخشد. در این فصل ما به برکات دیگری از تجسم خواهیم پرداخت که

اهمیت عملی آن کمتر از مواردی نیست که قبلاً درباره آنها صحبت کرده‌ایم.

عیسی مسیح با رستاخیز خود باید در حضور بی‌واسطه خدا به‌عنوان انسان ظاهر می‌شد.

اجازه دهید مجدداً به کل چشم‌انداز، آنچه که پولس رسول راز دینداری می‌نامد، نگاه کنیم.

به‌یقین که راز دینداری بس عظیم است: خدا در جسم ظاهر شد، به‌واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان او را دیدند، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد (اول تیموتاوس ۱۶:۳).

عیسی مسیح از طریق روح‌القدس به زمین آمد.

فرشته پاسخ داد: روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند... (لوقا ۱:۳۵).

روح القدس که بر بدن مریم قرار گرفت، لقاح بعمل آمد و خدا-انسان ظاهر شد. این خدا-انسان زندگی را طی کرد. این خدا-انسان درگذشت. او دفن شد اما زنده شد. خدا-انسان در بدن جلال یافته خود بر روی زمین باقی نماند، بلکه به آسمان رفت. اما تنها او به آسمان نرفت...

در متن بالا ذکر شده، پولس رسول تاکید می‌کند که بالا بردن عیسی مسیح پیوند باشکوه نهایی رمز و راز عظیم تجسم الهی است. این چنینش نهایی عملیات عظیمی به نام «فدیه» است. صعود با شکوه و جلال چیزی کم از اعجاز تجسم پسر یا رستاخیز خدا-انسان ندارد. راز باشکوه صعود این بود که عیسی مسیح در بدن بالا رفت. در بدن جلال یافته شد. شرایط و موقعیت او در آسمان اکنون با آنچه قبل

از تجسم بود تفاوت چشمگیری دارد. او پسر خدا، شخص دوم تثلیث، برای همیشه به خدا-انسان مبدل شد و هرگز متوقف نخواهد شد. او در آسمان در جسم است. و در این رازیست. این یکی از جنبه‌های منحصر به فرد تجسم الهی است که در روز عید تجسم مسیح جشن گرفته می‌شود. این یک تغییر جهانی در ذات وجود خداوند است.

کتاب مقدس شواهد بسیاری از این رمز و راز باشکوه را که برای ذهن بشری غیرقابل درک است، ارائه می‌دهد.

هنگامی که استیفان به دلیل موعظه انجیل سنگسار شد، خداوند با گشودن آسمان، به او فیض ویژه‌ای آشکار کرد. هنگامی که او به بالا نگاه کرد، او روح ندید، بلکه پسر انسان را دید که بر دست راست خدای پدر قرار داشت.

اما استیفان پر از روح القدس به آسمان چشم دوخته،
جلال خدا را دید و عیسی را که بر دست راست خدا
ایستاده بود. پس گفت: «هم‌اکنون آسمان را گشوده
و پسر انسان را بر دست راست خدا ایستاده می‌بینم.»
(اعمال ۷: ۵۵-۵۶).

وقتی عیسی به زمین بازگردد، او همچنان مانند خدا-انسان باز خواهد گشت.

عیسی پس از گفتن این سخنان، در حالی که ایشان
می‌نگریستند، به بالا برده شد و ابری او را از مقابل
چشمان ایشان برگرفت. هنگامی که می‌رفت و شاگردان
به آسمان چشم دوخته بودند، ناگاه دو مرد سفیدپوش
در کنارشان ایستادند و گفتند: «ای مردان جلیلی، چرا
ایستاده به آسمان چشم دوخته‌اید؟ همین عیسی که
از میان شما به آسمان برده شد، باز خواهد آمد، به

| همین‌گونه که دیدید به آسمان رفت.» (اعمال ۱: ۹-۱۱).

او جهان را دادرسی خواهد کرد زیرا او - خدا-انسان است. او - کسی است که حق دارد بگوید: «من زندگی کردم و می‌دانم انسان بودن یعنی چه. من اراده پدر را همانند انسان انجام دادم». قضاوت او عادلانه است.

| و به او این اقتدار را بخشیده که داورى نیز بکند، زیرا پسر انسان است (یوحنا ۵: ۲۷).

صعود جسمانی عیسی مسیح به نزد پدر حاکی از بخش پایانی نقشه بهای رهایی خداوند بود. البته وقایع روی زمین ادامه خواهد یافت و روزی کلیسا به خداوند خود خواهد پیوست. اما عمل بازخريد در همان لحظه به پایان رسید. در عیسی مسیح، انسان تا ابد با خدا پیوند خورد.

علاوه بر این، بالا بردن شواهد نهایی ایمان و تغییر ناپذیری نعمت‌های فراوان خداوند که از طریق تجسم در دسترس ما قرار گرفته است. با پیوستن به مسیح در تولد تازه، ما در همه آنچه متعلق به اوست، شریک شدیم. در این فصل، ما نگاهی دقیق‌تر به برخی از مهمترین برکات خواهیم انداخت:

- جلال بدن بعد از رستاخیز؛
- وراثت در آسمان؛
- ابدیت در ارتباط نزدیک با خداوند.

تغییر شکل بدن

بالا بردن عیسی مسیح دوران جدیدی را در تاریخ بشر را روایت می‌کند. ما در مورد خون و الیاس می‌خوانیم، انسان‌هایی که در رضایت خدا بودند. اما هرگز این افراد در سطح تثلیث الهی قرار نگرفتند. عیسی مسیح با تبدیل شدن به خدا-انسان، زیر جایگاه دو فرد دیگر الوهیت قرار نگرفت. او به وضعیت سابق خود بازگشت. اما او اولین انسانی شد که وارد حضور بی واسطه‌ی تثلیث اقدس در بدن فسادناپذیر شد. صعود مسیح گواهی بر این حقیقت بود که بدن تحول یافته خدا-انسان آنقدر پُر جلال است که می‌تواند در پیوستن بی‌واسطه با تثلیث اقدس باشد. این منحصر به فرد بودن رستاخیز است. با برخاستن از گور، عیسی مسیح نوع جدیدی از پیدایش انسان را در یگانگی با خدا تعریف کرد. به همین دلیل پولس آن را رمز و راز نامید.

به یقین که راز دینداری بس عظیم است: او در جسم ظاهر شد، به واسطه روح تصدیق گردید، فرشتگان او را دیدند، بر قومها موعظه شد، جهانیان به او ایمان آوردند، و با جلال، بالا برده شد (اول تیموتائوس ۳: ۱۶).

دوستان، ما به اصطلاحات عادت می‌کنیم. جشن صعود - در میان سایر روزهای و جشن های بزرگ در سال گم شده است. متأسفانه خیلی اوقات، با سطحی نگاه کردن، ما ارزشی برای عمق لایه در لایه معنای این وقایع قائل نمی‌شویم.

آنچه پولس رسول آن را «رمز و راز عظیم الوهیت» می‌نامد - فقط یک اتفاق خارق العاده نیست. این فقط یکی از معجزات ایجاد شده مانند شفا دادن مریض یا افزایش نان توسط مسیح نیست. عیسی مسیح اقدامی با اهمیت شگفت‌انگیزی انجام داد: او انسانی را که روزی توسط او آفریده شده بود را نسبت به قبل از به گناه افتادنش به شکل

کاملتری درآورد. او این انسان را مستقیم در حضور خدا آورد! مسیح با پر کردن او از جلال طبیعت خالق، بدن انسان را جلال بخشید. و این فراتر از قابلیت‌های تخیل ماست!

تأثیر طبیعت رستاخیز پسر خدا، برای کلیه متولدین از روح القدس و کلیسایی که عروس و بدن مسیح نامیده شده، گسترش می‌یابد. بنابراین، هر انسانی که از خدا متولد شود، در لحظه زنده شدن خود - بدنی با شکوه، مشابه بدن عیسی مسیح دریافت می‌کند.

در مورد رستاخیز مردگان نیز چنین است. آنچه کاشته می‌شود، فسادپذیر است؛ آنچه برمی‌خیزد، فسادناپذیر. در دلت کاشته می‌شود، در جلال برمی‌خیزد. در ضعف کاشته می‌شود، در قوت برمی‌خیزد (اول قرن‌تین ۴۲:۱۵-۴۳).

این اصل رستاخیز است! اصل آنچه که پسر خدا انجام داد. او فقط برای زندگی زمینی نیامده بود. او فقط برای آموزش اصول اخلاقی به مردم نیامده بود. او آمد تا در ماهیت آنها تغییری اساسی ایجاد کند. این برنامه بزرگ خدا بود. پسر خدا از مرز دنیای فیزیکی عبور کرد، انسان شد تا انسان‌هایی را که در او زندگی می‌کنند به سطح بالاتری از آفرینش برساند.

مسیح در طول زندگی خاکی خود بارها گفت: آنانی که شاگردان مسیح شدند در آسمان جماعتی واحد را خواهند داشت. به خصوص در مورد آن شب آخر، چیزهای زیادی گفته شده است. در طی این چند ساعت، عیسی مکرر هشدار داد که او و شاگردانش به‌طور موقت از هم جدا می‌شوند، اما با این حال روزی دوباره آنها به هم می‌پیوندند:

فرزندان عزیز، اندک زمانی دیگر با شما هستم. مرا خواهید جست و همان‌گونه که به یهودیان گفتم،

اکنون به شما نیز می‌گویم که آنجا که من می‌روم، شما نمی‌توانید آمد. حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را محبت کنید. همان گونه که من شما را محبت کردم، شما نیز باید یکدیگر را محبت نمایید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید. شمعون پطرس گفت: «سرور من، کجا می‌روی؟» عیسی پاسخ داد: «تو اکنون نمی‌توانی به جایی که می‌روم از پی من بیایی؛ اما بعدها از پی‌ام خواهی آمد.» (یوحنا ۱۳: ۳۳-۳۶).

کمی بعد در باب ۱۴، عیسی دوباره به این موضوع می‌پردازد.

- دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛ به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل بسیار است، و گرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی برای شما آماده کنم. و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا که من هستم شما نیز باشید (یوحنا ۱۴: ۱-۳).

برخی این سخنان را بدین شکل تفسیر می‌کنند که گویا عیسی مسیح اکنون یک پروژه عظیم ساختمانی در آسمان راه اندازی کرده است. مردم در مورد اینکه فرشتگان در حال ساختن کلان شهرهای آسمانی برای ساکنان زمین و منتظر رسیدن آنها هستند، رویا پردازی می‌کنند. دوستان، خداوند به زمان زیادی برای تهیه مسکن برای مؤمنان نیاز ندارد. جهان با یک اشاره او شکل گرفته است. مفهوم این عبارت در چیز دیگریست.

مسیح مجبور بود از طریق مرگ، رستاخیز کرده و همانند انسان وارد آسمان شود، تا راه را برای شاگردانش هموار سازد و همه چیز مورد

نیاز را برای ما انسان‌ها آماده کند تا ما بعداً بتوانیم در کنار او باشیم! به همین دلیل توضیح می‌دهد که اکنون شاگردان نمی‌توانند با او بیایند. فقط هنگامی که روح القدس نازل می‌شود و کلیسا را برپا می‌سازد، زمانی که بدن مسیح شکل خواهد گرفت، آن وقت مکان آماده خواهد شد و آنها قادر خواهند بود به او بپیوندند.

دلیل اینکه مسیح هنوز به دنبال کلیسا نیامده، این نیست که پیمانکاران در آسمان در زمان ساخت و ساز دیر کرده‌اند. او برنامه مشخصی برای انسان‌های روی زمین دارد: او منتظر است تا آخرین نفر از بت‌پرستان به کلیسا بپیوندند. در این باره در نامه به رومیان نوشته شده است^{۱۴}. اما توجه داشته باشید که مکان آماده است و از آن لحظه که عیسی وارد آسمان شد، آماده بود.

دل شما مضطرب نباشد. به خدا ایمان داشته باشید؛
به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل
بسیار است، و گرنه به شما می‌گفتم. می‌روم تا مکانی
برای شما آماده کنم. و آنگاه که رفتم و مکانی برای شما
آماده کردم، باز می‌آیم و شما را نزد خود می‌برم، تا آنجا
که من هستم شما نیز باشید (یوحنا ۱۴:۱-۳).

باب هفدهم انجیل، یوحنا حاوی تفسیر جالب دیگری از این مکاشفه است. او می‌گوید که وقتی ما به آسمان می‌رسیم، دقیقاً در کجا خواهیم بود. در دعای کاهنانه خود که بلافاصله پس از شام ذکر شده، عیسی درباره شاگردان خود و همه کسانی که به او ایمان دارند رو به خدا نموده و درخواست کرد.

ای پدر، می‌خواهم آنها که به من بخشیده‌ای با من
باشند، همان‌جا که من هستم... (یوحنا ۱۷:۲۴).

او صریح و روشن خواسته خود را ابراز می‌کند که آنانی که او نجات داده است فقط به قسمت ناشناخته‌ای از بهشت منتقل نشوند، بلکه آنها در حضور او و در همان مکانی باشند که خود می‌باشد.

...تا جلال مرا بنگرند، جلالی که تو به من بخشیده‌ای؛
زیرا پیش از آغاز جهان مرا دوست می‌داشتی (یوحنا
۱۷:۲۴).

کلمه یونانی «نگریستن» (θεωρωσις) در اصل به معنای «نگران بودن، گوش دادن به چیزی؛ از طریق تأمل پُر شدن» است. به عبارت دیگر، عیسی به پدر دعا کرد که کسانی که از طریق قربانی شدن او نجات می‌یابند، بتوانند جلالش را کاملاً با او تقسیم کنند. آنها بتوانند در پری او باشند، با تماشای آن، با گوش فرا دادن به آن، با بودن در حضور مستقیم عیسی مسیح وضعیت جلال پسر خدا را به دقت بررسی کنند. خدای پدر به این درخواست پاسخ داد. عیسی مسیح با بالا برده شدن به آسمان به‌عنوان یک خدا-انسان، راه را برای همه انسان‌هایی که از روح او متولد شده‌اند، هموار کرد. بنابراین، دقیقاً همانند او، ما بدنی با جلال ابدی دریافت خواهیم کرد. بدنی که با تثلیث اقدس در پیوندی ناگسستنی قرار دارد.

میراث آسمانی

دومین برکتی که با بالا بردن جسمانی عیسی مسیح تأیید و ثابت شده، میراث ایماندارانی است که در آسمان منتظر آنها می‌باشد. این حقیقتی در خور ستایش است! بسیاری از انسان‌ها عادت کرده‌اند که در مورد حقایق آخرت شناسی به‌عنوان پدیده‌های بدیهی صحبت کنند: "نجات یافته، به فرزندپذیرفته، تبدیل به وارثان شده، جلال یافته و ربوده خواهیم شد..." در واقع، این موضوع بسیار

پیچیده‌تر است.

پطرس رسول، ایمانداران قرن اول که در تجربه ی جفا، سختی و محرومیت بودند را دلداری داده و این را نخستین وظیفه خود دانست که خاطرنشان کند که هر یک از آنها در آسمان‌ها میراثی دارند.

مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که از رحمت عظیم خود، ما را به واسطه رستاخیز عیسی مسیح از مردگان، تولدی تازه بخشید، برای امیدی زنده و میراثی فسادناپذیر و بی‌آلایش و ناپژمردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است (اول پطرس ۱: ۳-۴).

پطرس میراث آسمانی را به‌عنوان مقصد فرزندان خداوند معرفی می‌کند.

وراثت در آسمان‌ها - بزرگترین معجزه است. میراث زمینی همانطور که می‌دانیم توسط والدین به دست می‌آید و در زمان خاصی به فرزندان منتقل می‌شود. اگر کسی می‌خواست بخشی از املاک را به نام دیگری بزند، این یک هدیه سخاوتمندانه بود و به هیچ عنوان ارث نبود. وراثت - چیز است که متعلق به یک حلقه بسیار محدود از افراد دارای حقوق خاص است.

در نامه پطرس فقط در مورد هدایا، تاجها یا پاداش‌ها، تنها در مورد کاخ‌ها و خیابان‌هایی که در ابدیت منتظر ما هستند گفته نشده است (اگرچه این یک چیز - هدیه سخاوتمندانه برای دشمنان سابق خدا است!) خدا به ما چیزی وعده می‌دهد، که فقط به فرزندانش تعلق دارد و این حیرت‌آور است!

شگفت‌آور است زیرا در سیستم قوانین خدا همه چیز باید در نظر گرفته شود و عدالت باید احقاق و پیروز باشد. برای اینکه ما را وارث کند، برای خدا کافی نیست که چنین چیزی را برای ما تعیین کند. برای این امر نیاز است تا ما به فرزندان واقعی خداوند تبدیل شویم.

بیاید ببینیم خداوند به چه صورت به این تحول بنیادین درونی دست می‌یابد.

تشبیه به مسیح

نجات فقط به معنای تغییر وضعیت حقوقی انسان طبق قوانین آسمان نیست. این تغییر در طبیعت او است. وقتی از تولد تازه حرف می‌زنیم، منظور این نیست که شخص در هنگام شن‌یدن موعظه، الهام خاصی را تجربه کرده است، از اینکه از گناه خود بسیار پشیمان شده است و او در یک شرایطی از نظر عاطفی دعا کرده است. قطعاً خیر! تولد تازه مستلزم زایشی عمیق و درونی است. او تازه و فرد دیگری می‌شود. دل و جان او استانداردهای خداوند، اهداف و خواسته‌های خداوند را دریافت می‌کند. حالا او آنچه را که خداوند دوست می‌دارد، دوست دارد و آنچه را می‌طلبد، که خداوند می‌خواهد.

به عبارت دیگر، انسان‌های متولد شده از روح خدا، طبیعتی مشابه طبیعت عیسی مسیح بدست می‌آورند. این فقط یک لقب بلندآوازه‌ی مسیحی نیست. تولد تازه - در حقیقت، دومین تولد یک فرد است.

زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین
از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او
نخست زاده از برادران بسیار باشد (رومیان ۸:۲۹).

عیسی مسیح به زمین آمد. این قدم بزرگی بود. او زندگی کامل، اما بدون گناه را سپری کرد. او به جای انسان‌ها بر روی صلیب جلجتا جان سپرد، دوباره برخاست و بالا برده شد. و در کنار آن، او هدفی واضح داشت: نه فقط اینکه ما را مسیحی کند، بلکه ما را «به شکل پسر خود بسازد، تا او (عیسی مسیح) فرزند ارشد از برادران بسیار باشد».

بسیاری از افراد به دلیل برخی از وقایع می‌توانند به‌طور بنیادی تغییر کنند. من با بی‌خدایان روبرو شدم که نوشیدن الکل، سیگار کشیدن را ترک کردند و شروع به نشان دادن علاقه به چیزی که قبلاً برای آنها کاملاً غریبه بوده است، کرده‌اند. روشنفکران و جنایتکاران، فقرا و ثروتمندان، ملحدان و مشرکان در حال تغییر و تحول هستند. اما کتاب مقدس تحول فرد را به‌عنوان هدف نهایی نمی‌بیند. کتاب مقدس درباره به‌شبهت مسیح سخن می‌گوید. درباره اینکه، شخصی که روزگاری در خودپرستی زندگی می‌کرد، در نتیجه عمل روح القدس، تولد تازه‌ای را تجربه می‌کند، ماهیت خود را به ماهیت عیسی مسیح تشبیه می‌کند. دقیقاً این هدفی است که خداوند با احیای انسان‌ها دنبال می‌کند.

فرزندخواندگی توسط خداوند

بدون فرزندخواندگی می‌توان انسان را نجات داد! آدم و حوا که در باغ عدن زندگی می‌کردند فرزندان خدا نبودند، یعنی اینکه ما فرزندان او محسوب می‌شویم. آنها آفرینش خدا بودند. بر خلاف آنها، ما - فقط آفرینش نیستیم، ما - ما در گناه سرشته شده ایم. با این حال، خدا نه تنها ما را از هلاکت درآورد، بلکه ما را بالاتر از جایگاه آفرینش ساده قرار داد. او از طریق تجسم عیسی مسیح و تعمید در او، ما را فرزندان خود ساخت.

فرزندخواندگی بخشی از برنامه الهی بود که قبل از آفرینش زمین تأیید شده بود:

زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید تا در
حضورش مقدس و بی‌عیب باشیم. و در محبت، بنا بر
قصد نیکوی اراده خود، ما را از پیش تعیین کرد تا به
واسطه عیسی مسیح از مقام پسرخواندگی او برخوردار
شویم (افسیان ۱: ۴-۵).

فرزندخواندگی معجزه‌ای کمتر از، مثلاً بگوئیم، رستاخیز نیست. خداوند ما انسان‌ها را به پسران و دختران خود تبدیل می‌کند!

می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده‌ او فرا خوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است. زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد (رومیان ۸: ۲۸-۲۹).

عیسی مسیح - یگانه پسر است. اما در این متن، ما از برنامه حیرت‌انگیز الهی می‌خوانیم: «تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد». خداوند انسان‌ها را از بدن مسیح می‌سازد، آنها را عروس عیسی مسیح می‌کند، آنها را با تعمید در او، با بره یکی می‌کند. او نخست زاده است، او - فدیة است، او به جای ما رنج کشید و این در ابدیت کاملاً آشکار خواهد بود. اما طبق طبیعت خود، ما برادران و خواهران او خواهیم بود. درست همانطور که طبیعت انسانی بخشی از هویت مسیح شد، دقیقاً همانطور که طبیعت مسیح - هویت فرد مسیحی را تعیین می‌کند. به همین دلیل است که در نامه به رومیان گفته شده:

ما می‌دانیم که تمام خلقت تا هم‌اکنون از دردی همچون درد زایمان می‌نالند. و نه تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوب روح برخورداریم، در درون خویش ناله برمی‌آوریم، در همان حال که مشتاقانه در انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدنهای خویش هستیم (رومیان ۸: ۲۲-۲۳).

ما طعم این حیات و حضور او را در روح خود داریم.

هر چند ما ماهیت مسیح را در لحظه تولد تازه دریافت می‌کنیم، اما هویت ما هنوز هم با جسم ارتباط نزدیکی دارد. این دلیل کشمکش مداوم داخلی است: ما دیگر نمی‌خواهیم طبق قانون جسم زندگی کنیم، در این اشتیاق سرکش ما به سوی خداوند سوق داده می‌شویم.

چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید [تا] باز ترسان [باشید]، بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا درمی‌دهیم: «آبا! پدر!» و روح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خداییم. و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود (رومیان ۸: ۱۵-۱۷).

«آبا! پدر!» - با این کلمات ما به سوی خداوند می‌دویم، حتی خود را می‌کشانیم، زیرا بذر او (اول یوحنا ۳: ۹)، آن روحی که در ما زیست می‌کند ما را با اقتدار بسوی سرچشمه کمال می‌کشاند. این را می‌توان با یک قانون طبیعی به خوبی شناخته شده، مقایسه کرد. در جغرافیای زندگی ما پرورش ماهی آزاد نقش عمده‌ای را در اقتصاد ایفا می‌کند. همه بازدیدکنندگان این مزارع ماهی آزاد فرصتعالیی برای دانستن و حتی مشاهده عادات طبیعی این ماهی غیرمعمول را دارند.

ماهی آزاد همانطور که معروف است هزاران کیلومتر را طی می‌کند تا به محل تولد خود بازگردد، بعلاوه، منحصراً برخلاف جریان حرکت می‌کند. با هیچ چیز نمی‌توان بر این عزم حیرت‌انگیز غلبه کرد. ماهی آزاد بدون ترس به دل گرداب می‌زند، زندگی خود را به خطر خواهد انداخت، از زخم و حیوانات وحشی خواهد مرد، او حتی با بال زدن در خشکی حرکت می‌کند و سعی خواهد کرد بر مناطقی که نهرها خشک شده اند غلبه کند، فقط برای اینکه، سرانجام به محل تولد خود برسد تا

فرزندانش را در آنجا بدنیا آورد.

ماهی آزاد این کار را بصورت غریزی انجام می‌دهد. هم به این دلیل که او ماهی لوتی اروپایی یا اردک‌ماهی نیست، بلکه ماهی آزاد است. این طبیعت با دیگران تفاوت دارد و او را به سمت خلاف جریان جذب می‌کند. (این طبیعت) رفتار او را تعیین می‌کند. دقیقاً به همین ترتیب ایمانداران با وجود هر گونه سختی و حتی وسوسه‌ای که در سر راهشان قرار داشته باشد با تمام وجود به سوی خداوند مشتاق هستند. این غریزه روحانی و جاذبه تعیین شده توسط طبیعت جدید، نیروی محرک مسیحیان محسوب می‌گردد.

این تفاوت هر ایماندار حقیقی با دنیاست: هر کسی که از خدا متولد شده باشد، مهم نیست که چقدر بلغزد، مهم نیست با چه مشکلات جسمی مبارزه کند، مهم نیست که با چه بی‌تجربگی تلاش کرده تا بر آن غلبه کند، او به هر حال در حال دویدن است، می‌خزد، اما او به سمت مسیح حرکت خواهد کرد، زیرا روح درون او ندا می‌دهد: «آبَا! پدر!» او به وضوح می‌فهمد: او جایی برای رفتن ندارد. خداوند پدر اوست! این اصل فرزندخواندگی است! این اصل تحولی است که پولس درباره آن می‌گوید.

افراد مذهبی به به واژه‌ها و کلمات زیادی عادت می‌کنند و «فرزندخواندگی» - یکی از آنهاست. با صحبت از «فرزندخواندگی، تولد تازه، وراثت در آسمان»، آنها متوجه راز و عظمت واقعی این مزیت شگفت‌انگیز نمی‌شوند! برای آنها، تقریباً به خودی خود روشن به نظر می‌رسد. اما اگر به این سوال عمیق‌تر بپردازید، شما می‌فهمید که سخن از پدیده‌ای کاملاً باورنکردنی است!

قبل از آفرینش جهان، قبل از ظهور اولین ذره در جهان هستی، خدا برنامه‌ای را طراحی کرد. عنصر مرکزی پشت این فرایند، آفرینش آدم به شکل و شباهت خداوند بود و می‌بینیم که انسان حقیقتاً با همه خلقت‌های دیگر تفاوت دارد. او با هویت خلق شده است و به همین

دلیل قادر به برقراری ارتباط با خداوند است. او می‌تواند فکر کند، خود را بشناسد، خداوند را درک کند. او قادر به خواستن، ارزشگذاری کردن، تصمیم‌گیری و غیره است. با این حال انسان مخلوق همچنان به‌عنوان یک آفرینش باقی ماند. حتی قبل از به گناه افتادن، او با خالق خود کاملاً تفاوت داشت.

برنامه خدا این بود که در نتیجه یک فرایند طولانی و دشوار، در نتیجه یک سلسله وقایع عظیم بشری، یک روز این آفرینش، تا ابد با مسیح ارتباط ناگسستنی برقرار کردند و از طریق او - با شخص خدا. خدا انسان‌ها را آفرید. او اجازه داد تا به گناه بیافتند. اما داستان به همین جا ختم نشد. خدا پسر خود را به زمین فرستاد، کسی که خدا-انسان شد، با آفرینش پیوند ناگسستنی برقرار کرد - برای اینکه انسان‌های خلق شده توسط او را، فرزندان واقعی خود بسازد. پولس تأکید می‌کند که این کار منحصرأً با ابتکار عمل فیض الهی انجام شده است.

عمق این پدیده را نمی‌توان با ذهن درک کرد. درک این مسئله که چگونه خدا توانست کاملاً انسان شود، برای ما بسیار دشوار است. اما درک این‌که مردم چگونه می‌توانند فرزندان پرارزش او شوند، دشوارتر است.

علی‌رغم همه درک‌ناشدنی‌های فرزندخواندگی، خداوند برخی از جنبه‌های آنرا برای ما آشکار می‌سازد. اینطور او در نامه به رومیان توضیح می‌دهد که فرزندخواندگی در نتیجه تولد از روح القدس رخ می‌دهد.

زیرا آنان که از روح خدا هدایت می‌شوند، پسران خدایند.
چرا که شما روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان باشید،
بلکه روح پسرخواندگی را یافته‌اید که به واسطه آن ندا
درمی‌دهیم: «آبا! پدر!» و روح خود با روح ما شهادت
می‌دهد که ما فرزندان خداییم (رومیان ۸: ۱۴-۱۶).

پولس رسول در نامه به غلاطیان دقیقاً چگونگی وقوع تولد تازه را توضیح می‌دهد.

زیرا در مسیح عیسی، شما همه به واسطهٔ ایمان، پسران
خدايید. چرا که همگی شما که در مسیح تعمید یافتید،
مسیح را در بر کردید (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۷).

مرکزیت تولد از روح را ایمان تشکیل می‌دهد، اعتماد کامل زندگی به عیسی مسیح. ایمان به - ما گناهکاران مُردنی کاملاً به رحمت خدا وابسته هستیم. ایمان به اینکه او واقعاً - مفهوم، هدف و اصل هر چیزی در جهان هستی است. در نتیجه این ایمان، ما از خود را انکار کرده و در عیسی مسیح تعمید می‌یابیم. این همان چیز است که ما را به فرزندان خداوند تبدیل می‌کند.

چرا که همگی شما که در مسیح تعمید یافتید [یعنی
غوطه‌ور شده در عیسی مسیح - ملاحظه نویسنده]،
مسیح را در بر کردید (غلاطیان ۳: ۲۷).

مسیحی - فقط یک نام پرآوازه نیست، مسیحیت یعنی دریافت طبیعتی تازه، در چشمه خدا می‌باشد.

همارث با مسیح

با دریافت طبیعت مسیح، با تبدیل شدن به فرزندان واقعی خداوند، ما حق وراثتی را که خدای پدر برای پسرش عیسی مسیح در نظر گرفته، به دست می‌آوریم. پولس رسول این را اینگونه توضیح می‌دهد:

و رُوح خود با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان
خدايیم. و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی

وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح
شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود
(رومیان ۸: ۱۶-۱۷).

عیسی مسیح به زمین آمد تا با رفتن از اینجا، او بتواند میراث خود را با تعداد بسیار زیادی از برادران تقسیم کند، بین برادرانی که او - نخست زاده است. این اصل تجسم است. منحصر به فرد بودن در این است... رمز و راز در این است...

در نتیجه تولد تازه، مسیحی بخشی از آنچه که متعلق به پسر خدا که شخص دوم تثلیث اقدس است، را شریک می‌شود. اما در عین حال مهم است بدانیم که ما این ثروت بی نظیر را فقط در مسیح و در اتحاد با او داریم.

در گذشته، خدا بارها و از راههای گوناگون به واسطهٔ
پیامبران با پدران ما سخن گفت، اما در این ایام آخر به
واسطهٔ پسر خود با ما سخن گفته است، پسری که او را
وارث همه چیز مقرر داشت و به واسطهٔ او جهان را آفرید
(عبرانیان ۱: ۲-۱).

این آیه تأکید می‌کند که مطلقاً هر آنچه در جهان هستی وجود دارد طبق حقوق وراثت متعلق به پسر خدا است. این بدان معنی است که هم‌ارث با مسیح وارث همه چیز خواهند بود!..
در متن دیگر، کتاب مقدس درباره هر برکتی در آسمان سخن می‌گوید:

متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح، که ما را
در مسیح به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی مبارک
ساخته است (افسسیان ۱: ۳).

امر شگفت‌انگیز است: خدا ما را، انسان‌های ضعیفی که باید برای همیشه هلاک شوند، نه تنها نجات می‌دهد، نه تنها به شباهت پسر خداوند و از فرزندان خود می‌کند، بلکه مالک با تمام حق استفاده از همه بهترین‌هایی که او ساخته و به‌عنوان میراث به پسرش می‌دهد! و همه اینها فقط در نتیجه تجسم، زندگی، مرگ، رستاخیز و بالا بردن عیسی مسیح امکان‌پذیر است که در صفحات این کتاب جشن می‌گیریم. پولس رسول در نامه به غلاطیان، همه عناصر عمل خدا را با هم متصل می‌کند، با تجسم شروع و با میراث پایان می‌دهد...

اما چون زمان مقرر به کمال فرا رسید، خدا پسر (یگانه) خود را فرستاد که از زنی زاده شد [یعنی تجسم یافت - ملاحظه نویسند] و زیر شریعت به دنیا آمد [زندگی - پارسایی را سپری کرد - ملاحظه نویسند]، تا آنان را که زیر شریعت بودند بازخیر کند [یعنی برای آنها بمیرد - ملاحظه نویسند]، و بدین‌گونه ما مقام پسرخواندگی را به دست آوریم. پس چون پسرانید، خدا روح پسر خود را در دل‌های ما فرستاده است که ندا در می‌دهد «آبا! پدر!» بدین‌سان، دیگر غلام نیستی، بلکه پسری؛ و چون پسری، خدا تو را وارث نیز گردانیده است (غلاطیان ۴:۴-۷).

ارتباط ابدی با خدا

برکت آخر بالا بردن عیسی مسیح در بدن جلال یافته بود، که ما در صفحات این کتاب بررسی می‌کنیم، این است که همه فرزندان واقعی خداوند از طریق او ارتباط مستقیم و بی‌پایان با خالق عالم هستی را به دست می‌آورند.

یکی از جدی‌ترین مشکلات ما عدم ارتباط با خداست. انسان برای برقراری ارتباط با خالق آفریده شد. او کاملاً به او وابسته است. برای اینکه هر یک از ما زندگی کند و خوشبخت باشد، هر فردی نیازمند ارتباط تنگاتنگ و همیشگی با خالق، سرچشمه حیات خود دارد.

متأسفانه، اکثر مردم این را نمی‌فهمند. آنها به جای این که دنبال برقراری ارتباط با خالق باشند، سعی می‌کنند جای خالی در روح را با چیز دیگری پرکنند: روابط، لذت‌ها، شهرت در جامعه و غیره. عهد عتیق از این رابطه یک مثال بسیار واضح ارائه می‌دهد.

خداوند می‌فرماید: ای آسمانها، از این متحیر شوید؛ با وحشتی عظیم بر خود بلرزید. زیرا قوم من مرتکب دو گناه شده‌اند: مرا که چشمه آب حیاتم، ترک گفته‌اند و برای خویشتن آب‌انبارها گنده‌اند، آب‌انبارهای ترک‌خورده که آب را نگاه نتوانند داشت (ارمیا ۲: ۱۲-۱۳).

درباره شکست‌هایی که شما را دنبال می‌کنند، بیاد بیاورید، آخرین وضعیتی را بیاد بیاورید که در آن چیزی بهم خورده، از هم پاشیده و بخار شده... بفهمید که شادی واقعی شما در ارتباط تنگاتنگ با مسیح است.

کتاب مقدس مملو از نمونه‌هایی از انسان‌هایی است، که این نزدیکی را داشتند.

خدایا، تو خدای من هستی، با تمام وجود، تو را می‌جویم؛
جان من تشنه‌ی توست، و بیکرم مشتاق تو، در زمین
خشک و بی‌طراوت و بی‌آب! (مزمور ۶۲: ۱).

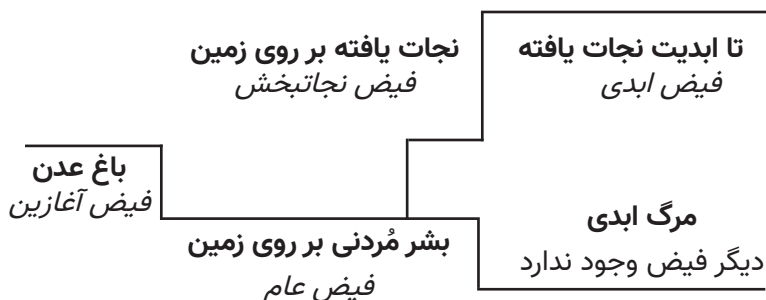
دلیل اینکه داوود دائماً خداوند را جستجو می‌کرد، این بود که او لذت حقیقی ارتباط با خالق را می‌دانست.

جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و چربی، و دهانم
با لبهایی شادمان تو را خواهد ستود. در بستر خود تو را
یاد می‌کنم؛ و در پاسهای شب به تو می‌اندیشم (مزمور
۶۲: ۵-۶).

دوستان، این گرانترین چیزی است که ما روی زمین داریم! این
یکی از مهمترین اهداف برنامه جهانی خداوند است. خالق انسان را
نجات می‌دهد تا او را به حداکثر نزدیکی ارتباط با خود سوق دهد. این
نیت خداوند بود که عهد جدید را بنا نهاد.

اما خداوند می‌گوید: این است عهدی که پس از آن ایام با
خاندان اسرائیل خواهم بست: شریعت خود را در باطن
ایشان خواهم نهاد و بر دلشان خواهم نگاشت، و من
خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود
(ارمیا ۳۱: ۳۳).

ماهیت عهد جدید بازسازی رابطه نیکو، هماهنگ خداوند با
انسان‌هاست، ارتباطی که در آن انسان‌ها او را به‌عنوان فرمانروا و شبان
خود می‌بینند.
تاریخچه ارتباط متقابل خدا با انسان‌ها، چهار دوره را می‌شناسد (به
تصویر ۲ نگاه کنید).



تصویر ۲. سطح رابطه انسان‌ها با خداوند.

دوره باغ عدن

اولین انسان‌ها، آدم و حوا به اندازه کافی دسترسی آزادانه به خدا را داشتند. هنوز هیچ گناهی برای جدا کردن آنها وجود نداشت. اولین انسان‌ها می‌توانستند در حضور خدا باشند، بدون اینکه احساس شرم و ترس کنند، با او گفتگو کنند و در کارهای مهم و مختلف همکاری کنند... این به آنها زندگی کامل، شاد و خوشبختی حقیقی می‌بخشید. دوره باغ عدن را می‌توان دوره آغازین فیض نامید. اما ظاهراً این معاشرت دائمی نبوده است. در هر صورت، در زمان وسوسه، آدم و حوا در زمان گناه در این رابطه با خدا قرار نداشتند، ایشان حتی شروع به فرار از این رابطه کردند.

و صدای بیهوده خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ
می‌خرامید، و آدم و زنش خود را از حضور بیهوده خدا در
میان درختان باغ پنهان کردند (پیدایش ۸:۳).

در این باره می‌گوید که آدم و حوا، حتی به‌عنوان انسان‌های بی‌گناه خیلی با خدا و طبیعت او در ارتباط نبودند، بعد از آمدن عیسی مسیح این رابطه حتی بیشتر از قبل خود شد.

از گناه اولیه تا مرگ

گناه اولیه رابطه متقابل انسان‌ها با خداوند را کاملاً تغییر داد. اولاً، همانطور که ما ذکر کردیم، انسان‌ها خود را در موقعیت رقباتی خداوند قرار دادند. معاشرت با خدا دیگر برای آنها مطلوب نبود، آنها شروع به فرار از او کردند. اما ترسناک‌ترین چیز این است که اکنون خدا هم اجازه ورود به قلمرو خود را به انسان‌های گناهکار نمی‌دهد.

و یهوه خدا فرمود: «اکنون آدم همچون یکی از ما شده است که نیک و بد را می‌شناسد. مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده بماند.» پس یهوه خدا آدم را از باغ عدن بیرون راند تا بر زمین که از آن گرفته شده بود زراعت کند (پیدایش ۲۲: ۳-۲۳).

اکنون انسان تا ابد محکوم به جستجوی خوشبختی است، اما او نمی‌خواهد و نمی‌تواند به آن سرچشمه یعنی خدا باز گردد.

و اما شما به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده بودید، و زمانی در آنها گام می‌زدید، آنگاه که از روشهای این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم‌اکنون در سرکشان عمل می‌کند. ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم، و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب

| خدا بودیم (افسسیان ۲: ۱-۳).

این حالت مرگ معنوی است، جدایی از سرچشمه حیات، حالت بردگی توسط شهوات خود است. هر انسانی جدا در طرف دیگر از بهشت، دور افتادگی مشابهی را از حیات خدا تجربه می‌کند.

پس این را می‌گوییم و در خداوند تأکید می‌کنم که رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد که در بطلان ذهن خود رفتار می‌کنند. عقل آنها تاریک شده است، و به علت جهالتی که نتیجهٔ سختدلی‌شان است، از حیات خدا به دور افتاده‌اند (افسسیان ۴: ۱۷-۱۸).

اما چنین سطحی از روابط با خدا هنوز بزرگترین فاجعه نیست. این هنوز پایان نیست. این هنوز آخرین روز نیست زمانی که خدا برای همیشه از انسان‌ها جدا شود. امروز با وجود گناهان انسان، خداوند هنوز هم بر همه کسانی که روی زمین زندگی می‌کنند، فیض می‌بخشد. در اینجا فقط چند نمونه از این فیض آورده شده است:

خدا زندگی بر روی زمین را حفظ می‌کند

زیرا او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می‌تاباند و باران خود را بر پارسایان و بدکاران می‌باراند (مَتی ۵: ۴۵).

این واقعیت که زمین می‌چرخد، خورشید می‌تابد و این واقعیت که قلب ما می‌تپد، ارگانیسم همچنان به کار خود ادامه می‌دهد و ذهن - فکر می‌کند - گواهی فیض خداوند است.

این دنیای اوست که طبق قوانین او عمل می‌کند. خداوند اصلاً موظف نیست که هیچگونه برکتی برای مردم فراهم کند. طغیان انسان

متولد شد تا بالا برده شود | ۱۹۳

بر علیه خالق، که در گناه افتادن ایشان بیان شده است، نیازی به برکت از سوی خداوند نیست، بلکه نیاز به مجازات است. با این حال به دلیل محبت خود، خداوند با تأمین هر آنچه که ما نیاز داریم، همچنان به پشتیبانی زندگی در زمین ادامه می‌دهد.

خدا فرصت روی آوردن را می‌دهد

او همه اقوام بشری را از یک انسان پدید آورد تا در سرتاسر زمین ساکن شوند؛ و زمانهای تعیین شده برای ایشان و حدود محل سکونتشان را مقرر فرمود. تا مردمان او را بجویند و چه بسا که در پی‌اش گشته، او را بیابند، هر چند از هیچ‌یک از ما دور نیست (اعمال ۱۷: ۲۶-۲۷).

مردم نمی‌خواهند به خداوند روی آورند. آنها از او دوری می‌کنند ، اما او همچنان درباره خود شواهدی می‌دهد و به آنها فرصت می‌دهد تا او را بیابند. پولس در یکی از موعظه‌های خود گفت:

«ما... به شما بشارت می‌دهیم که از این چیزهای پوچ دست بردارید و به خدای زنده روی آورید که آسمان و زمین و دریا و هرآنچه را که در آنهاست، آفرید. هر چند او در گذشته ملتها را جملگی وا گذاشت که هر یک به راه خود روند، اما خود را بدون شهادت نگذاشت؛ او با فرستادن باران از آسمان و بخشیدن فصلهای پُر بار، بر شما احسان نموده، خوراک فراوان به شما ارزانی می‌دارد و دلهایتان را از خَرَمی لبریز می‌کند.» (اعمال ۱۴: ۱۷-۱۵).

خداوند همچنان به گفتگو با مردم ادامه می‌دهد. این قابل مقایسه با یک گفتگوی خانوادگی نیست، اما به نوبه خود نوعی ارتباط است.

پیرامون طبیعت شواهد واضحی از خالق آن است. هر انسان عاقلی می‌تواند دریابد کسی که جهان هستی را خلق کرده بسیار باهوش، فوق العاده قوی و فوق العاده بخشاینده است.

در نجات باز است! تنها دلیلی که مردم نمی‌خواهند وارد آن شوند عدم تمایل آنها به پذیرش و زانو زدن در برابر حاکمیت خدا می باشد.

خداوند توبه گناهکاران را می‌پذیرد

خدا همچنان نجات می‌دهد! و این - با ارزش‌ترین است. روح‌القدس هنوز در قلبها جاریست، در نجات هنوز باز است.

زیرا میان یهود و یونانی تفاوتی نیست، چرا که همان خداوند، خداوند همه است و همه کسانی را که او را می‌خوانند، به فراوانی برکت می‌دهد. زیرا «هر که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.» (رومیان ۱۰:۱۲-۱۳).

اما توجه داشته باشید، هر سه نوع فیض ذکر شده، به محض رسیدن به زمان آخز به اتمام خواهند رسید.

زندگی زمینی نجات یافتگان

سطح سوم رابطه با خداوند از لحاظ ترتیب زمانی با سطح دوم هم‌تراز است، اما با آن تفاوت اساسی دارد. و آن رابطه خدا با انسان‌هایی است که از طریق عیسی مسیح به او روی آورده‌اند.

آنها هنوز به زندگی در روی زمین ادامه می‌دهند، اما حالا به معاشرت با خداوند دسترسی دارند. آنها خداوند را مانند پدر می‌دانند، آنها به سوی او کشانده می‌شوند. آنها مطمئن هستند که خداوند آنها را

می‌پذیرد و او - پناهگاه امن آنها است. او آنها را درک خواهد کرد، از آنها مراقبت خواهد کرد، او قادر به بخشش و رحمت کردن به آنها است، او از آنها محافظت خواهد کرد...

آنها خداوند را گرمی می‌دارند. آنها برای کلام او ارزش قائل هستند. آنها می‌خواهند به او گوش فرا دهند و وقت خود را با دعا به نزد او می‌روند. بله، باایمانان هنوز روی زمین راه می‌روند، همچنان درد، رنج، فشار جسم گناهکار را حس می‌کنند. گاهی اوقات آنها رابطه‌ی سوم با خداوند را احساس نمی‌کنند (علی‌رغم اینکه خداوند در آنهاست، رابطه آنها بخاطر بدن گناه آلود محدود شده است). اما آنها شیرینی این اتحاد را می‌دانند! آنها طعم «موهبت خدا» را چشیده‌اند. اینها انسان‌هایی هستند که به لطف قربانی شدن پسر او بابت پرداخت بدهی آنها، از دشمنان خدا به دوستانش تبدیل شده‌اند.

شما نیز زمانی بیگانه با خدا، و در افکار خویش دشمن او بودید، و این در اعمال شریرائه شما پدیدار می‌گشت. اما اکنون مسیح شما را به واسطه بدن بشری خود و از طریق مرگ آشتی داده است، تا شما را مقدس و بی‌عیب و ببری از هر ملامت به حضور خدا بیاورد (کولسیان ۲:۱-۲۲).

آنها توسط خداوند آزاد شده و به شهروندان با حق کامل در پادشاهی آسمان گردیده‌اند.

...پدر را شکر گوید که شما را شایسته سهم شدن در میراث مقدسین در قلمرو نور گردانیده است. زیرا ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است (کولسیان ۱:۱۲-۱۳).

آنها - عضو خانواده خدایند. همخانواده...

پس دیگر نه بیگانه و اجنبی، بلکه هموطن مقدسین و
عضو خانواده خدایید (افسیسیان ۱۹:۲).

فرزندان خداوند می‌دانند که معاشرت با خدا چیست. مهم نیست که آنها چقدر عمیق کتاب مقدس را می‌فهمند، آیا آنها می‌توانند همه این حقایق را جدا کنند یا اینکه آنها تنها از آیه یوحنا ۱۶:۳ شنیده‌اند و فهمیده‌اند که مسیح - نجات دهنده آنهاست، آنها تجربه ارتباط با خداوند را دارند. بله، این دانش تنها محدود به وجود زمینی است، اما همانطور که پولس آنرا توصیف کرد، وجود دارد:

آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛
اما زمانی خواهد رسید که روبه‌رو خواهیم دید. اکنون
شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فرا خواهد رسید که
به کمال خواهم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته
شده‌ام (قرنتیان ۱۳:۱۲).

تغییر شکل بدن و ربوده شدن، در زمان بازگشت ثانویه مسیح سرانجام ما را از همه موانعی که امروز مانع ارتباط با خدا می‌شوند، آزاد می‌کنند.

ای عزیزان، اینک فرزندانِ خداییم، ولی آنچه خواهیم
بود هنوز آشکار نشده است. اما می‌دانیم آنگاه که او
ظهور کند، مانند او خواهیم بود، چون او را چنانکه هست
خواهیم دید (اول یوحنا ۳:۲).

برای مسیحی هیچ چیز رضایت‌بخش‌تر، با افتخارتر از پر شدن در معاشرت با خداوندش نیست.

اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می‌دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، اینها همه را فضل می‌شمارم تا مسیح را به دست آورم (فیلیپیان ۳: ۷-۸).

«بدست آوردن مسیح» در این متن به معنای «دریافت نجات» نیست. در زمان نوشتن این سطور، پولس رسول نجات یافته بود. پولس سعی داشت تا رابطه متقابل عمیق‌تری با مسیح داشته باشد، او می‌خواست بیشتر و بیشتر مملو از او شود، به درک حقیقت او نفوذ کند، خواسته‌های او را بپذیرد، تسلیم اراده او شود... به همین دلیل است که او می‌گوید: تنها چیزی که من باقی گذاشتم - چیزی بیش از زباله نبود، من طعم چیزی غیرقابل مقایسه با بیشتر از آنرا دانستم. دوستان، من از شما می‌خواهم که برای معاشرت با خداوند ارزش قائل شوید، به‌عنوان بزرگترین ارزش قدر بدانید! اجازه ندهید هیچ عرصه‌ای در زندگی شما مهمتر از معاشرت با او باشد. مهم نیست که چقدر کارهای شما مهم است، مهم نیست که چقدر این هدف خیرخواهانه است، مهم نیست چقدر شرایط حساس به نظر بیاید... به روابط متقابل، کار، مشکلات سلامتی اجازه ندهید چیزی هوای زنده‌ی معاشرت شما با خداوند را مسدود کند! این فیض نجاتبخش است که در زندگی ایمانداران عمل می‌کند.

ابدیت

ابدیت - نواری از زندگی بشری است که پس از مرگ آغاز می‌شود و تا بی‌نهایت امتداد می‌یابد. در ابدیت، ماهیت رابطه انسان‌ها با خداوند با آنچه که می‌دانیم تفاوت زیادی خواهد داشت. همچنین آن به دو دسته تقسیم می‌شود: ابدیت در جهنم و ابدیت در بهشت. این دو

حالتی هستند که در آنها فیض به حداکثر حد ممکن خود خواهد رسید.

هلاک شدگان: ابدیت بدون معاشرت با خداوند

قبل از هر چیز، نگاهی به کسانی بیندازیم که ابدیت را با ادامه مخالفت با خدا سپری خواهند کرد.

با زندگی بر روی زمین، انسان‌ها همچنان به فیض همگانی خداوند دسترسی دارند، حتی اگر با آن مخالف هستند. اما آنها هنوز نفس می‌کشند، انجیل موعظه می‌شود، فرصتی برای نجات وجود دارد...

زیرا غضب خدا از آسمان به ظهور می‌رسد بر هر گونه بی‌دینی و شرارت انسانهایی که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند. زیرا آنچه از خدا می‌توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرتِ سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهانِ مخلوق، به‌روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست... (رومیان ۱: ۱۸-۲۰).

معنی لغوی کلمه «آنان را هیچ عذری نیست» - بدون هیچ توجیهی می‌باشد. آنها هیچ بهانه‌ای ندارند: حضور خدا در جهان و خصوصیات شخصیت او آشکارا در خلقت مشهود است. اما آنها با گمانه زنی افکار مختلف سعی در تکذیب این حقیقت، سرکوب کردن و سکوتی اجباری دارند. بنابراین به محض اینکه گناهکار می‌میرد و در برابر او قرار می‌گیرد، برای همیشه فرصت توبه برای او از بین می‌رود.

این اختلاف اساسی بین این دوره و دوره قبل است. فیض عام متوقف می‌شود. مردم در موقعیتی قرار می‌گیرند که فیض، دیگر برای آنها وجود ندارد و به صفر کاهش می‌یابد. دیگر شادی نیست، صلح

نیست، امید نیست...

انسان‌ها به داشتن این موهبت در زندگی زمینی عادت دارند، آنها فکر نمی‌کنند که همه آنها ناشی از فیض خداوند است. اما با عبور از آستانه مرگ، ناگهان نجات نیافتگان در برابر خداوند همانند دشمن و قاضی خود روبرو می‌شوند. در این وحشت جهنم - نه در دیگ‌ها و نه در چنگال‌ها - کابوس جهنم در عدم داشتن فیض خدا و در غیاب کامل امید به برقراری رابطه با سرچشمه حیات است. وحشت مرگ ابدی بدون امکان مردن... کتاب مکاشفه این رویدادهای نهایی در تاریخ جهان را اینگونه توصیف می‌کند:

...و ابلیس، که آنان را فریب داده بود، به دریاچه آتش و گوگرد افکنده شد، جایی که آن وحش و نبی کذاب افکنده شده بودند. اینان روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید. آنگاه تخت بزرگ و سفیدی دیدم، و کسی را که بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او می‌گریختند و جایی برای آنها نبود. و مردگان را دیدم، چه خُرد و چه بزرگ، که در برابر تخت ایستاده بودند. و دفترها گشوده شد. دفتری دیگر نیز گشوده شد که دفتر حیات است. مردگان بر حسب اعمالشان، مطابق با آنچه که در آن دفترها نوشته شده بود، داوری شدند. دریا مردگانی را که در خود داشت، پس داد؛ مرگ و جهانِ مردگان نیز مردگان خود را پس دادند، و هر کس بر حسب اعمالی که انجام داده بود، داوری شد. و مرگ و جهانِ مردگان به دریاچه آتش افکنده شد. دریاچه آتش، مرگ دوم است. و هر که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده شد (مکاشفه ۱۵:۱۰-۲۰).

توجه کنید، گفته شده «این مرگ دوم است»، یعنی جدایی نهایی

انسان از خدا. اصل مجازات کسی که در برابر خدا سر تسلیم فرود نیاورد و در حالی که روی زمین زندگی می‌کرد فیض نجات‌بخش او را نپذیرفته، این است که او برای ابد از این فیض محروم خواهد شد.

انسان برای معاشرت با خداوند ساخته شده است. هر چقدر معاشرت او کمتر باشد، زندگی او غیر قابل تحمل‌تر خواهد بود. و هنگامی که ارتباط با خداوند کاملاً متوقف شود، فاجعه جبران ناپذیری رخ خواهد داد. مانند ماهی که کنار ساحل دور انداخته شده است، انسان نیز از سرچشمه حیات محروم خواهد شد. برای همیشه...

نجات‌یافتگان: تا ابد در معاشرت تنگاتنگ با خداوند

موقعیت نجات‌یافتگان از نجات‌نیافتگان در ابدیت کاملاً متفاوت خواهد بود. اگر برای آخرین ورود به ابدیت هر نوع امیدی به فیض خداوند قطع شود، برای نجات‌یافتگان از مرگ درهای آسمان چهار طاق باز می‌شود. برای ایمانداران ابدیت به معنای کامل، بدون هیچ محدودیتی، هرگز متوقف نمی‌شود، نزدیکترین ارتباط ممکن با خدا، خالق و منجی آنهاست. این همان چیزی است که متعلق به فرزندان خداوند، وارثان، حاملان طبیعت اوست، کسانی که روحشان فریاد می‌زند «آبا، پدر!» تمام این فیض - نتیجه مستقیمی از تجسم باشکوه عیسی مسیح است.

زیرا خداوند، خود با فرمانی بلندآواز و آوای رئیس فرشتگان و نفیر شیبور خدا، از آسمان فرود خواهد آمد. آنگاه نخست مردگان در مسیح، بر خواهند خاست. پس از آن، ما که هنوز زنده و باقی مانده‌ایم، با آنها در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در آسمان ملاقات کنیم، و بدین گونه همیشه با خداوند خواهیم بود (اول تسالونیکیان ۴: ۱۶-۱۷).

مرگ و حیاتی که «در مسیح» وجود دارد، جماعت او را منقسم می‌کند. به لطف تجسم پسر خدا، به لطف زندگی او، مرگ، رستاخیز و با صعود او، ما برای همیشه در کنار خداوند خواهیم بود. آخرین عبارت این متن بیشترین بار معنایی را به همراه دارد. ببینید «بودن با خداوند» به چه معناست. کتاب مکاشفه توضیحی حیرت‌انگیز از زندگی آینده در آسمان ارائه می‌دهد...

و از تخت، صدای بلندی شنیدم که گفت: اینک، مسکن
خدا با آدمیان است، و او با آنها ساکن خواهد شد؛ و
ایشان قوم او خواهند بود، و خود خدا با ایشان خواهد
بود و خدای ایشان خواهد بود. او هراشکی را از چشمان
آنها پاک خواهد کرد. و دیگر مرگ نخواهد بود؛ و ماتم
و شیون و درد وجود نخواهد داشت زیرا چیزهای اوّل
سپری شد (مکاشفه ۲۱: ۳-۴).

صدایی که یوحنا شنید، ابتدا اعلام کرد: «اینک، مسکن خدا با آدمیان است»، یعنی مکانی که خداوند با انسان‌ها در آن زندگی می‌کند. اما این کاملاً اعلانیه ای غیرمعمولی است. ما می‌دانیم که وقتی یهوه بر روی کوه سینا فرود آمد، بنی اسرائیلی‌ها از ترس نزدیک شدن به او لرزیدند. مردم به موسی التماس می‌کردند: «تو از کوه بالا برو، که ما می‌ترسیم...» هنگامی که حضور خدا قسمت مرکزی معبد به نام قدس‌الاقداس را پر می‌کرد، هارون با احتیاط فراوان هشدار داد که کسی به پشت پرده نرود. فقط یک بار در سال، کاهن اعظم با گذراندن مراسمی دشوار می‌توانست در نزد خدا ظاهر شود و زنده بماند. و ناگهان در این آیه ما در مورد مکانی می‌خوانیم که خدا باز و در دسترس انسان‌هاست!..

«مسکن خدا با آدمیان» - این بزرگترین فیضی است که در دسترس کسانی است که در جهان هستی زندگی می‌کنند. برای این

مسیح تجسم گردید!

برای بیان واضح‌تر زیبایی این معاشرت، صدا می‌گوید: «او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد». معاشرت آسمانی با خدا، اثر هر گونه غم و اضطراب را که فرزندان خداوند مجبورند حالا نگران آن باشند، کاملاً پاک خواهد کرد.

نجات‌یافتگان قوم او خواهند بود و او خدای آنها خواهد بود و این برکت شگفت‌انگیز آسمانی است! این نعمت در دسترس قرار گرفته بخاطر اینکه عیسی خداوند جسم گرفت بجای ما زندگی مقدس را سپری و برای مجازات گناهان ما جان سپرد، برای شکست فسادپذیری رستاخیز کرد و به آسمان برده شد، جایی که او اکنون در اورشلیم جدید در انتظار ماست. انتظار آن را می‌کشد تا میراثش را بین ما تقسیم کند. منتظر رسیدن ماست، تا با این خوشبختی حیرت‌انگیز و ابدی، و از شادی رابطه با خداوند کامل و عظیم آکنده شویم! خدای ما...

نظر شما درباره مسیح چیست؟

- چرا بالا بردن عیسی مسیح باید در بدن رخ می‌داد؟
- میراث آسمانی هر انسان ایماندار چیست؟
- سعی کنید، به تمام برکات و طبیعت تازه ای که به انسان بخاطر تجسم مسیح داده شده فکر کنید و آن را بنویسید؟
- این فکر که او روزی بدن شما را «مطابق با بدن جلال یافته خود» متحول خواهد کرد، چگونه کمک می‌کند تا بر مشکلات، رنج‌ها و بیماری‌های هر روزه غلبه کنید؟
- چرا معاشرت با خداوند بالاترین ارزش در جهان هستی است؟ آیا شما این را می‌فهمید؟ اگر بله، پس چگونه به آن دست می‌یابید؟
- این واقعیت که شما هر روز فقط به لطف فیض خداوند زندگی می‌کنید، چه تأثیری بر شما می‌گذارد؟ درک این واقعیت چه تغییری در زندگی شما ایجاد می‌کند؟
- چگونه شما می‌توانستید تلاش خود را برای دست کشیدن از همه چیز، همانند پولس، «در قیاس با ارزش برتر شناخت مسیح» ارزیابی کنید؟

فصل ششم

متولد شد تا نجات دهد

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر
که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد
(یوحنا ۳: ۱۶).

روز عید میلاد مسیح برای بسیاری از شرکت‌ها، زمان زیادی است
که پله‌ای برای موفقیت تجاری شده است. گردش مالی آنها در فصل
تعطیلات اغلب معادل حجم فروش سالانه است. ابرشرکت‌ها عید
میلاد مسیح را با توجه به مقدار پولی که توسط مردم به فروشگاه‌ها
آورده می‌شود، ارزیابی می‌کنند... به همین علت من اخیراً آماری را
خواندم و این مرا متعجب کرد، که ۶۸٪ از جمعیت ایالات متحده وقتی
در مورد عید میلاد مسیح صحبت می‌کنند منظورشان دقیقاً جشن تولد
نجات دهنده عیسی است. البته، این راز باقی می‌ماند، که چگونه است
که از لحاظ تاریخی به آن باور ندارند ولی این واقعه را جشن می‌گیرند.
اما اگر با این وجود، ۶۸٪ از جمعیت کشور قبول دارند که عید
میلاد مسیح - تولد نجات دهنده است، سؤالی برایم بوجود می‌آید:
چرا تعداد اندکی نجات یافته‌اند؟ و اگر نجات نیافته‌اند، چرا آنها جشن

می‌گیرند؟

چرا نجات چیزی دور، آکادمیکی، کلیسایی باقی مانده است؟ نه روزمره، نه حیاتی، نه عاطفی و نه تغییر جهان بینی. چرا؟ اگر این جشن به تعداد زیادی از مردم مربوط می‌شود، چرا عیسی مسیح بخشی از تصمیم‌گیری هایشام نمی‌شود؟ چرا عیسی مسیح اخلاق این افراد را شکل نمی‌دهد؟ چرا ارزشهای او بر روابط متقابل تأثیر نمی‌گذارد؟ چرا مسیح با احساسات حکومت نمی‌کند، چرا او واقعیت‌های جامعه را که برای او جشن می‌گیرند، تعیین نمی‌کند؟ یک چیزی این وسط درست نیست...

با کمال تعجب، مردم برای یکدیگر صلح، خیر، محبت... آرزو می‌کنند. و در عین حال به سرچشمه این فیض رجوع نمی‌کنند! چرا مردم از تأثیرات بیرونی جشن خشنود هستند و اجازه نمی‌دهند که آن به اعماق قلبشان نفوذ کند؟

چرا حتی بسیاری از مسیحیان، در واقع قدرت خدای جسم شده را نمی‌دانند؟ چرا آنها با تبریک عید میلاد مسیح به یکدیگر و خواندن ترانه‌هایی در مورد آن، همچنان به زندگی ادامه می‌دهند که گویی مسیح هرگز نیامده است؟ چرا، وقتی آنها در مورد عید میلاد مسیح صحبت می‌کنند، در بهترین حالت، آنها ستاره و نوزاد، فرشتگان و چوپانان، مجوسیان و هدایای آنها را به یاد می‌آورند... آنها این وقایع را همانند داستانی زیبا بازگو می‌کنند، که اگر مبتنی بر وقایع حقیقی می‌بود، به هر حال مدتها پیش اتفاق افتاده است، که از تعیین هدف و مفهوم زندگی روزمره آنها باز ایستاده است...

این فصل مانند پروژکتور، برای یافتن حقیقت اصلی پنهان شده در واقعه‌ی تجسم برای هر یک از ما طراحی شده است. حقیقتی که در یک آیه مشهور کتاب مقدس بیان شده است. کسانی که ذره‌ای با کتاب مقدس آشنا هستند، به احتمال زیاد آنرا از حفظ می‌دانند. متأسفانه، فقط تعداد محدودی عمق آنرا درک می‌کنند.

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را
داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات
جاویدان یابد (یوحنا ۱۶:۳).

این سخنان توسط خود عیسی بیان شده است و من می‌خواهم
به شما پیشنهاد کنم تا به این آیه شگفت‌انگیز از دیدگاه مسیح نگاهی
بیاندازید. این سخنان به چه مناسبت بیان شده‌اند؟ خدا می‌خواست چه
چیزی را با انجام این بیانیۀ تاریخی تأکید کند؟ دعای من این است که
هر چه به پایان این فصل نزدیک می‌شویم، شما نیز بخشی از ثروت‌های
عظیم که پنهان در واقعیت ظهور مسیح بر روی زمین است، بشوید.

ایمانی که نجات نمی‌دهد

این سخنان مشهور توسط مسیح در گفتگو با معلم یهود و عضو
سنهدرین، نیکودیموس گفته شد.

مردی بود از فریسیان، نیکودیموس نام، [یکی] از بزرگان
یهود. او شبی نزد عیسی آمد ... (یوحنا ۱:۳، ۲).

جالبه که این فرد، یک فریسی، آماده بود دانش دینی خود را کنار
بگذارد و به حضور مسیح بیاید تا از او یاد بگیرد. او آماده بود تا افکار
عمومی و عقاید همکارانش را نادیده بگیرد. روشن است، او نمی‌خواست
که او را با مسیح در ارتباط ببینند، به همین علت او شبانه مخفیانه آمد.
اما او به اندازه کافی علاقه داشت که اصلاً بیاید!

او شبی نزد عیسی آمد و به وی گفت: «استاد، می‌دانیم
تو معلّمی هستی که از سوی خدا آمده است، زیرا
هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را که تو به انجام می‌رسانی، به
عمل آورد، مگر آنکه خدا با او باشد» (یوحنا ۲:۳).

نیقودیموس قبول کرد (برخلاف بسیاری) که عیسی از سوی خدا آمده است. او تواضع و فروتنی کافی داشت تا بدون توجه به موقعیت والای خود، برتری مسیح را نسبت به خود تصدیق کند.

همچنین به نظر می‌رسد که او کاملاً مرد درستی بود و با کنکاش روحانی بیگانه نبود. او نگران مسئله رابطه انسان با خدا بود. برای او این فقط فلسفه بافی نبود. نیقودیموس یهودی متدینی بود: او فریسی بود. این بدان معنی است که او زمان قابل توجهی را به مطالعه عمیق شریعت اختصاص می‌داده است. او فردی بود که با دانستن قانون، می‌خواست با آن زندگی کند و به دیگران نیز همین را می‌آموخت. او می‌خواست خدا را خشنود سازد. دقیقاً همین موضوع وی را به پیش مسیح آورد.

او آمد تا قسمت از دست رفته تیکه پازل خود درباره جهان خود را، پیدا کند. اما مکالمه بیشتر عیسی با این فرد خارق‌العاده دریافت که حداقل در آن لحظه او نجات پیدا نکرده است. او هنوز از سرچشمه فیض دور مانده...

شرایط جالبی ست! حالا چه کسی، نیقودیموس!.. این فرد کوشا، که وقت آنقدر زیادی را صرف دانستن خواست خدا کرده است (البته بقیه مردم، مفهوم است که - راهزن، ریاکار هستند، اما این یکی صادق، مستقیماً به نزد پسر خداوند برای مشاوره می‌رود!..)

نیقودیموس بسیار شبیه مردم امروزیست که در روزهای عید میلاد مسیح در کلیساها جمع می‌شوند و صمیمانه از شاهکارهای آهنگسازان مسیحی لذت می‌برند. آنها از معاشرت با انسان‌های مذهبی خشنود می‌شوند. حالشان خوب است... آنها آواز می‌خوانند: «دنیا شادی کن! مسیح متولد شد!» اما آنها مانند نیقودیموس عمل واقعی عیسی مسیح را تجربه نکردند. آنها نفهمیدند که این نوزاد برای نجات آنها متولد شده است.

مسیح برای نیقودیموس توضیح نداد که برای رضایت کامل خدا

چه کار دیگری باید انجام دهد. عیسی او را به راهی کاملاً متفاوت هدایت کرد. مشکل نیکودیموس دانش و عمل ناکافی نبود. مشکل نیکودیموس ریشه در نگرش نادرست نسبت به خدا داشت. بدون هیچ مقدمه‌ای، مسیح توجه نیکودیموس را به عنصر اصلی رابطه انسان با خدا، یعنی تولد تازه جلب می‌کند. بدون آن مابقی موارد عوامفریبی است.

عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد. آنچه از بشرِ خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است (یوحنا ۳: ۵-۶).

توجه داشته باشید که مسیح هیچ اشاره‌ای به شریعت، صحت تفسیر متون نبوتی، تعداد فرامین نمی‌کند... او می‌فهمد که در این شرایط هیچ‌کدام معنی ندارد. او را در دوراهی قرار می‌دهد: اگر از بالا متولد نشوی - پادشاهی آسمان را نمی‌بینی. هیچ کس نخواهد دید...

عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد. آنچه از بشرِ خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است. نیکودیموس از او پرسید: «چنین چیزی چگونه ممکن است؟» عیسی پاسخ داد: «تو معلم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت‌مان را نمی‌پذیرید. اگر هنگامی که دربارهٔ امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟ (یوحنا ۳: ۹-۱۲).

مفهوم تولد تازه برای نیکودیموس کاملاً قابل درک نبود. در ساختاری که در ذهن او تشکیل شده بود، نمی‌گنجید. این ساختار اینگونه بود که انسانی که سعی در جلب رضایت خدا دارد شانس نجات او بیشتر از کسی است که نسبت به شریعت بی تفاوت است. نیکودیموس برای مشاوره با متخصص آمده بود تا سعی کند در معبد دقیق‌تر تلاش کند... و ناگهان عیسی مسیح نشان می‌دهد که آنها در این باره صحبت نخواهند کرد، اینکه اکنون این موضوع اهمیتی ندارد و فقط یک سوال عجیب اما قاطع را می‌پرسد: آیا تو متولد شده‌ای؟

با وجود اینکه نیکودیموس معلم شریعت یهود بود، حقیقت درباره تولد تازه برای او کاملاً نو بود. برای کمک به نیکودیموس و مردم جهت درک این موضوع، عیسی ماهیت این تولد را به همراه هدف آمدنش به زمین برایش توضیح می‌دهد.

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را
داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات
جاویدان یابد (یوحنا ۳: ۱۶).

امروز در خیابان‌ها شما می‌توانید افراد زیادی را ملاقات کنید که نماد «It's OK to wish me a Merry Christmas» (مشکلی نیست که عید میلاد را به من تبریک بگویید) را به سینه‌هایشان می‌زنند.^{۱۵} آنها مدافع این هستند که عید میلاد مسیح در جامعه همچنان شناخته شود. متأسفانه، این احتمال وجود دارد که برای خودشان عید میلاد مسیح - فقط یک جشن باشد، بدون محتوای درونی، بدون اهمیت واقعی آن. مفهوم آمدن مسیح به زمین، هرگز برای آنها روشن و عامل تعیین کننده همه چیز در زندگی نشد. مثل اینکه عیسی در یک جهان

^{۱۵} از اینکه به من بگویید «کریسمس مبارک» نترسید! در این سالهای اخیر مردم بخاطر عملکرد پوچ سیاست اجتماعی به جای «کریسمس مبارک» شروع به گفتن «تعطیلات خوش» کردند.

موازی وجود داشته باشد. درست همانند برخورد نيقوديموس با پسر خدا.

معلم يهودی زمينه بزرگی در دانش شريعت داشت. اما اين او را نجات نداده است. ريشه مشکل نيقوديموس در نگرش نادرست نسبت به پسر خدا بود. به نكوهش عیسی توجه كنيد:

آمين، آمين، به تو می‌گويم که ما از آنچه می‌دانيم سخن می‌گوئيم و بر آنچه ديده‌ايم شهادت می‌دهيم، اما شما شهادتمان را نمی‌پذيريد (يوحنا ۱۱:۳).

اولين بار نبود که نيقوديموس از عیسی مسيح می‌شنيد. او می‌دانست که مسيح خود را پسر خدا می‌نامد و اينکه مسيح بر فساد اخلاقی کامل انسان و نیاز او به نجات دهنده اصرار دارد. مشکل اين نبود که او همه اين چيزها را نمی‌دانست. مشکل اين بود که در حالی که به خدای مجسم گوش می‌داد، حرفهای او را باور نمی‌کرد! آنها را جدی نگرفت آنقدر که اجازه دهد زندگی‌اش را تغيير دهند!

عصر همان روز، عیسی در پاسخ به نيقوديموس پنج حقيقت را بيان کرد که اصل نجات را توصيف می‌کند. پنج جزء مهم تولد انجيلی. پنج عنصر مهم مسيحيت، اگر شما انسان از نو متولد شده، باشيد...

اعتراف به نیاز

انجيل با چيز دیگری جز نیاز به نجات آغاز نمی‌شود. خداوند به زمين آمد زیرا مردم در حال مرگ هستند.

یکی از مشکلات اصلی نيقوديموس (همچنين من با شما) اين بود که او جدی بودن وضعيت خود را درک نمی‌کرد. برای ما مردم معمولاً به نظر می‌رسد که در زندگی به‌طور کلی همه چيز خوب است، به جز برخی از موارد جزئی: مشکلات سلامتی، مشکلاتی با همسر، بی‌ثباتی

مالی... اگرچه اغلب چنین چیزهای جزئی در زندگی بسیار زیاد می‌شوند و همچنان در نظر مردم تمامی گره و موانع در کیفیت زندگی آنها عوامل مختلف خارجی هستند، نه مشکلات درونی روح خود آنها.

ما اغلب از عبارت «عیسی آمده است تا گمشده را نجات بخشد»^{۱۶} استفاده می‌کنیم. ما مخالف نیستیم که مسیح گمشدگان را نجات دهد! اما ما معنای این کلمات را با درک عملی از اینکه چه کسی هستیم را بسیار بد و اشتباه به هم متصل می‌کنیم. عیسی تأکید می‌کند: «من آمده‌ام تا مردم را از هلاکت نجات دهم»!

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را
داد تا هر که به او ایمان آورد **هلاک نگرده**، بلکه حیات
جاویدان یابد (یوحنا ۳: ۱۶).

این مشکل نیکودیموس بود. او به‌عنوان یک مذهبی شجاع و با اعتماد به نفس به نزد مسیح آمد. او آمد تا درباره روحانیت، درباره نیازهای مذهبی، درباره مسائل درجه بالا شریعت صحبت کند. او به‌عنوان یک گناهکار هلاک شده به نزد مسیح نیامد. نیکودیموس بسیار دورتر از این فکر بود. بله، و چه کسی - هلاک شده است؟ او، معلم اسرائیل؟!

همین موضوع، مشکل شماره یک مسیحیت ما است. اولین دلیل که چرا توده‌های عظیمی سرود می‌خوانند^{۱۷}: «We wish you a Merry Christmas» و در عین حال نجات نیافته باقی می‌مانند.

ایشان مثل نیکودیموس مخالف افزودن ارزشهای اخلاقی جدید توسط عیسی مسیح به او نیستند تا به مجموعه شایستگی‌های خود و تجربه شخصی دینی خود بیفزایند. ولی اعتراف کنند که آنها - هلاک

^{۱۶} متی ۱۱:۱۸

^{۱۷} «برای شما کریسمس خوبی را آرزو می‌کنم»

شده‌اند؟ - شما چی؟! این - تحقیر شأن انسانی است. خیلی رُک است! شما چه کسی را هلاک شده می‌نامید؟ نيقوديموس؟! او که نامش بر لوحه افتخارات در سندرین آویزان است (اگر آنجا چنین بود)! این که - همه چیز ماست! آنها برابرند! و او... هلاک شد؟ اما عیسی به صراحت می‌گوید: «خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد» فقط برای یک هدف: «تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد». فعل یونانی «*απολῆται*» به معنی «خراب کردن، نابود کردن» در این جمله در وجه میانی می‌آید که به انسان گناهکار در حالت خودیرانگری است، اشاره می‌کند. او قبر خودش را با دستان خودش حفر می‌کند. هلاکت او از بیرون صورت نمی‌گیرد، از درون رخ می‌دهد. عیسی برای کمک به نيقوديموس برای درک بهتر این مفهوم، داستان چگونگی نجات بنی‌اسرائیل از مرگ توسط خدا، از گزش مارهای سمی که به‌عنوان مجازات گناه در اردوگاه جاری شده بودند، یادآوری می‌کند.

همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر
انسان نیز باید برافراشته شود (یوحنا ۳: ۱۴).

مردی که مار نیشش زده بود در حالت مرگ قرار داشت. او هنوز راه می‌رفت، او هنوز می‌دید، او هنوز صحبت می‌کرد، اما او در حال مرگ بود... همه انسان‌ها امروز در این حالت هستند. به نظر آنها می‌رسد که زنده هستند - در واقع آنها در حال مرگ هستند. تنها راه نجاتی که خدا برای انسان نیش زده باقی گذاشت این بود که به مار برنجی روی بیرق نگاه کند - و او زنده ماند. نجات بدون درک موقعیت واقعی خود، یعنی موقعیت در حال مرگ غیرممکن بود. نجات بدون درک موقعیت واقعی خود، حتی در حال حاضر غیرممکن است. مسیح می‌گفت:

«بیمارانند که به طیب نیاز دارند، نه تندرستان. من
نیامده‌ام تا پارسایان بلکه تا گناهکاران را دعوت کنم.»
(مرقس ۲: ۱۷).

پس در پاسخ به این سوال که چرا افراد نزدیک به عیسی مسیح نجات نیافته باقی می‌مانند، ما اولین دلیل را پیدا می‌کنیم: آنها اعتراف نمی‌کنند که هلاک شده‌اند. آنها می‌خواهند هدیه بدهند، در باره نوزاد صحبت کنند، درختان کریسمس را تزیین کنند، نمایش اجرا کنند، دربارهٔ ارزشهای خانواده، محبت، معجزه صحبت کنند... اما طبیعتاً تحمل نمی‌کنند که کسی به آنها اشاره کند که ایشان - هلاک شده‌اند، درمانده‌اند و به نجات دهنده احتیاج دارند. و مسیح تنها بخاطر چنین کسانی آمد...

زیرا پسر انسان آمده است تا گم‌شده را نجات بخشد
(مَتی ۱۱: ۱۸).

مردم بدشان نمی‌آید که کمی خود را بهتر بسازند، عادت‌های خود را اصلاح کنند، اما آماده پذیرش ورشکستگی کامل خود نیستند. به همین دلیل من می‌خواهم از شما بپرسم: آیا شما اعتراف می‌کنید که یک گناهکار هلاک شده هستید؟ آیا شما این واقعیت را درک می‌کنید که نجات دهنده آمد تا شما را از جهنم بیرون بکشد؟ از شما نه مرگ بالقوه، بلکه واقعی را دور کند. اگر این واقعیت را که شما انسان هلاک شده هستید را قبول ندارید، خوشحالی شما درباره عید میلاد مسیح هرگز از لذت یک موسیقی زیبا بیشتر نخواهد بود.

انگیزه منجی

نیقودیموس نزد مسیح آمد، اما او «سرچشمه نجات» خود را

داشت: اعمال مذهبی او، پارسایی او. عیسی این نظریه را کاملاً رد کرد و قاطعانه اعلام کرد که تنها دلیل نجات محبت خدا است:

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را
داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات
جاویدان یابد (یوحنا ۳: ۱۶).

ظاهراً نیکودیموس در اجرای احکام بسیار کوشا بود. احتمالاً او از معدود مردم با ایمان، صادق‌ترین و با غیرت‌ترین در اسرائیل بود. او یکی از بین همه معلمان، فریسیان، کاتبان و همه رهبران یهود بود که به نزد مسیح آمد! او نیامده تا بحث کند. آمد تا بفهمد چگونه بیشتر خدا را خشنود سازد! و مسیح او را کاملاً خلع سلاح می‌کند...

با این حال، این نیکی مسیح است. نجات ما از دستاوردهای ما حاصل نمی‌شود. نجات توسط مردم مذهبی یا «مخصوصاً مستعد ایمان» صورت نمی‌گیرد. نجات از یک نقطه ناشی می‌شود: از قلب محبت خدا. عیسی به نیکودیموس توضیح می‌دهد: «تو آنقدر خوب نیستی. همه انسان‌ها، از جمله تو، هلاک می‌شوند. این خدا است که دنیا را خیلی دوست دارد!».

اگر محبت بزرگ و غیرقابل درک خدا نبود، انسان در زمان به گناه افتادن در هلاکت ابدی فرو می‌رفت. فقط توسط محبت حیرت‌انگیز خود، خدا طرح بازخريد را ارائه داد. فقط به خاطر محبت بزرگ خدا، جهان هستی تا به امروز به موجودیت خود ادامه داده است. به خاطر همین محبت، یگانه پسر خدا پوشانیده شده از جسم انسان بر روی زمین آمد. فقط توسط محبت بزرگ خالق، قربانی جُلُجتا با عدالتی رضایت‌بخش اجرا شد. دلایل دیگری وجود نداشت.

خداوند مطلقاً هیچ وظیفه‌ای برای نجات بشریت نداشت. این محبت قلبی دلیلی جز اظهار تمایل آزاد خداوند نداشت. خدا با وجود نفرت‌انگیز بودنمان به ما دل بست. این تصمیم او بود که نجات دهنده

انسان‌ها شود. نه خداترسی ما، نه اصالت ما، نه فعالیت خیرخواهانه ما، نه ریاضت‌طلبی، نه وقف به کلیسا، فقط محبت او سرچشمه نجات ما محسوب می‌شود.

به ما درباره خطر گناه هشدار داده شده بود. خدا گفت: اگر از میوه درخت بخوری به یقین خواهی مرد. این یک لعنت نیست، حکم نیست، این تصدیق واقعیت است. درست مانند ایدز که مرگ را تضمین می‌کند، گناه نیز انسان را به هلاکت ابدی می‌کشانند.

اما خداوند در محبت عظیم خود، حیرت‌انگیزترین عملیات بازخريد را آغاز کرد. این عملیات برای او خیلی گران تمام شد. این برایش پیامد جسم شدن، پیامد زندگی سخت در واقعیت‌های جهان در گناه افتاده، پیامد مرگ بر روی صلیب را داشت. هر کسی که دلایل لطف خداوند را در هر عامل دیگری جستجو کند، از تنها امید نجات محروم می‌شود.

وسیله نجات

در ادامه این متن مسیح به ابزار نجات اشاره می‌کند. خلاصه و روشن: «خدا ... پسر خود را داد».

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را
داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات
جاویدان یابد (یوحنا ۳: ۱۶).

من می‌خواهم روی کلمه «داد» تمرکز کنم. معنی «داد» چیست؟ مطمئناً هیچ یک از ما پسر خود را به مرگ نمی‌دادیم. اولاً من نمی‌توانم پدری را تصور کنم که بتواند به جای قهرمانانی که کارهای بزرگی انجام می‌دهند، پسرش را بدهد و حتی بیشتر از این، او را بجای مجرمان بدهد!

اما برای خدا دادن پسرش، به معنای بسیار بیشتری از آنچه در

ذهن انسان‌ها جای بشود، بود.

خدای پدر و خدای پسر متحد هستند. آنها در تثلیث اقدس با یکدیگر پیوندی ناگسستنی دارند. هنگامی که خدا پسرش را داد، او همچنان درد، فشار، تمام تأثرات، تمام تنش را احساس می‌کرد - هر آنچه پسرش در زمین تجربه می‌کرد. این آسان نیست که یکبار داد و تمام. فقط جدا نشد و تمام. این روند زنده مداومی بود که در آن پدر هر آنچه را که برای پسرش اتفاق می‌افتاد، احساس می‌کرد.

آیا تا به حال دیده‌اید که فرزندان شما رنج می‌کشند؟ از بیماری، از آزدگی، از تحقیر؟.. من مطمئن هستم که در این لحظه آماده‌اید در تب بسوزید، از درد (جسمی یا روحی) بخود بیچید، فقط که اتفاقی برای کودک شما رخ ندهد.

پدر درد پسرش را با تمام تارهای وجود خود تجربه می‌کرد و در عین حال آگاهانه کاری نکرد که جلوی عذابهایش را بگیرد زیرا پشت آن فدیهِ من و شما بود.

شیوه نجات

عنصر چهارم نجات ما، شیوه اجرای آنرا توصیف می‌کند. مسیح پس از صحبت از آسمان، به توصیف زمینی می‌رسد. او توضیح می‌دهد که چگونه انجام نجات توسط پسر خداوند به دارایی مردم تبدیل می‌شود، برای نجات یک شخص خاص چه چیزی لازم است؟

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را
داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات
جاویدان یابد (یوحنا ۳: ۱۶).

عیسی تأکید می‌کند که خدا تمام جهان را محبت کرد، یعنی تمام دنیا اثر فیض عام خداوند را تجربه می‌کند، اما این بدان معنا نیست که

کل جهان نجات خواهد یافت. تنها کسانی که مسیح آنها را «باایمان» نسبت به خود می‌داند نجات می‌یابند. به همین دلیل است که بسیار مهم است بدانید شما باایمان هستید یا نه. اگر کافر باشید پس هلاک شده‌اید، اگر باایمان - نجات پیدا کرده‌اید!

در این رابطه، درک صحیح معنای باایمان بودن از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. برخی این اصطلاح را فقط با تشخیص این واقعیت که مسیح روی زمین زندگی می‌کرد مرتبط می‌دانند. دیگران فراتر می‌روند، موافق با اینکه ایمانداران باید بفهمند که او نجات دهنده جهان نیز بوده است. دسته سوم، کسانی را باایمان می‌نامند که غسل تعمید شده باشند و اکنون به کلیسای مسیحی تعلق دارند. دسته چهارم یک گام فراتر می‌روند و معتقدند که باایمان باید از نظر مذهبی فعال، در زندگی کلیسایی مشارکت داشته باشند و با علاقه در مورد موضوعات مذهبی صحبت کنند. همه موارد فوق مهم و ضروری هستند، اما ایمان - چیز بیشتری است. همه این افراد، مانند نیکودیموس، کاملاً چیز دیگری را کم دارند.

نیکودیموس از او پرسید: «چنین چیزی چگونه ممکن است؟» عیسی پاسخ داد: «تو معلّم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟ آمین، آمین، به تو می‌گویم که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت‌مان را نمی‌پذیرید. اگر هنگامی که دربارهٔ امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟» (یوحنا ۳: ۹-۱۲).

ما - یعنی خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس. عیسی از طرف تثلیث اقدس صحبت می‌کند. به نظر می‌رسد که نیکودیموس باید فقط از خوشحالی بال درمی‌آورد، زیرا خداوند خودش راه نجات را

برای او توضیح می‌دهد! او از جایی آمده که نیکودیموس می‌خواهد به آنجا برود و درباره آنچه می‌داند می‌گوید. اما عیسی این واقعیت را مشخص می‌کند: «اما شما شهادت‌مان را نمی‌پذیرید». با گفتگو با خود نجات دهنده، این انسان باهوش و با فضیلت نجات نیافته باقی می‌ماند!

نیکودیموس از شریعت خیلی می‌دانست. اما وقتی عیسی شروع به شهادت دادن درباره اینکه خداوند چگونه است و چگونه او قصد دارد انسان را نجات دهد، نیکودیموس نتوانست آنرا برای خودش توضیح دهد. او با چیزی فراتر از درک خود روبرو شد و او از پذیرش آن امتناع ورزید. از نظر نیکودیموس، عیسی مسیح دانش داشت، اما اقتدار الهی نداشت. نیکودیموس خود را معیار همه چیز می‌دانست. کلام مسیح برای او اهمیتی بیشتر از نظر خاخم دیگری نداشت.

اگر امروز در خیابان راه می‌رفتید و با نیکودیموس ملاقات می‌کردید، درباره او چه می‌گفتید: آیا او باایمان است یا نه؟ مطمئناً او خداوند را انکار نمی‌کند. علاوه بر این، او شریعت خداوند را ارج می‌نهد، او را تعلیم می‌دهد، در امور سندهرین و معبد شرکت می‌کند. او – فقط یک باایمان نیست، بلکه یک فوق‌الهاده باایمان است! اما نیکودیموس مشکلی دارد که ماهیت وی را مشخص می‌کند: او شهادت عیسی مسیح را قبول نمی‌کند.

دوستان عزیز، ایمان شما به همان اندازه قدرتمند است که شهادت خدا را جدی بگیرید. تفاوت مابین اینکه شما انسانی باایمان هستید یا نه، توسط یک واقعیت مشخص می‌شود: آیا شما اقتدار خدا را قبول می‌کنید، به کلام او اعتماد دارید و همانطور که خداوند انتظار دارد به آن واکنش نشان می‌دهید؟

ایمان – فقط باور به این نیست که خدا وجود دارد. ایمان – پذیرش اقتدار کلام اوست و اعتماد عملی به او است. بسیاری از افراد مذهبی آماده پذیرش خداوند هستند، اما آنها نمی‌خواهند کلام او را جدی

بگیرند. آنها آماده نیستند قدرت و اقتدار خالق جهان که در پشت این سخنان قرار دارد، بپذیرند.

نیقودیموس ایمان آورد... اما تمام ایمان او طوری که باید باشد نبود. در آن فعالیت، کار و دینداری زیادی وجود داشت، اما در عین حال او به شرایط خودش ایمان داشت.

امروزه نیز بسیاری از مردم می‌گویند: «من ایمان دارم... به روش خودم». آیا هرگز درباره احمقانه بودن این کلمات فکر کرده‌اید؟ تصور کنید که شما طبق قوانین خود در جاده رانندگی می‌کنید و پلیس شما را متوقف می‌کند. او شما را نه مطابق با قوانین شما، بلکه طبق قوانین خودش، عینی بررسی خواهد کرد! دقیقاً همینطور مردم ایمان دارند و بسیار آزاده خاطر می‌شوند اگر به آنها بگویید که آنها - گناهکاران هلاک شده‌اند که قانون خدا را نقض می‌کنند و احتیاج به نجات دهنده دارند! مشکل این است که تا زمانی که ما موافق با خداوند ایمان نیاوریم، ما نجات نیافته باقی خواهیم ماند. هر چقدر ما عید میلاد مسیح را جشن بگیریم، هر چقدر هم در مورد صداقت، در مورد ایمان عمیق در روح خود و در مورد اعمالی شجاعانه که ما آماده‌ایم برای کمک به بشریت انجام دهیم، بگوییم.... بدون ایمان واقعی، ما نمی‌توانیم نجات را داشته باشیم.

مسیح هشدار می‌دهد: «...تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد». آیا به او ایمان دارید؟ آیا شما برآستی در برابر کلام مقتدر پسر خدا که در صفحات کتاب مقدس نوشته شده است، سر تعظیم فرود آورده‌اید؟ آیا حقیقت عینی او را می‌پذیرید؟ آیا می‌فهمید که شما - - گناهکار هلاک شده‌اید، که سزاوار مجازات هستید؟ آیا این فکر شما را فروتن می‌کند؟ آیا این باعث می‌شود که شما برای رحمتی که مستحق نیستید، برای آمرزش به سوی پسر خدا بدوید؟ آیا شما آماده هستید که به مسیح التماس کنید تا شما را نجات دهد، زیرا شما کاملاً ناتوان هستید که خودتان این کار را انجام دهید؟

آیا شما «به او»، به مسیح، بره خدا که برای گناهانتان مصلوب شده ایمان دارید؟ آیا شما به او همانند خداوند ایمان دارید، خداوندی که کلامش برای شما - - قانون است؛ به خداوندی که شما حاضرید تمام زندگی خود را وقف او کنید؟

هدف نجات

آخرین چیزی که عیسی توجه نیکودیموس را جلب می‌کند در هنگام شهادت به او درباره نجات، این نتیجه آن است:

زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد (یوحنا ۳: ۱۶).

هر یک از ما یقیناً به نجات از هلاکت نیاز دارد. اما خدا کارهای خیلی بیشتری از طریق پسر خود انجام می‌دهد. مسیح تنها قول نمی‌دهد: «تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه در شرایط کم و بیش قابل قبول زنده ماند». عیسی حیات می‌بخشد. زندگی‌ای که هرگز پایان نخواهد یافت! در این شادی عید میلاد مسیح است!

نجات مسیحی - این چیزی فراتر از فقط نجات از گناه و جهنم است. عیسی من و شما را نجات می‌دهد تا از ما انسان‌های جدیدی بسازد که دوستدار خداوند هستند، از او لذت می‌برند، برای حقیقت خداوند ارزش قائلند و مایل به اطاعت از او هستند. این تنها در یک حالت امکان پذیر است - فقط از طریق تولد تازه، تنها زمانی که ما طبیعت عیسی مسیح را دریافت می‌کنیم.

زندگی جاویدان - زندگی غنی با صلح عمیق است. زندگی که مملو از شادی آسمانی است. زندگی در حضور خداوند که هرگز سلب نخواهد شد. این زندگی حقیقی، خوشبخت... زندگی جاویدان است! آیا شما

هر تماسی با عظمت خداوند و درک ناشدنی او، ناگزیر موجب احترام می‌شود. اگر شما حقیقتاً به دنبال خداوند هستید، اگر شما فقط سرودهای عید میلاد مسیح را نمی‌خوانید و در این زمان به خداوند فکر می‌کنید، و نه تنها به موعظه‌ها گوش می‌دهید، بلکه سعی می‌کنید عمق کلمات باقی گذاشته شده برای ما را درک کنید، پس هر وقت با این واقعیت روبرو می‌شوید که شما انسانی کوچک و ضعیف هستید. انسانی که تواناییش برای درک همه چیز بسیار محدود است. با این همه، شما با خالق بزرگ و با عظمت روبرو هستید که در این لحظه با شما صحبت می‌کند. او از طریق پسرش که انسان شد صحبت می‌کند. این فروتن می‌کند. این تحسین برانگیز است! زیرا خداوند از ما بسیار بزرگتر، بسیار زیباتر، بسیار باهوش‌تر است.

این شادی، اعتماد به نفس و رضایت می‌بخشد. چرا؟ زیرا به لطف بزرگترین فداکاری پسرش که جسم شده، ما می‌دانیم: این عظمت و بزرگی شبان نیکوی ما، پدر ماست - ما می‌توانیم به او اعتماد کنیم. برخی از مردم می‌گویند که اگر بر خداوند بزرگ تکیه می‌کنیم گویا ما انسان را کوچک و تحقیر می‌کنیم... برعکس! تنها هنگامی که به خدای بزرگ ایمان داشته باشیم، انسان می‌تواند در او آرام گیرد. در حقیقت او می‌تواند به کسی امیدوار باشد که از همه بالاتر، قویتر، مهربان‌تر و عادلانه‌تر است. تجسم الهی نشان داد که این حقیقت درست است.

عید میلاد مسیح یکی از درخشان‌ترین نقاط تماس با الوهیت درک‌ناشدنی است. این جشن ساده و سنتی برای بسیاری، برای ما رو به رویی با تصویر شگفتی عظمت خالق می‌باشد. این جشنی است که خداوند انسان شد. وقتی این روح بیکران، فراتر از درک انسانی (زیرا خدا روح است)، جسم انسان را بر خود پذیرفت. فقط همینطوری نپذیرفت، بلکه برای بهای رهایی من و شما پذیرفت. به همین دلیل

عید میلاد مسیح - این فقط فوران احساسات نیست، بلکه این واکنش ما در برابر خدای درک‌ناشدنی است. واکنش ستایش.

آیا این واکنش شماست؟

ما سفر خود را در ایوان معبد آغاز کردیم، جایی که فریسیان آزرده‌خاطر با تلاش و کوشش سعی در بی‌آبرو کردن مسیح داشتند. در پاسخ به سوالات پر از نفرت آنها، عیسی مسیح با صبر ذاتی که تنها خداوند داراست، فقط یک سوال پرسید که پاسخ آن در هوا معلق ماند: «نظر شما دربارهٔ مسیح چیست؟»

تشعشعاتِ ایجاد شده توسط این سوال، مدتهاست که از آن طرف دیوارهای معبد و از مرزهای اسرائیل فراتر رفته است... این سوال کل کره زمین را پوشانیده است، این سوال در هر پنجره‌ای، در هر دری، در هر روحی نفوذ می‌کند.

شما شخصاً دربارهٔ مسیح چه نظری دارید؟ آیا شما مسیح واقعی را می‌شناسید؟ مسیحی که توسط اخلاق‌گرایان تعریف نمی‌شود. مسیحی که در نام احزاب سیاسی قرار نگرفته است. مسیحی که نه هالیوودی، نه ادبی و نه «مسیحِ روسی ما» است. بلکه حقیقی. خدایی است.

اکسی که، مایی را که در برابر چشمانِ خدا در موقعیتی ناامید کننده قرار داشتیم، خلاصه - در ابدیت جهنم بودیم. کسی که با اراده آزاد و محبت غیرقابل درک خود، جسم را برای همیشه پذیرفت تا معیار زندگی انسان پارسا را برای ما تحقق بخشد و گناهان ما را به خود بگیرد. کسی که در رستاخیز و صعودش همهٔ آینده ما، همهٔ امید ما، همهٔ قدرت و اقرار ما پنهان است.

مسیح - هلاک شوندگان را فرا می‌خواند، شکنندگان شریعت را می‌بخشد، و برای نا امیدان سرشار از امید است. مسیحی که نه تنها گناه، بلکه زندگی شما نیز به او سپرده شده است. مسیح نجات دهنده

و سرور.

دیگری وجود ندارد.

مسیح - ایده نیست، مسیح - برند نیست. و شخصی است که منتظر پاسخ روشن و بدون ابهام شماست: نظر شما درباره مسیح چیست؟..

پاسخ به این سوال قدرت تغییر سرنوشت ابدی روح شما و سرنوشت زمینی شما را دارد. پاسخ به این سوال هرگز بصورت ساده و قُرْمال نخواهد بود. عواقب انتخاب دیر یا زود برای همه آشکار خواهد شد: برای شما، برای خداوند، برای اطرافیان...

شما ممکن است چیزهای زیادی درباره مسیح بدانید و آنچه در صفحات این کتاب گفته شده - تنها سهم کوچکی در دارایی روحانی شماست. سوال در این نیست که شما چقدر درباره خداوند می‌دانید. همانطور که قبلاً گفتیم، خداوند بسیار فراتر از توانایی‌های فکری ماست. سوال در این است که شما در رابطه با او چه کسی محسوب می‌شوید: ناظر از کناری؟ یا پسرش؟

همانطور که در پشت این کتاب قول داده‌ام، هر چقدر هم که شما درباره خدا و دین بدانید، این کتاب نه چندان بزرگ تصور شما از مسیح و آنچه او برای شما انجام داده است را برای همیشه تغییر می‌دهد. این کتاب شما را یا به زندگی در اختیار به خداوند، اعتراف شده در توبه، زندگی عملی چون عیسی مسیح و پیروی از تعالیم او سوق خواهد داد، یا مانند فریسیان که به وضوح می‌فهمند، که آنها با خداوند در جسم سر و کار دارند و شما را بار دیگر مجبور به تکرار تصلیب او می‌کنند. نظر شما در مورد مسیح چیست که همه چیز را در زندگی شما تعیین خواهد کرد... این همه چیز را، حتی بعد از مرگ شما نیز تعیین خواهد کرد...

نظر شما دربارهٔ مسیح چیست؟

- به نظر شما نجات کتاب مقدس چه چیز محسوب می‌شود؟ این نجات از جانب چه چیزی یا چه کسی است؟
- آیا اقرار می‌کنید که شما گناهکار کاملاً هلاک شده هستید؟ شما این وضعیت را در چه می‌بینید؟
- به چه صورت شما قصد بدست‌آوردن نجات را دارید؟ آیا اعمال پارسای شما نقشی در این روند دارند؟
- چقدر شما تعلیم کتاب مقدس دربارهٔ بخشش که فقط بر اساس پارسایی مسیح استوار است و نه تعالیم خود شما، را می‌فهمید؟ شما هنگام تلاش برای زندگی نیکوکارانه، به چه فلسفه کاری پایبند هستید؟ چه چیزی انگیزه چنین زندگی است؟
- آیا شما حاضرید عزیزترین کس خود را برای نجات مجرمان بدهید؟ شما با فهمیدن این موضوع به چه نتایجی می‌رسید، که خداوند بخاطر نجات شما تن به این کار داده است؟
- در درک کتاب مقدس «باایمان بودن» به چه معناست؟
- اگر شما - فرد باایمانی هستید، محبت به خداوند در زندگی روزمره شما چگونه بیان می‌شود؟ آیا صلیب

محرک آن محسوب می‌شوید؟ آیا شما از مسیح لذت می‌برید؟ آیا شما در امید محکم هستید، اساس آن در شما یا در مسیح هست؟

■ اگر شما هنوز زندگی خود را وقف عیسی مسیح به‌عنوان خداوند و نجات‌دهنده شخصی خود نکرده‌اید، چه چیزی مانع شما می‌شود؟ حال و آینده ما در مسیح گنجانده شده است. مسیح به هر قیمتی ارزش دارد. اما هیچ چیز در این زندگی وجود ندارد، که با کسب آن بتواند انکار از مسیح را - جبران یا توجیه کرد.

دربارهٔ ما

ما گروهی از جوانان مسیحی باورمند به الهیات نظامند، اصلاح شده هستیم که بنا بر فراخواندگی‌مان به بشارت مژدهٔ انجیل در میان ایرانیان و تمامی پارسی زبانان در سرتاسر دنیا شروع به تشکیل گروهی با نام خدمت «چهره به چهره» دست زدیم.

عمدهٔ خدمت ما در قسمت فعالیت‌های تصویری و صوتی در شبکه‌های اجتماعی و تلویزیون می‌باشد؛ با این حال هدف اصلی خدمت نجات جانها از طریق بشارت و مژدهٔ نیک انجیل بر اساس فرمان اعظم عیسی مسیح در متی ۲۸:۱۹-۲۰ و تشکیل و رشد کلیساهای مرئی در میان پارس زبانان می‌باشد.

نام خدمت از این آیه تابان گرفته شده است:

”خداوند با موسی رو به رو صحبت می‌کرد، همان طور که یک نفر با دوست خود صحبت می‌کند...” (خروج ۳۳:۱۱)

خدمت «چهره به چهره» رویای آشتی پارسی زبانان با «عیسی مسیح» می‌باشد.

وبسایت ما:

Persianchristians.com

برای ارتباط با ما می‌توانید با این ایمیل تماس بگیرید:

Persianchristians.com@gmail.com